




۸
۸
۳
۹
۶
۸
۷
۶
۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۹۱
۶۱
۸۱
۷۱
۶۱
۰۸
۱۸
۸۸
۸۸
۳۸
۹۸
۶۸
۸۸
۷۸
۶۸
۰۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		
کتاب	مؤلف	
مترجم	شماره قفسه	شماره ثبت کتاب
۱۵۹۶		۲۰۷۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: منبع الصواعق

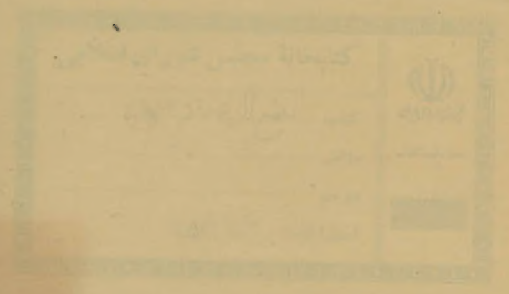
مؤلف: ...

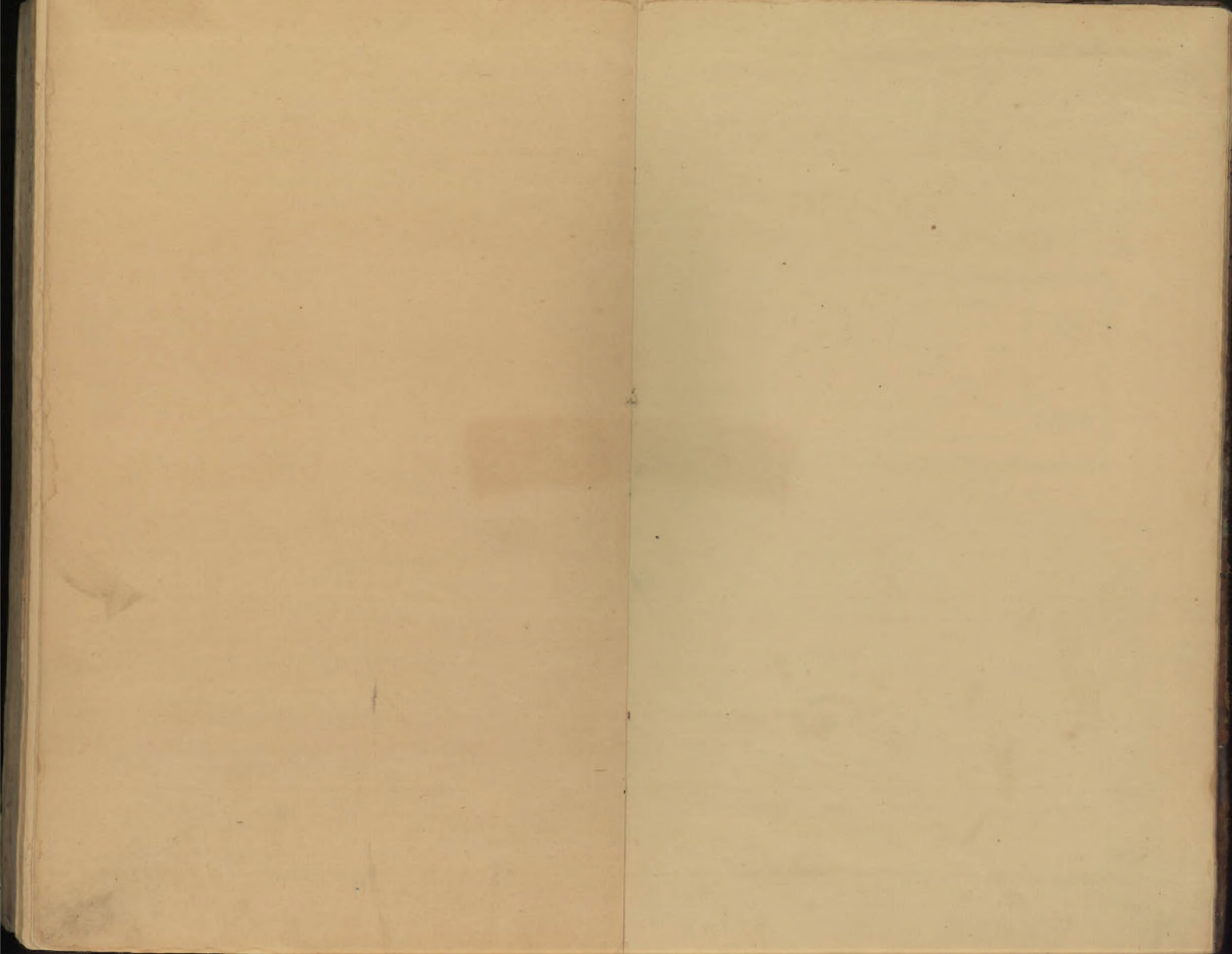
مترجم: ...

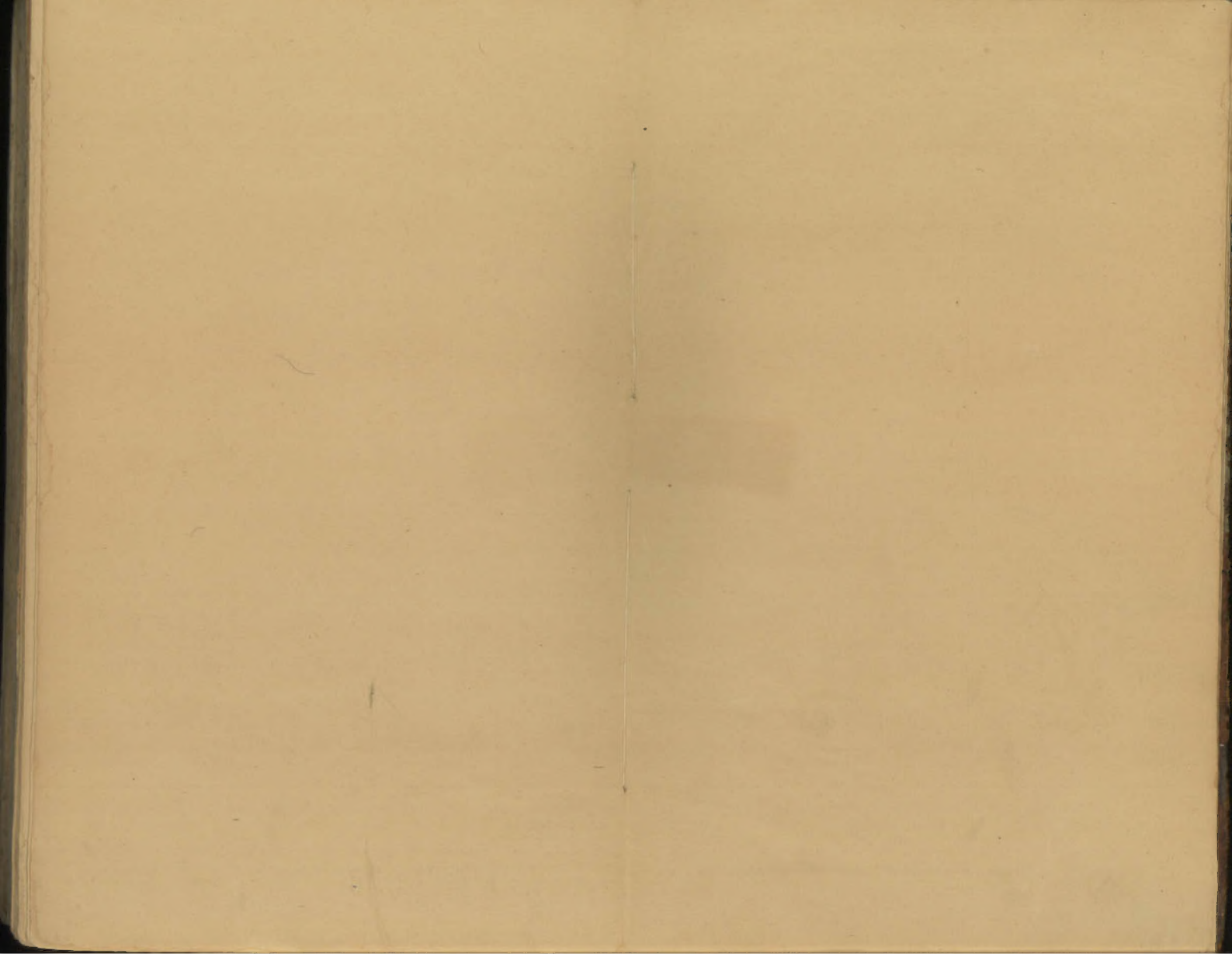
شماره قفسه: ۱۵۹۹۶

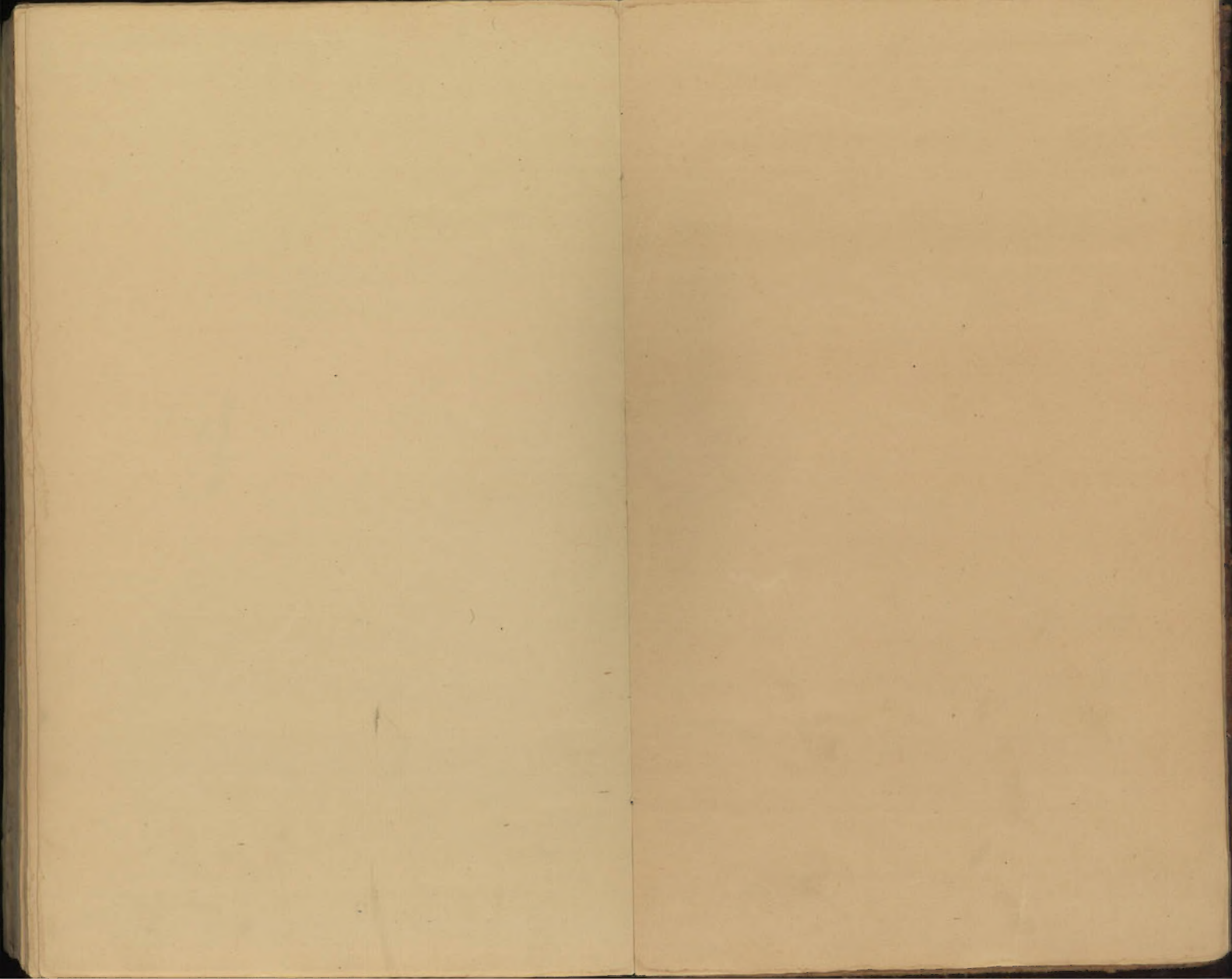
شماره ثبت کتاب: ۲۷۱۶

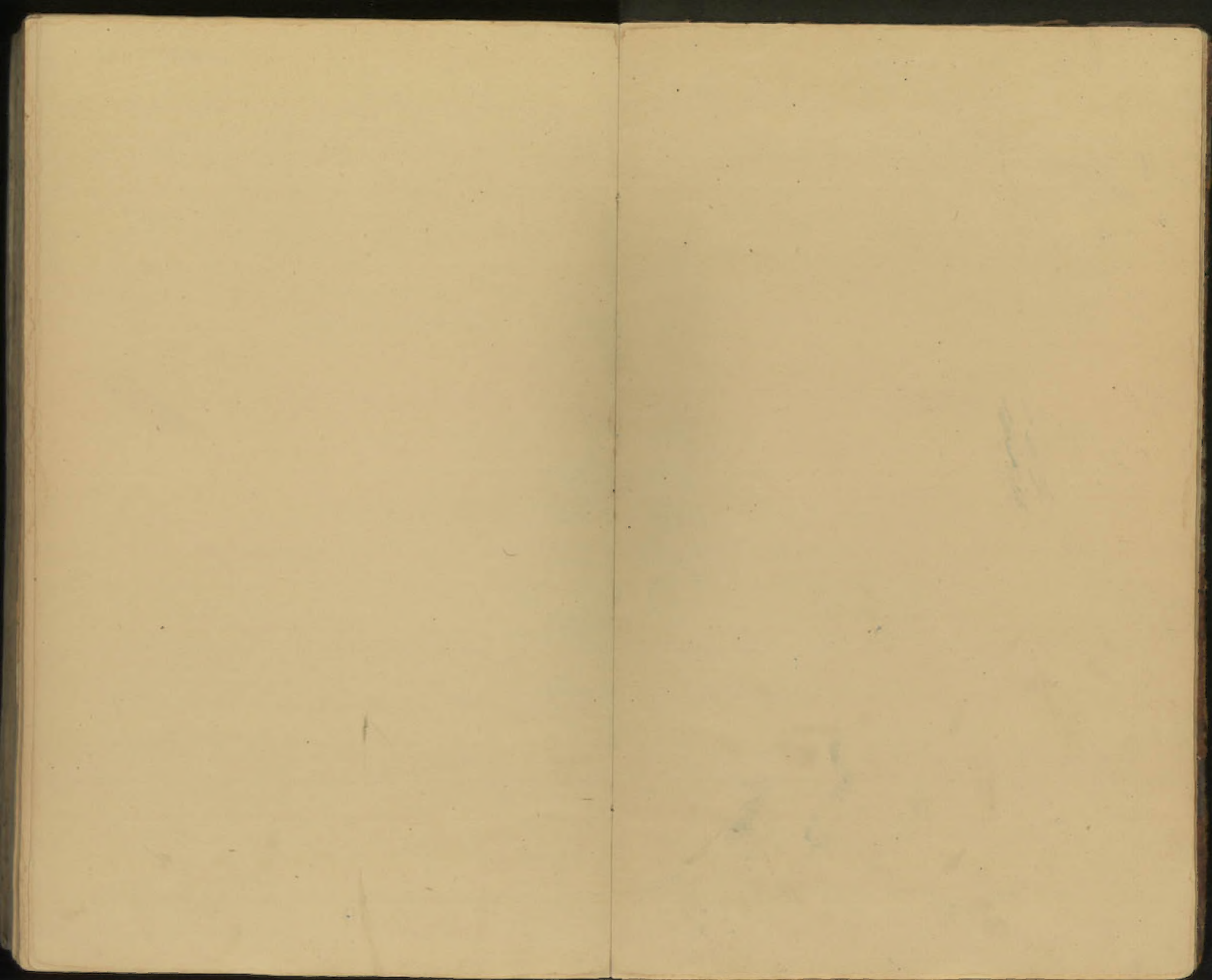
جمهوری اسلامی ایران

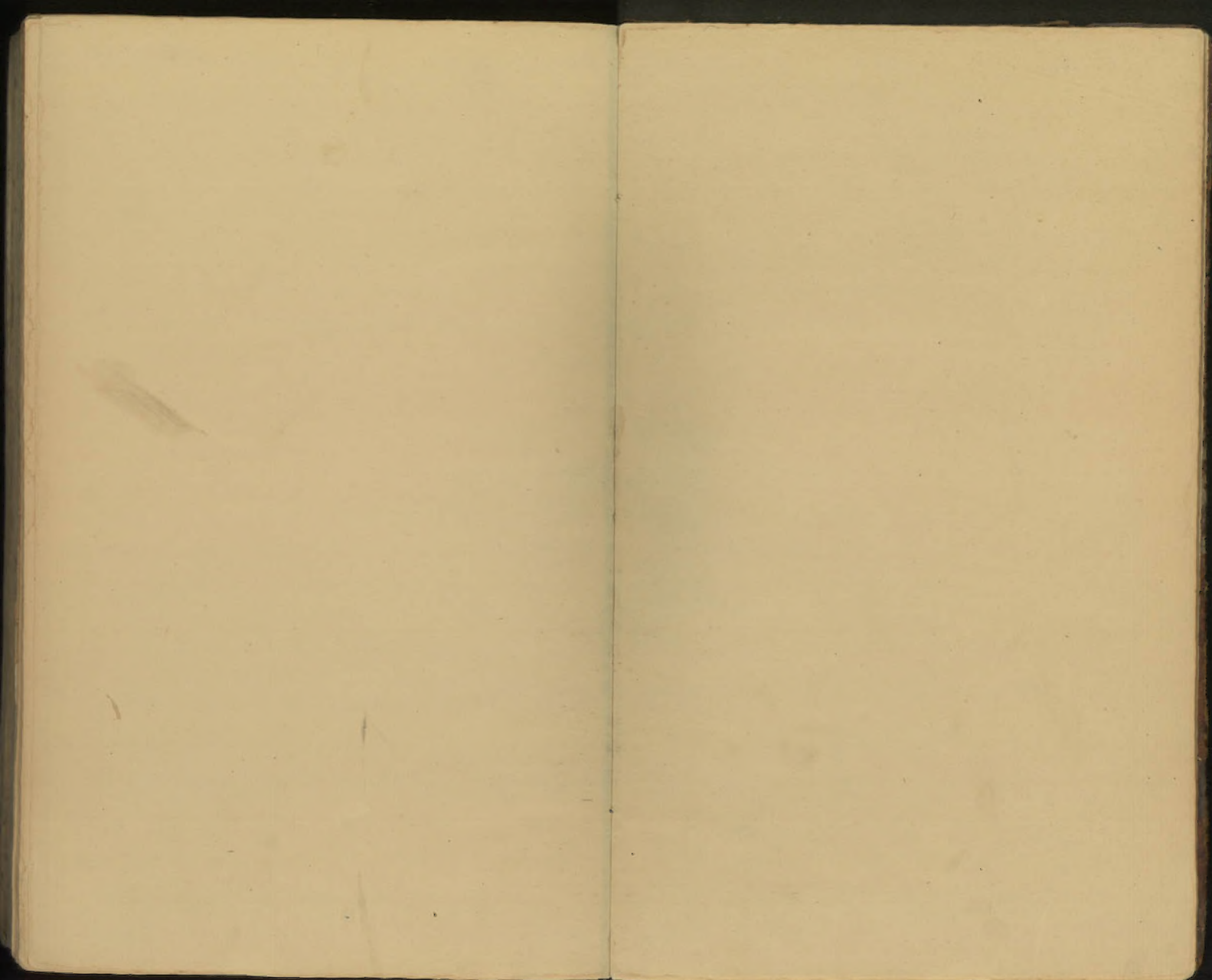




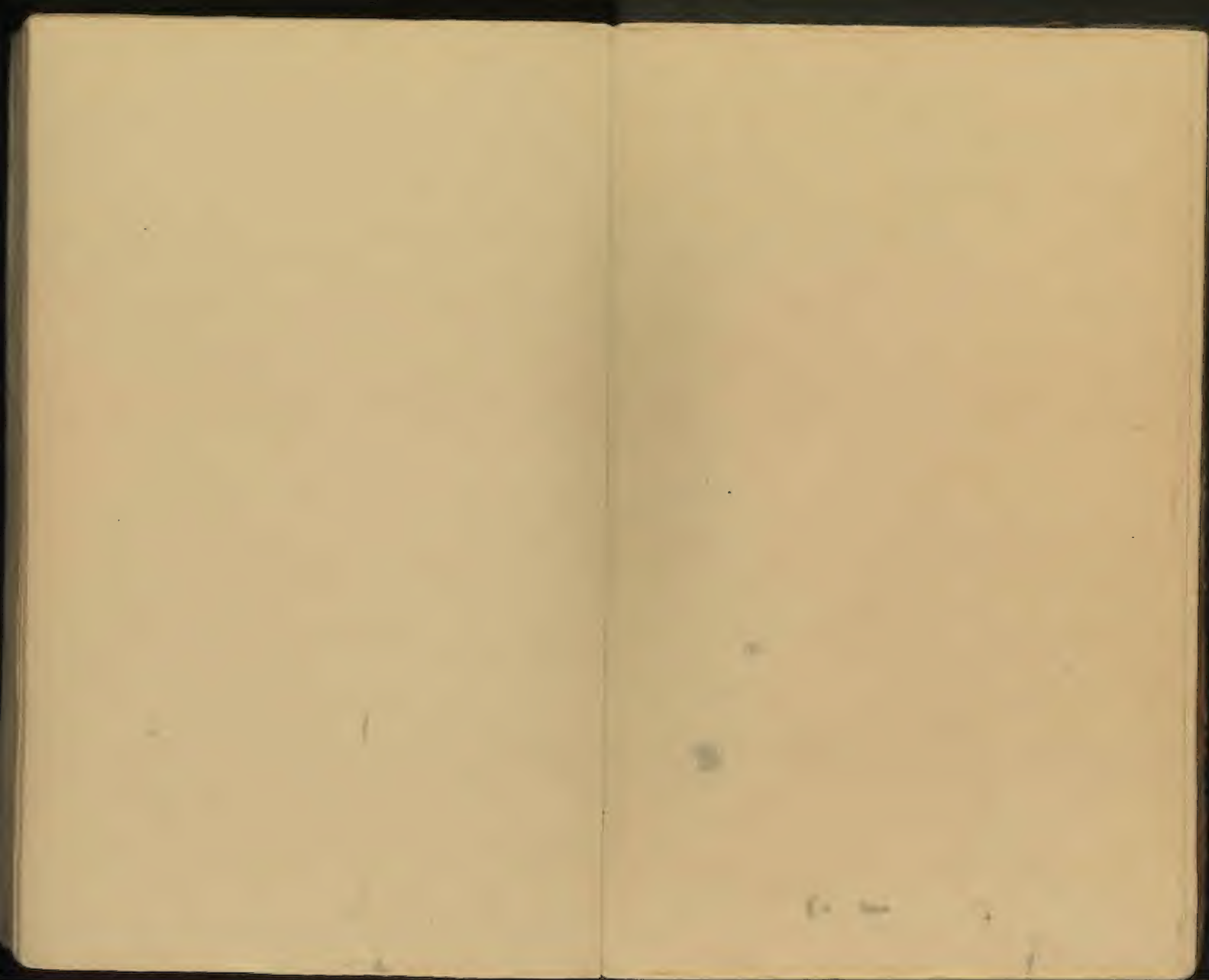


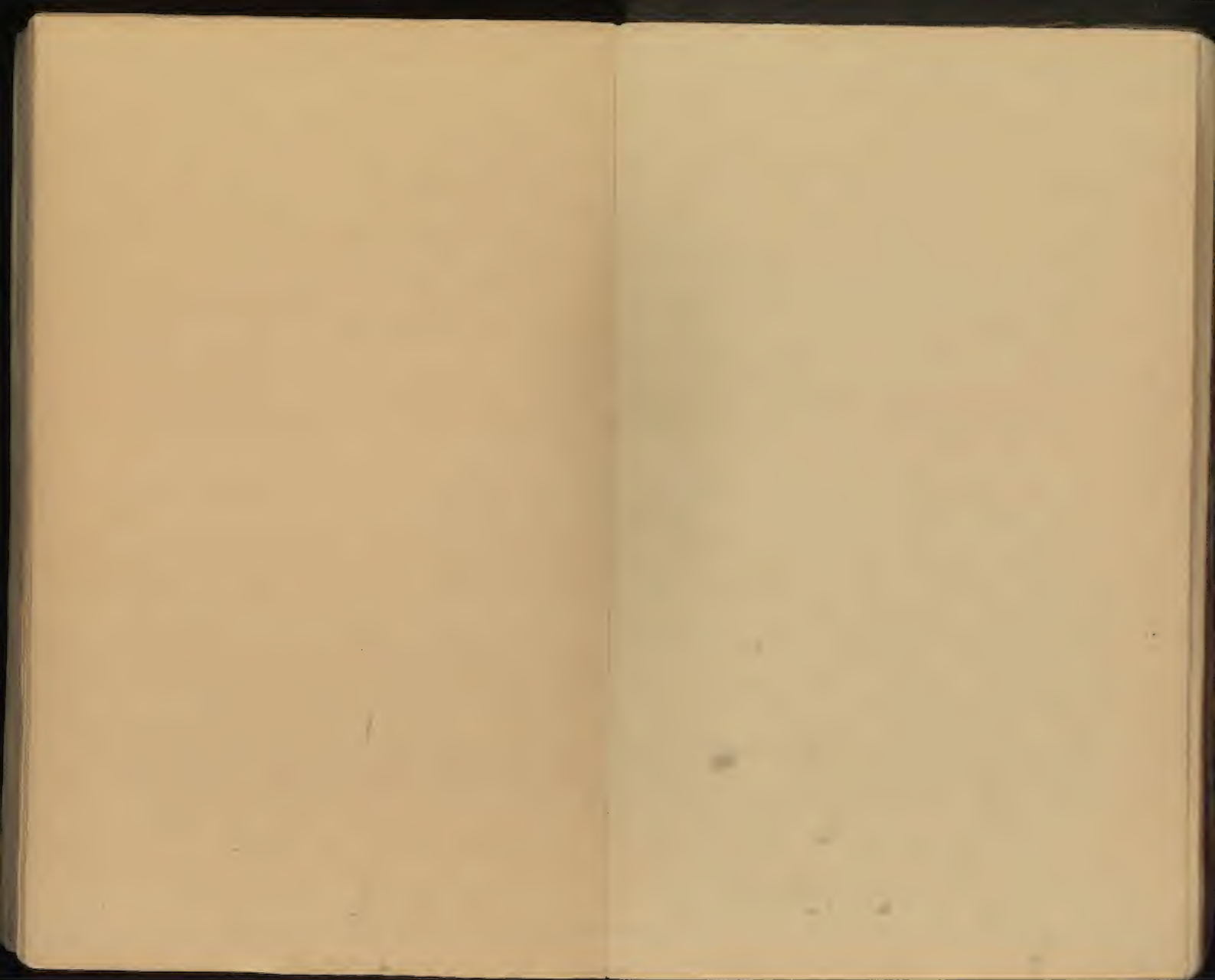








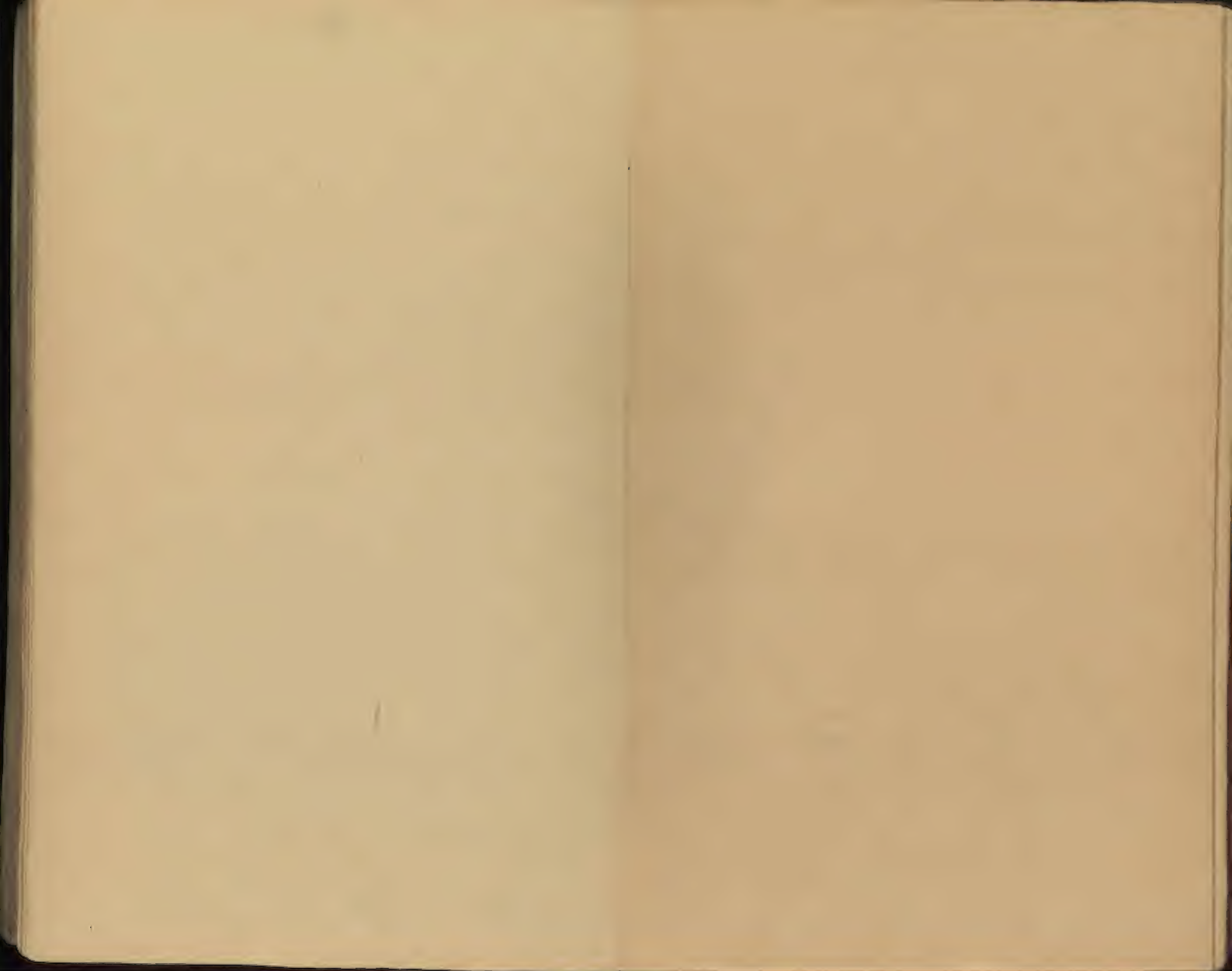


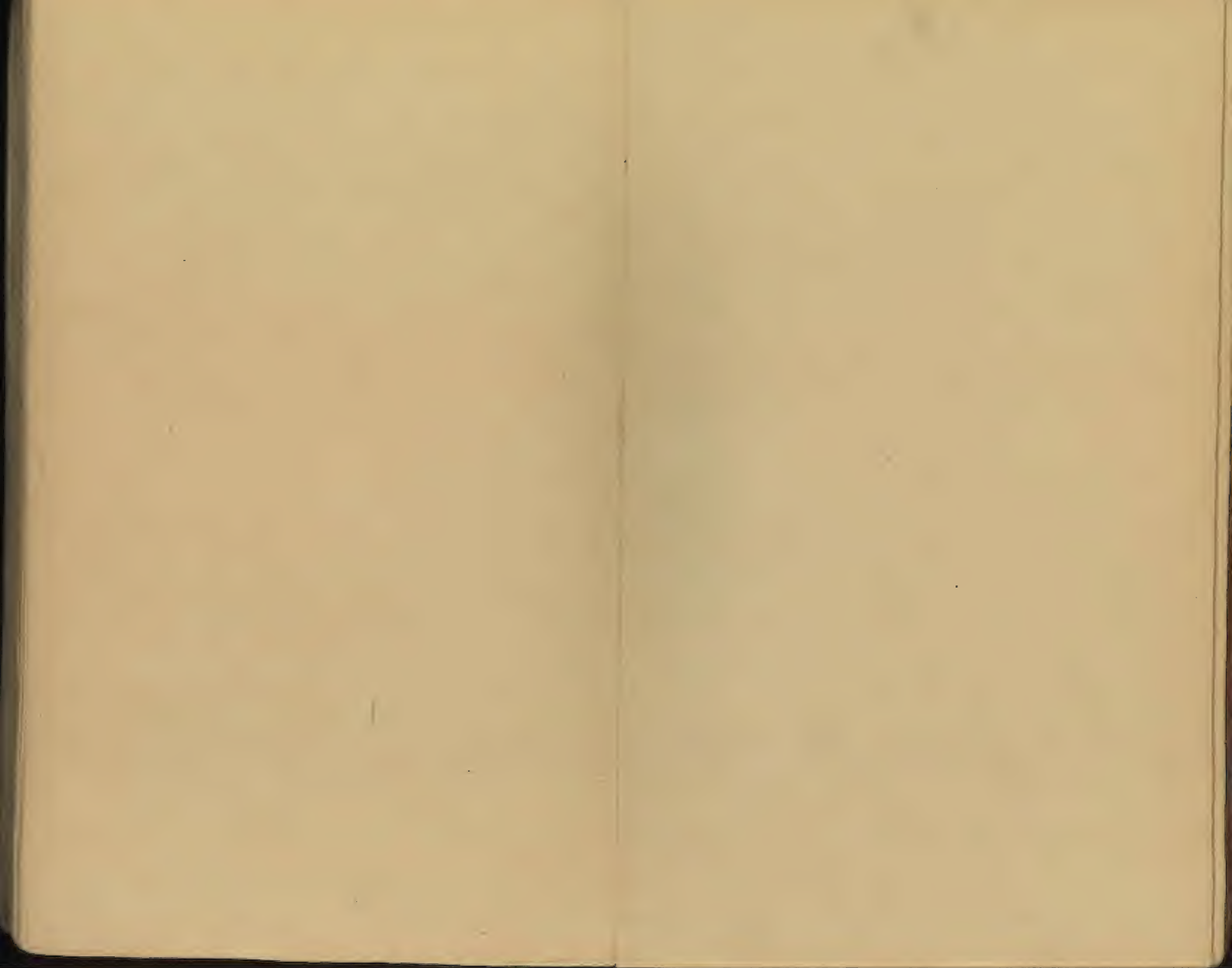


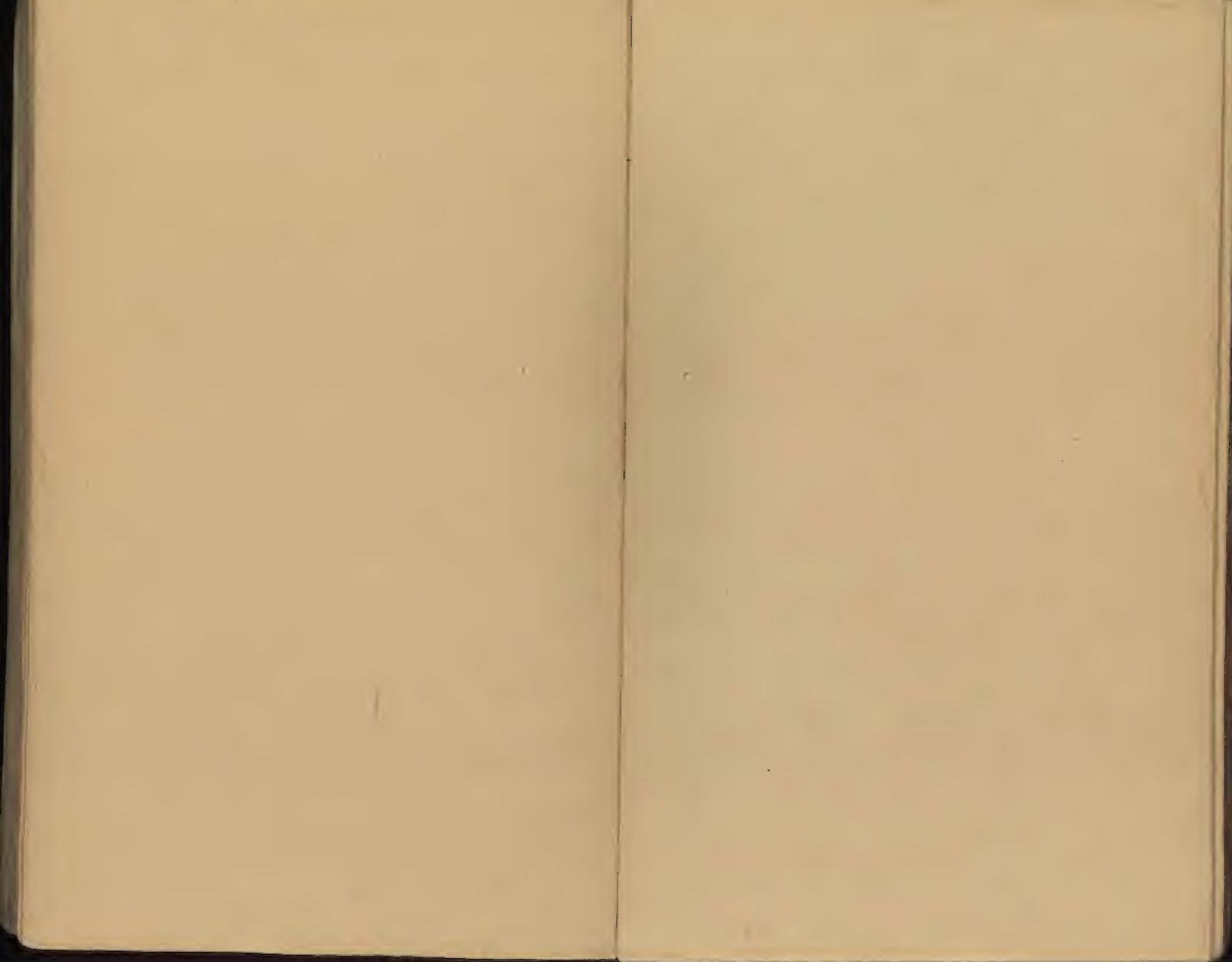


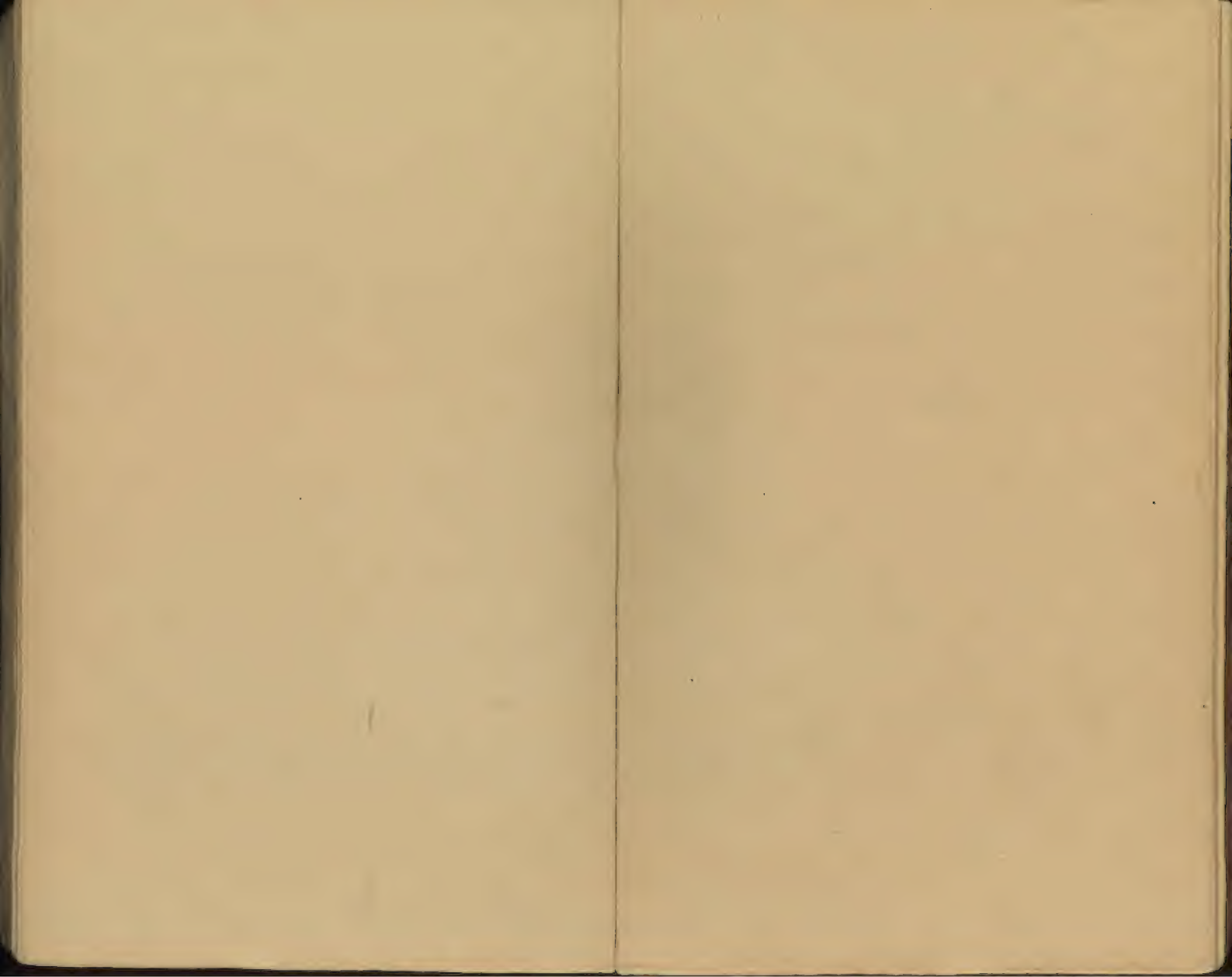


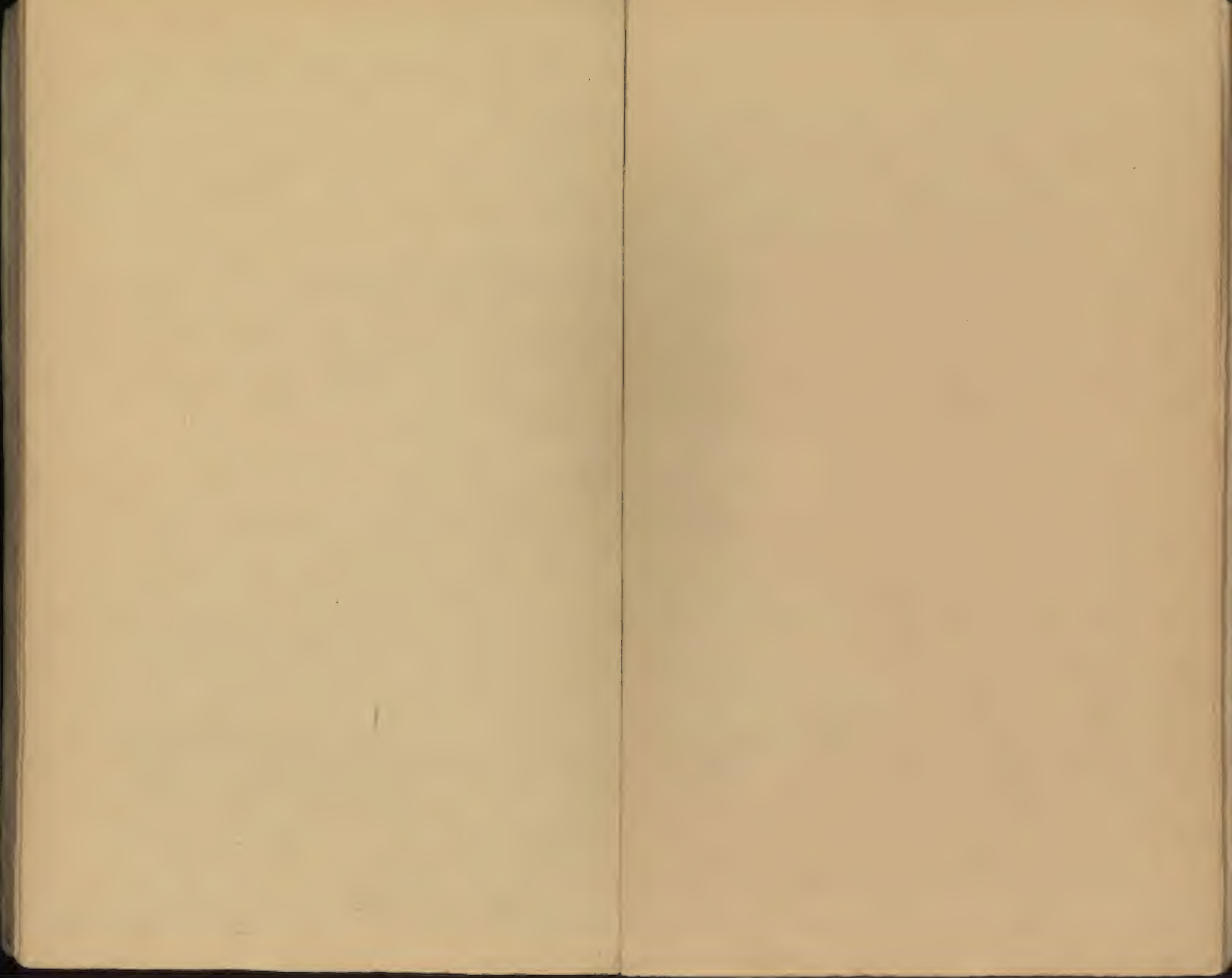




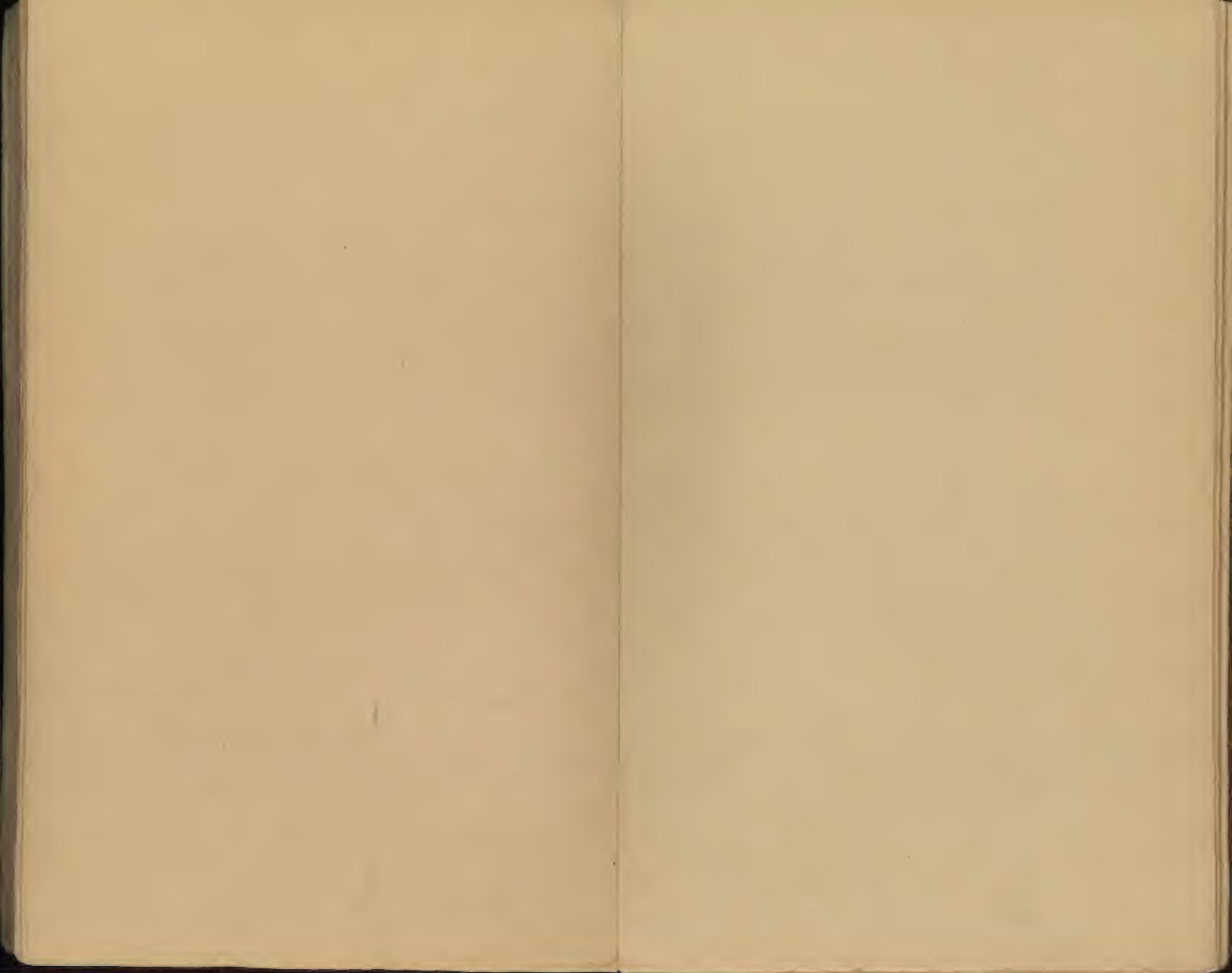


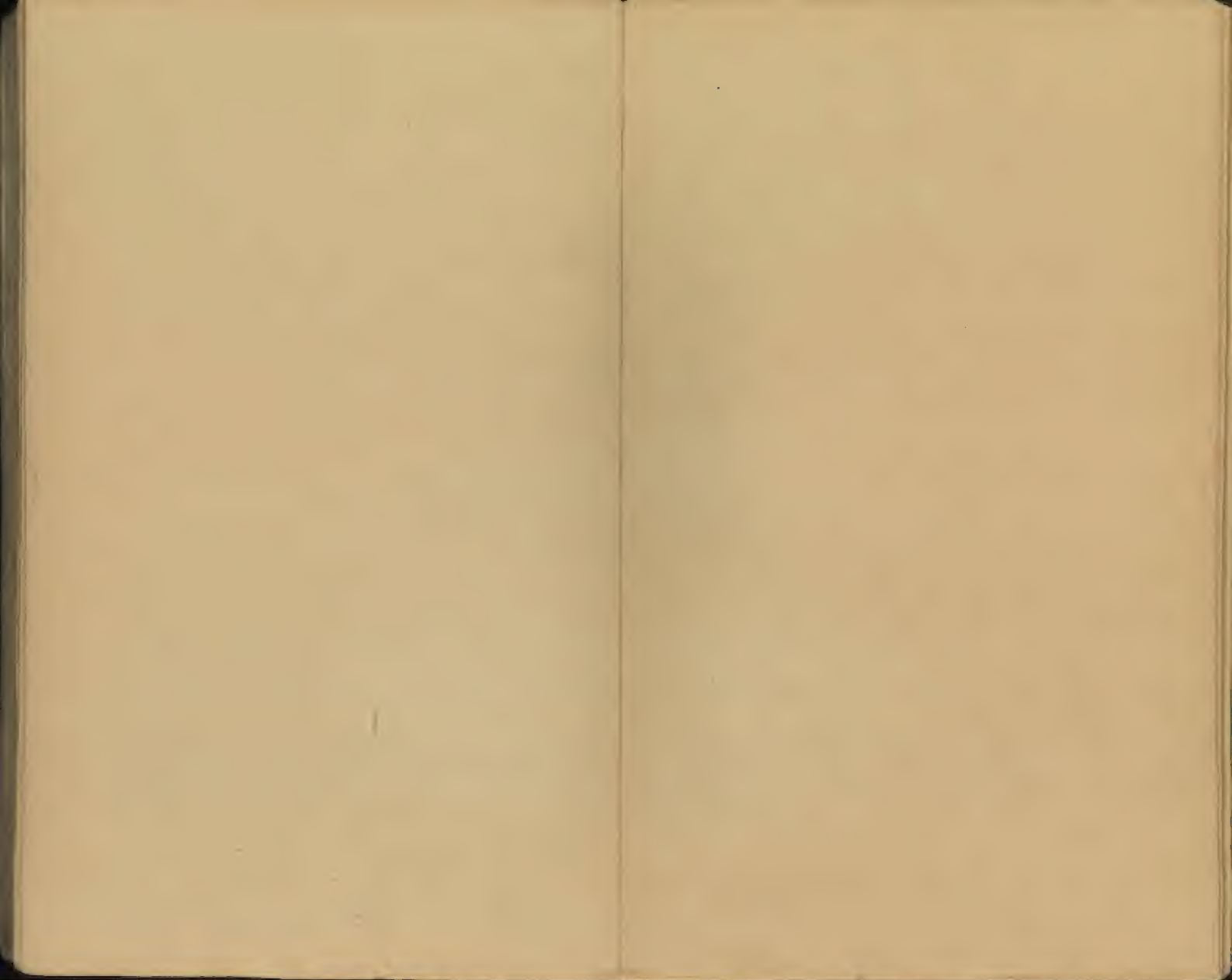




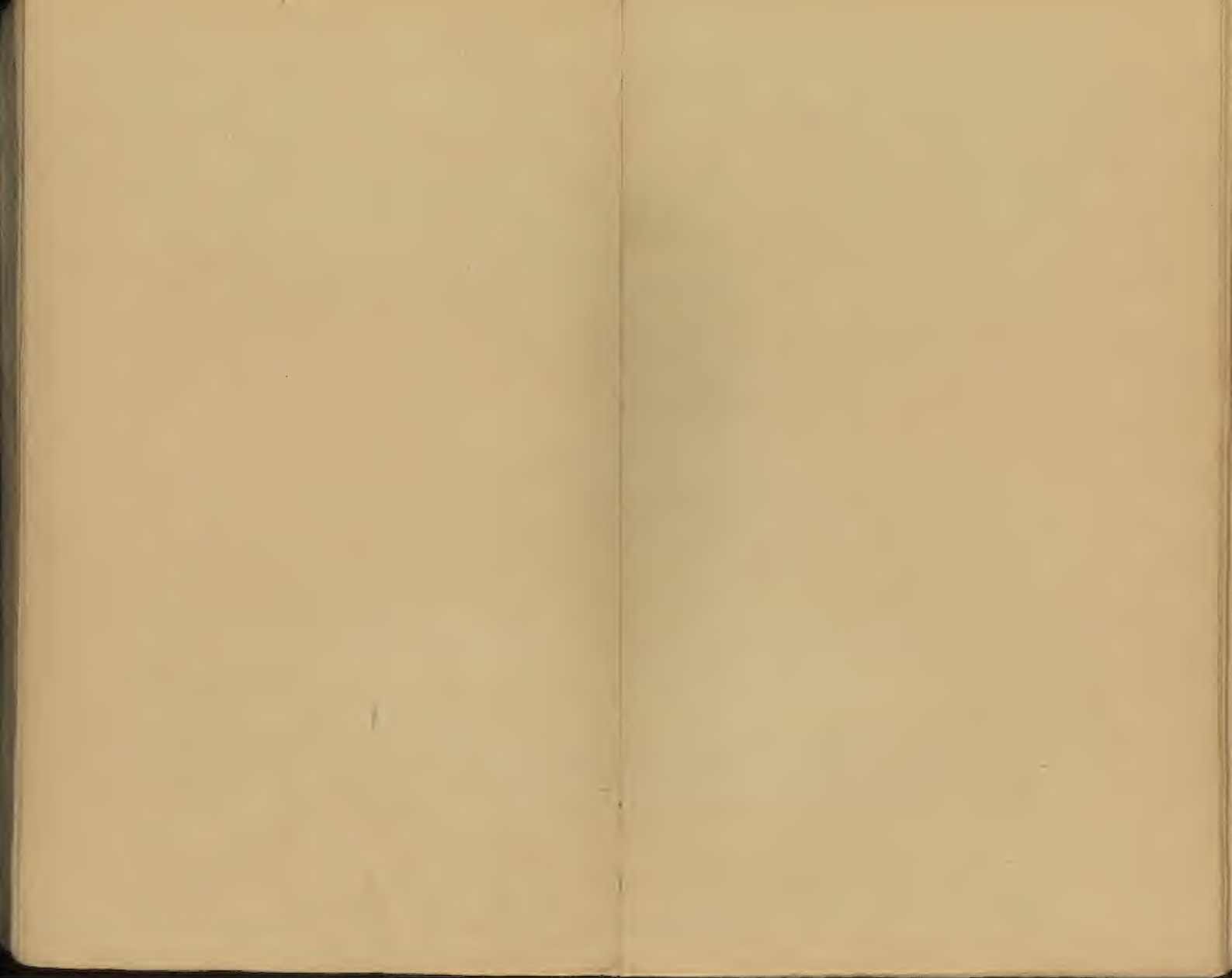


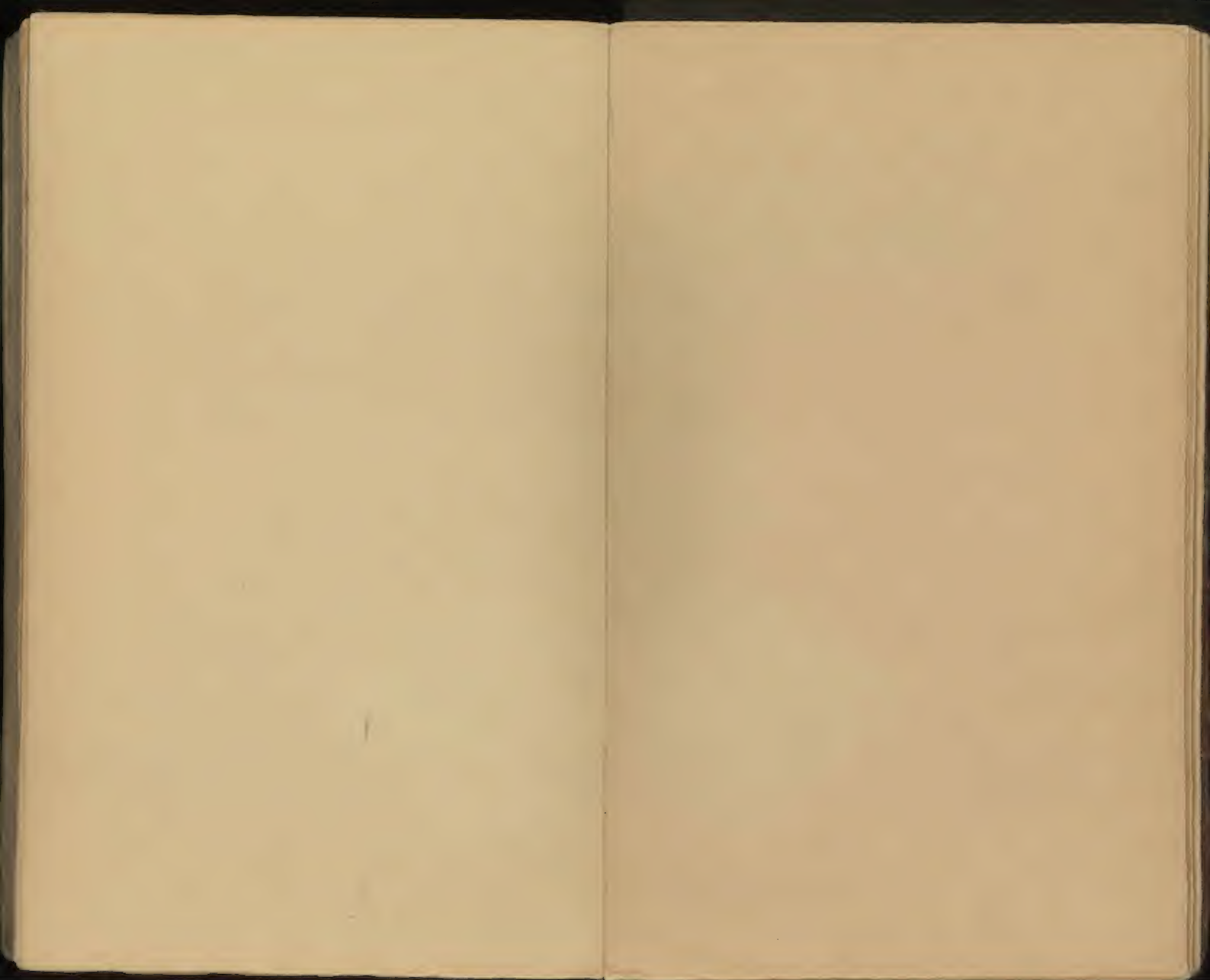


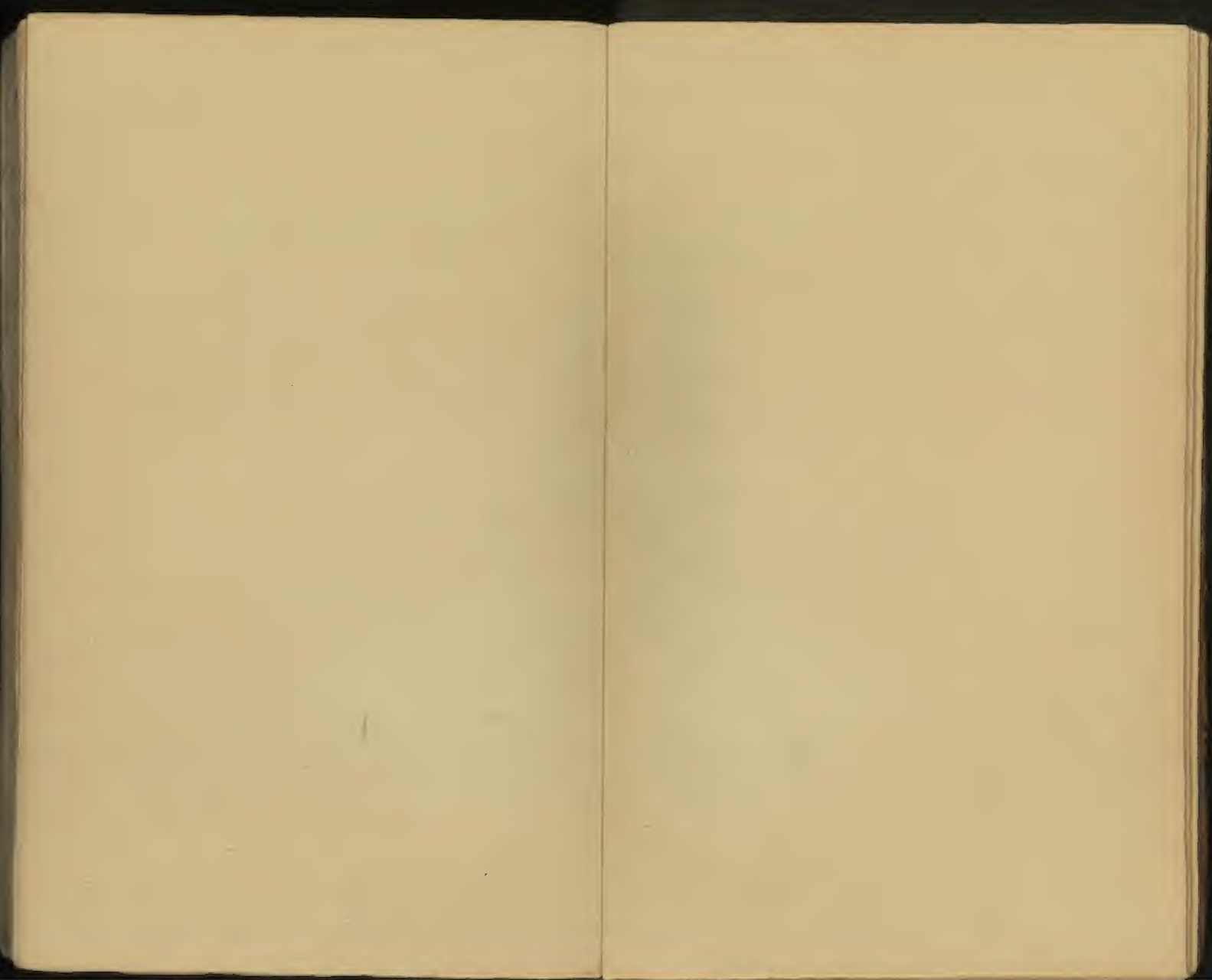


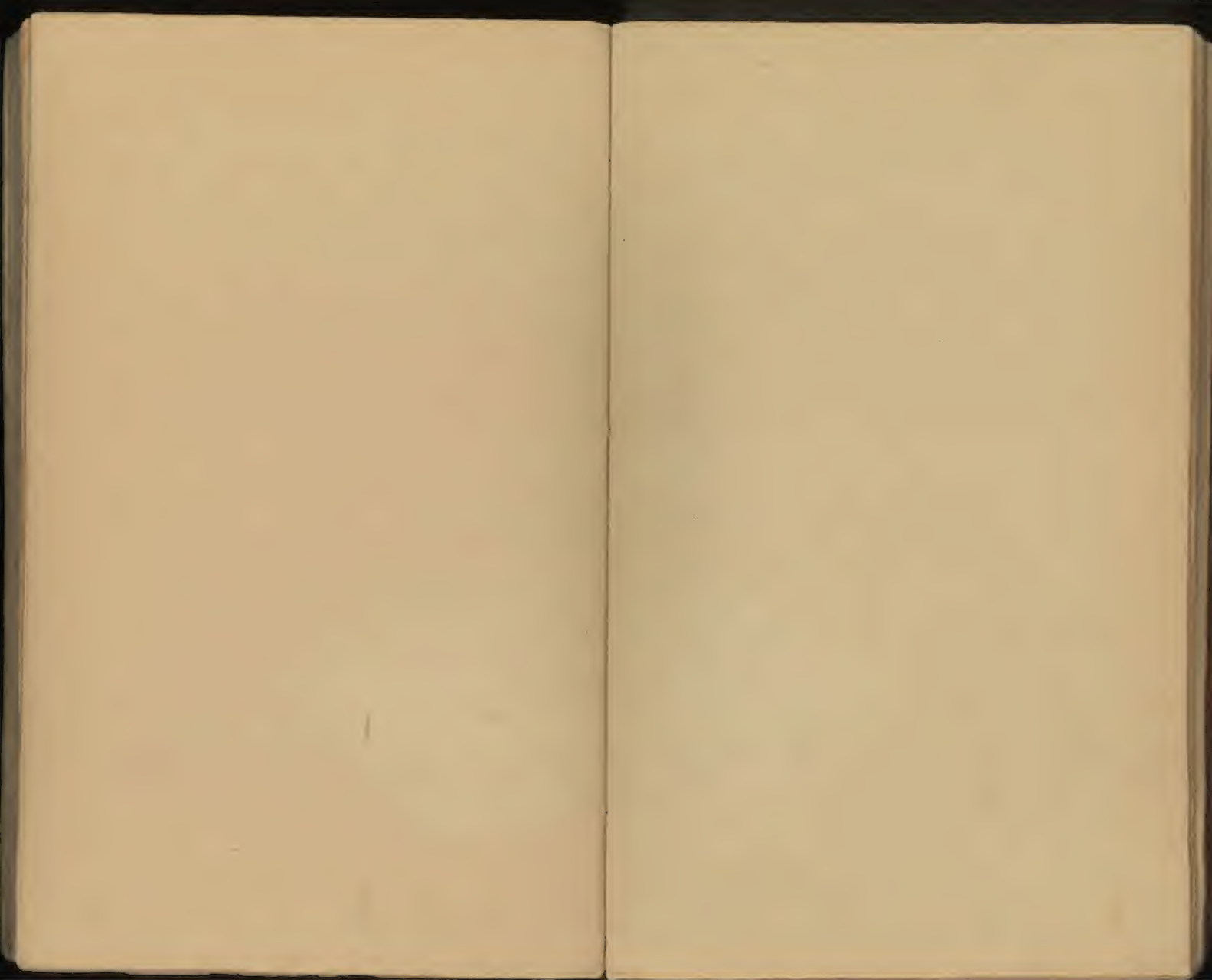


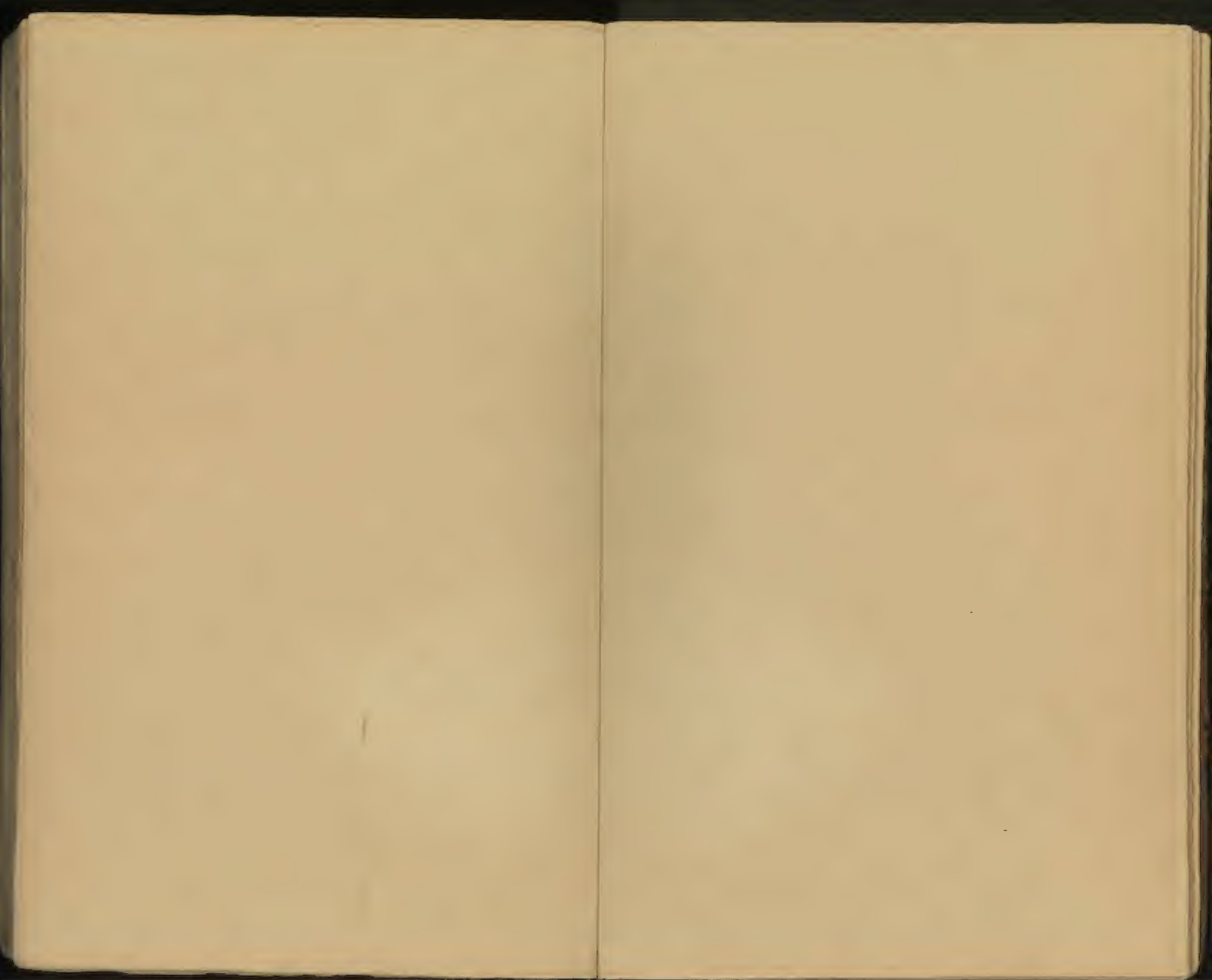


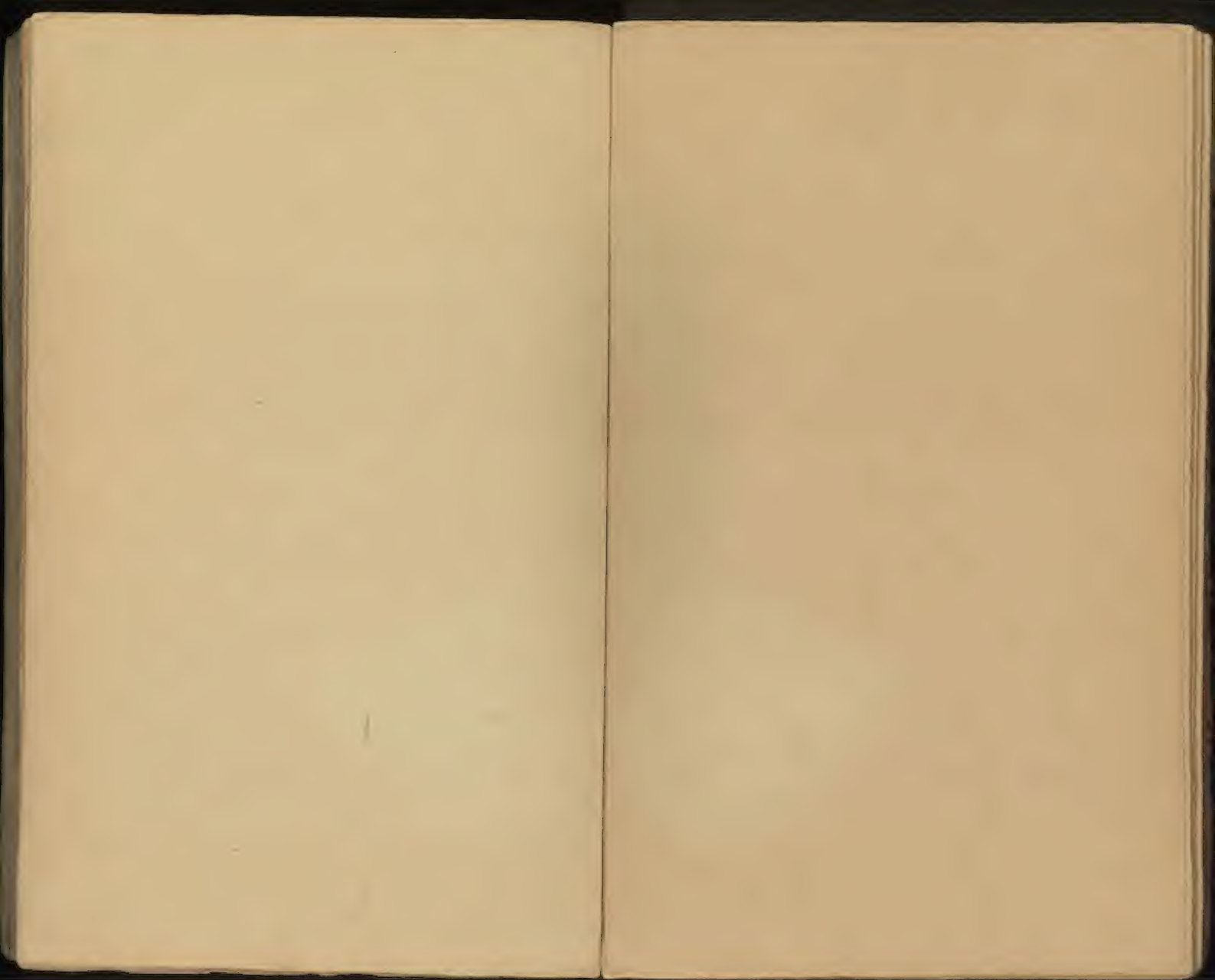


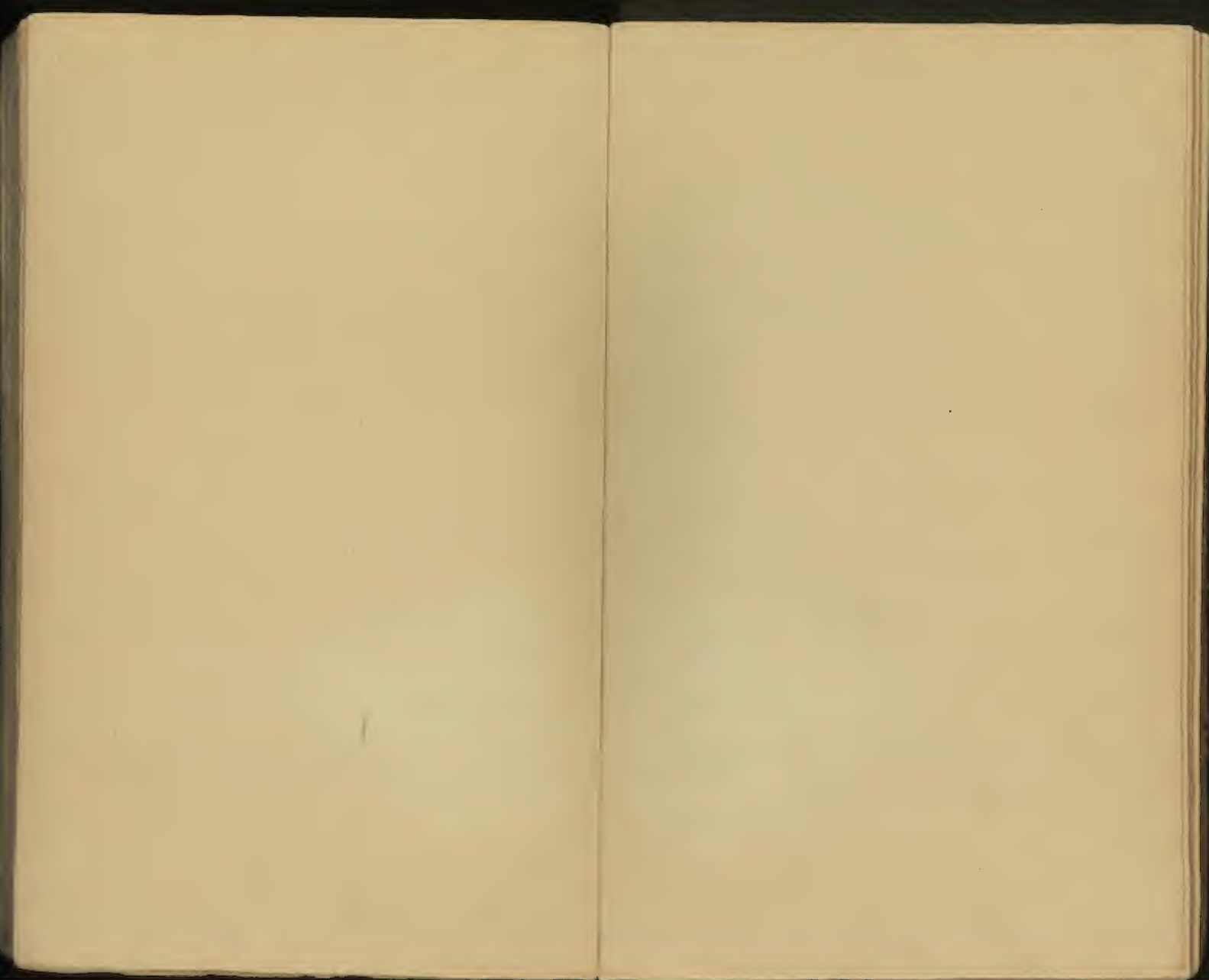


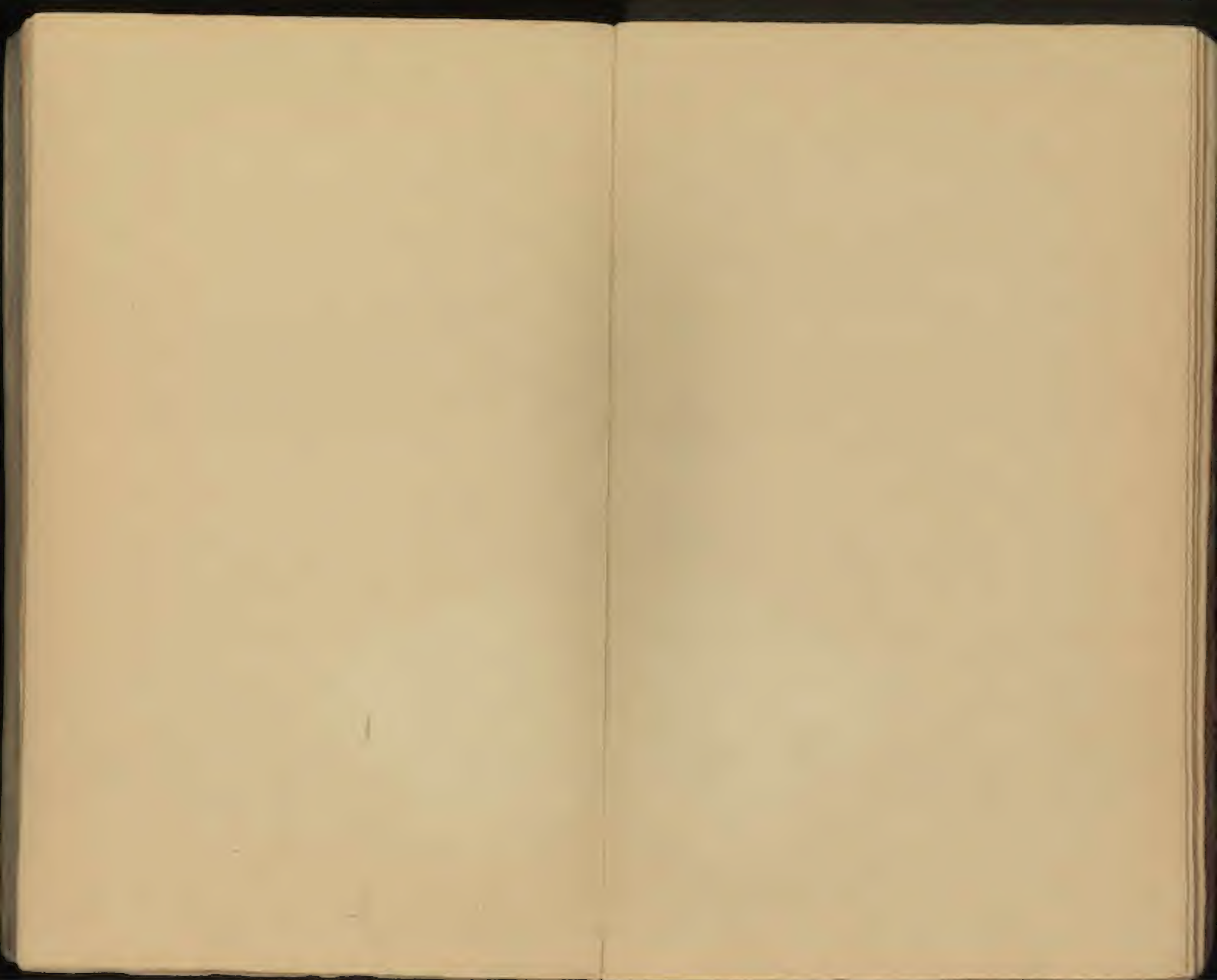


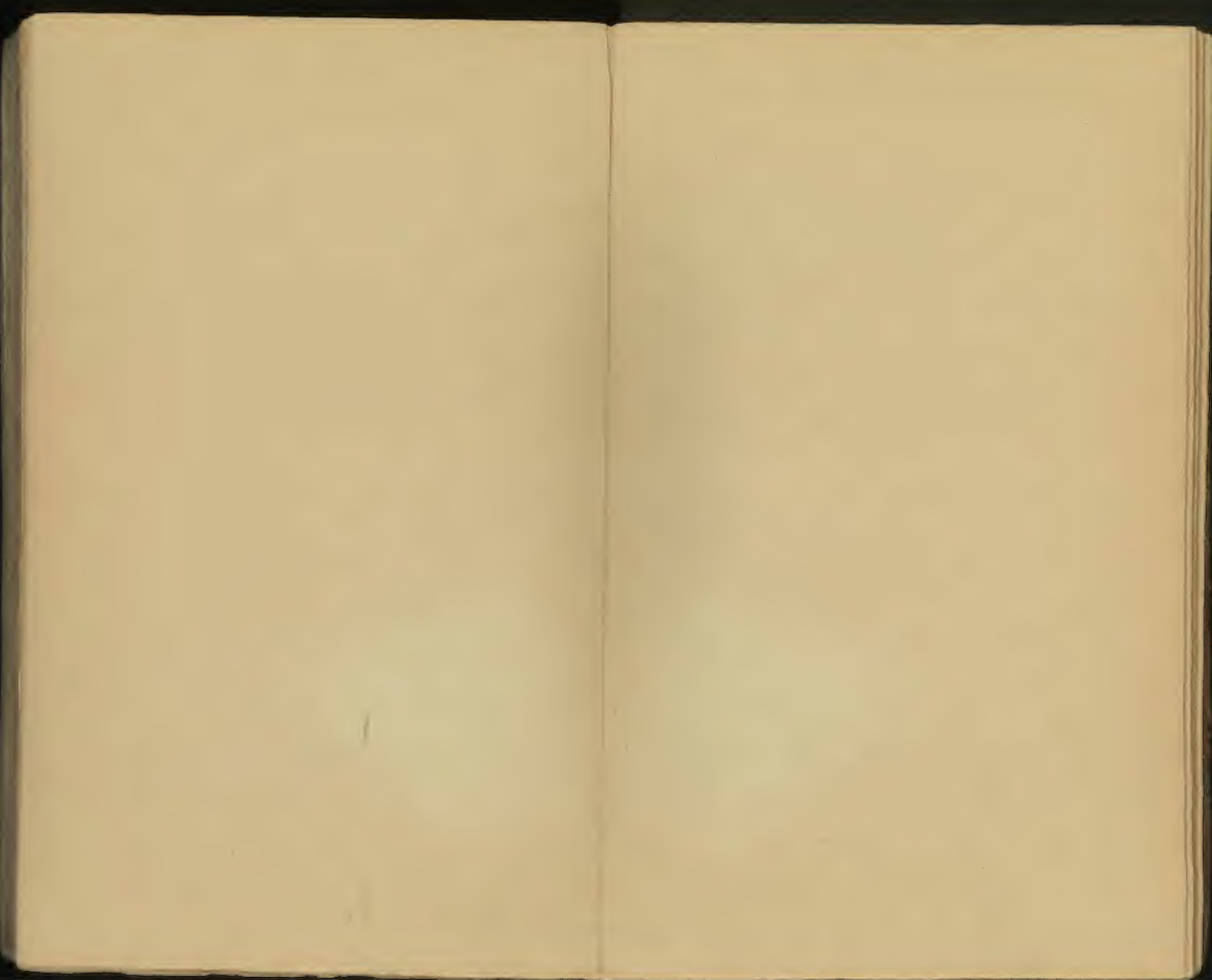


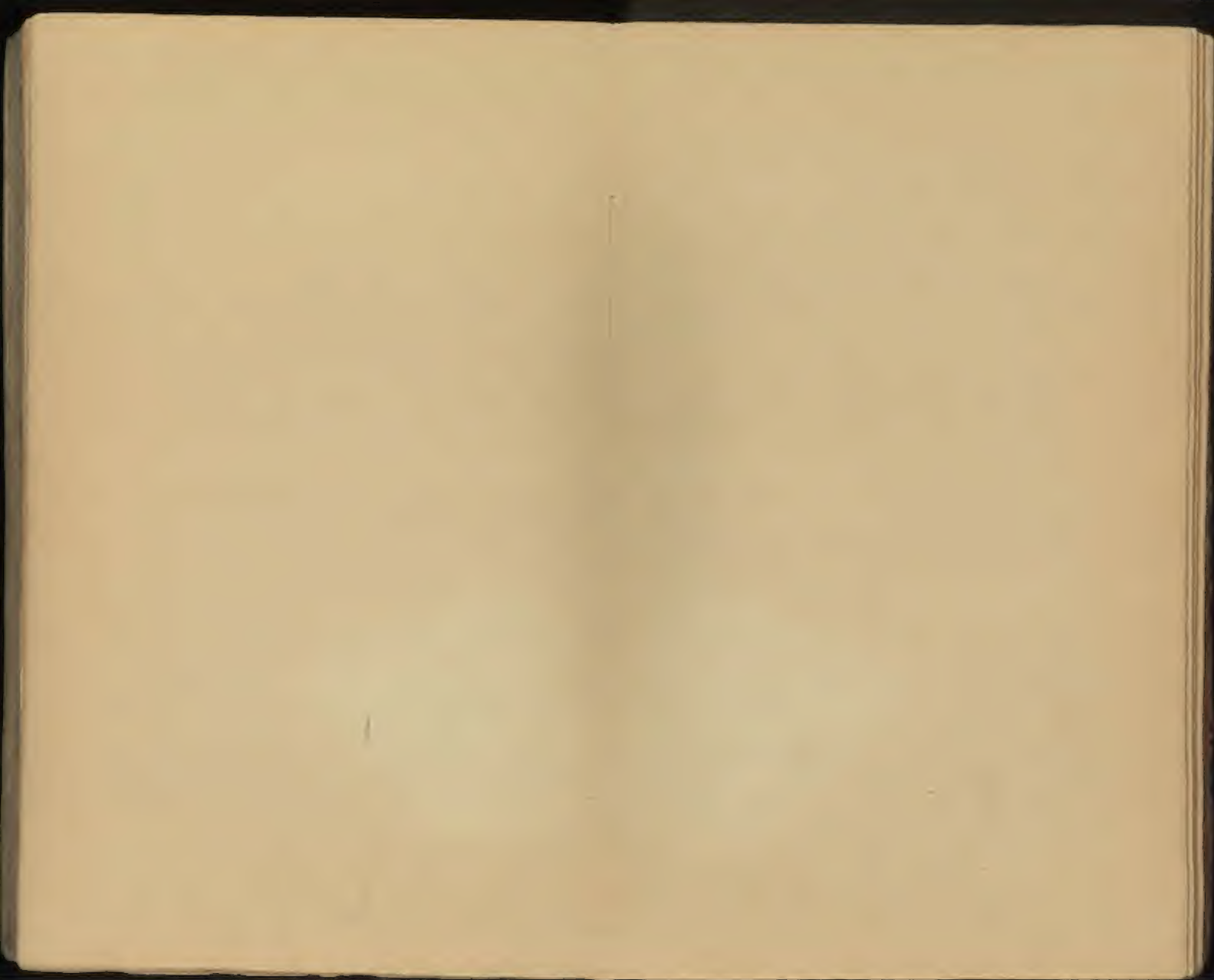


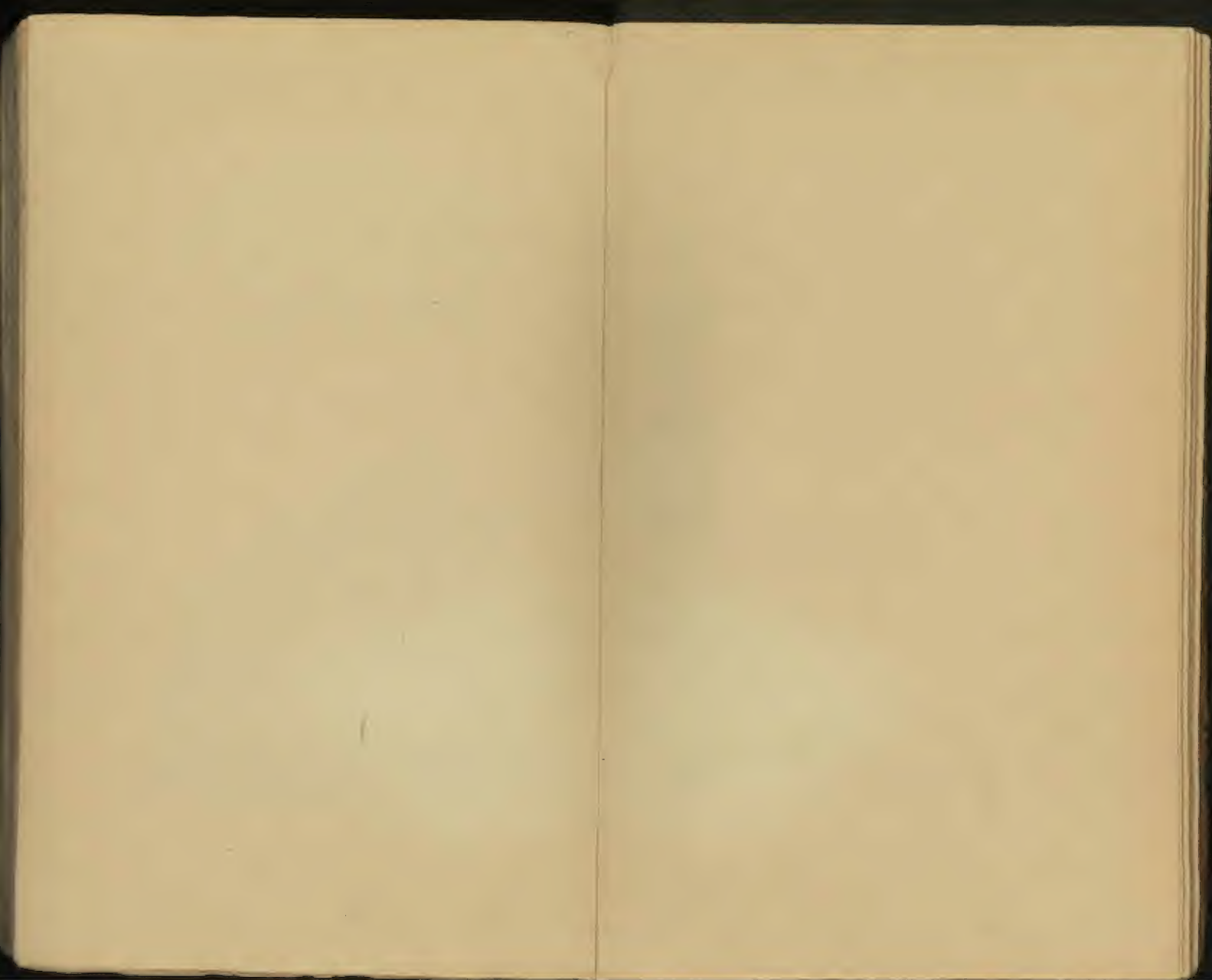


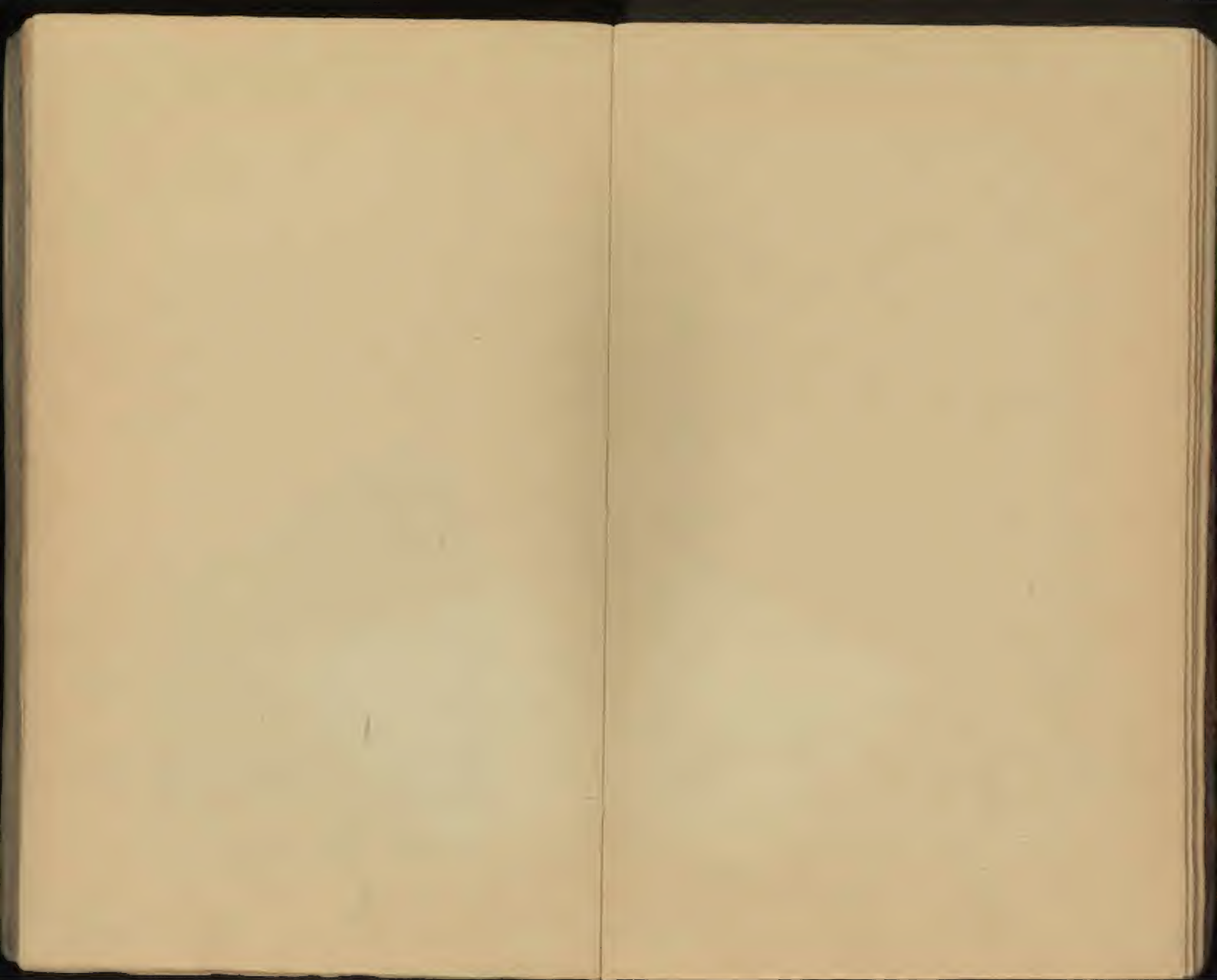


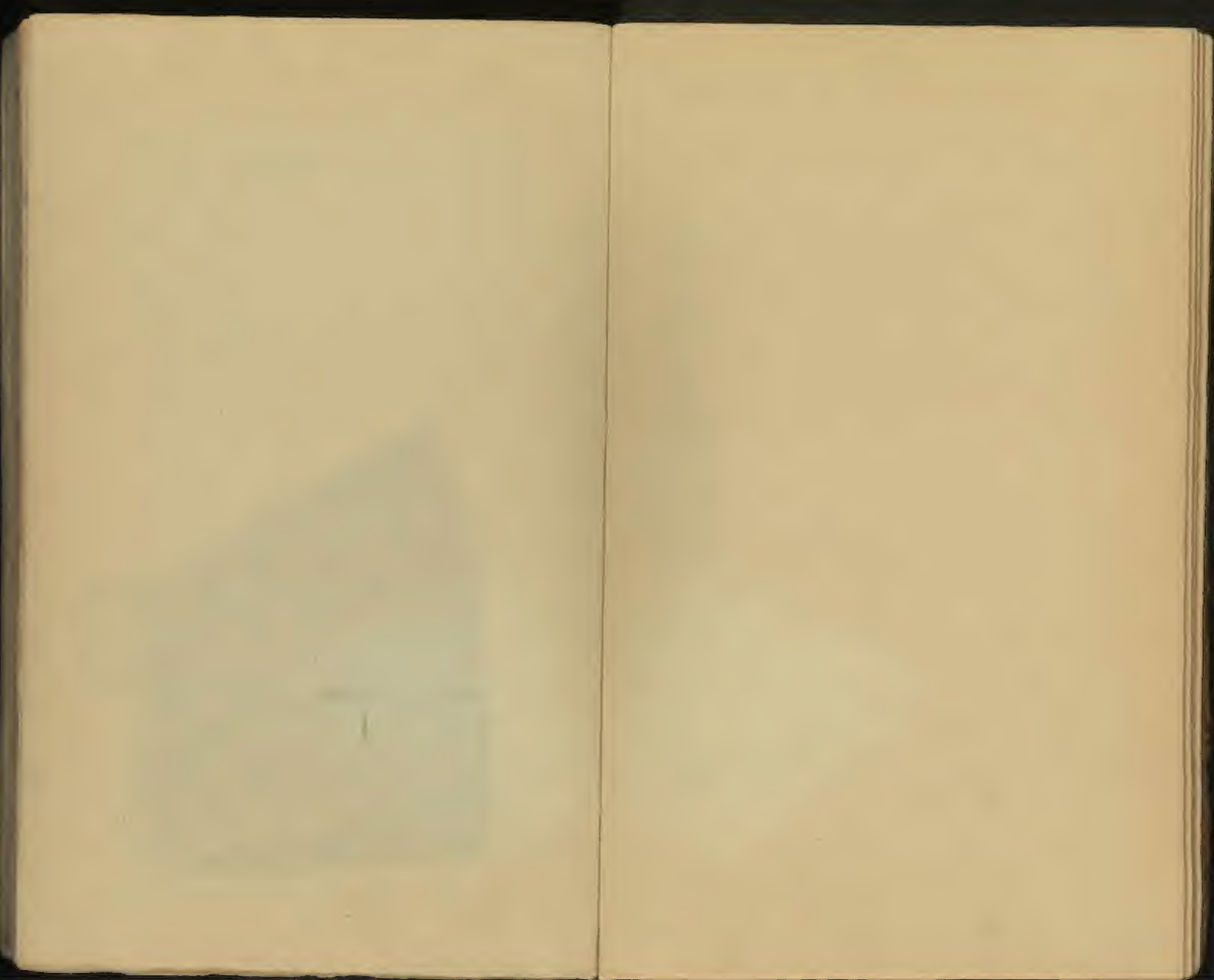












مفعول مرس

18998

7.814.



[illegible]

241

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

قصص

[illegible]

4

عشر
الجموع والثلاث

[illegible]

[illegible][illegible]

الحمد لله

[illegible]

وَالزَّكَاةَ

[illegible]

أحمد رضا

[illegible]

اینها را می بیند و در محنت شد و گفت چون چنین است **وَلَا تَقْرَأُ الْكِتَابَ** ترجمه کن
ادوات که می خواند را یعنی آلات تحریر را و می خواند که در آنجا که تو این را می بینی و می
اَوَلَمْ تَرَ اَنْ يَخْلُقَ السَّمْعَ وَبَصَرًا وَفُتُوکَ وَکُلَّ شَیْءٍ اَنْ یَخْلُقَ مَا یَشَاءُ وَیَعْلَمُ مَا فِی سُدُورِکُمْ
و چه ندیدید تا بر ایشان غالب شود و با سحران بهم می گزید که هر سبب تحریر را هم آورد و
سوره میقات شود و یکی از پیوسته و را به شد تا مضطرب شد و کاری نتوان ساخت و غلبت
مادر باشد **وَقَدْ اَتَى الْیَقِیْنَ** و درستی که دستکار شده و مخلوق رسیده امروز **اِنَّ هَکَی**
هر که آمد در هر چه هر چه خداوند است که در سبب و موسی و هر چه در برابر ایشان است
و سحران یعنی سیصد حق و آن حسن و چوب سیاه می گزید و پر زنی کرد و میدان آوردند و
آوب **اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَکَنُفٌ** که ای موسی **اِنَّ اَنْتَ لَکَفُورٌ** یا آنت که تو می آفکونی عصای خود را
فَاِذَا اَنْتَ تَکْفُرُ و آنکه ما باشیم **اِنَّ اَنْتَ لَکَفُورٌ** او این کسی که بیگانه چوب و رسی را
مستجاب می آید و آن که رسی را که غلت انداختن تو باشد یا غلت انداختن موسی بر آنکه
آوب یا بر وجهی اعتباری و معنی است با ایشان **قَالَ کُنْ** که **کُنْ** **اَلَمْ تَرَ اَنْ** که غلبه می کند چوب
سحران و آنست که در هر چه را بیگانه نماند و بسبب خداوند آفتاب و زین و چوب چوب می آید و در
مضطرب آمد **قَالَ اِیْهَا الْاِنْسَانُ اِنِّیْ اَنْزَلْتُکَ مِنْ سَمَوَاتٍ مَّوْجِبَةٍ** و معنی است با ایشان **فَکُنْ**
اِنَّکَ خود و شد موسی **وَمِنْ جُودِکَ** انجا دو می و کرد ایشان که **کُنْ اَلَمْ تَرَ اَنْ** بر روی
که آن شتاب می کند و پس در بعضی موسی میانه خیال کرد که آن دشمنان و عصاها را می گزیدند
و باطراف و جواب می شتابد **فَاَوْجَسَ مِنْ دَفْعِکَ وَتَنَبَّهَ** در دفعه **وَمِنْ جُودِکَ**
حق و ترس موسی یعنی چون آنرا دید بدو ترسید چنانکه مستغنی از طبیعت خیریت و اگر چه
شکی در جلال آن نداشت با زبان ترسید که بسیار استاده و کتان میان چوب و چوب و زرق
نگذد چون این وهم بر وی جاری شد **فَلَمَّا اَنفَضَ** گفتم با او که مسترس از آنچه تو در حق
انراخته که کار با سحران و رهم خواهد شد و امر از غلبت و ضجوع بر مضام و عام بحق تو
گشت **اِنَّکَ اَنْتَ الْاَعْلٰی** برستی که تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان یعنی البته غلبت تو خواهد
بود و هر ایشان را مغلوب خواهد گشت **وَالَّذِیْ** و بیگانه **مَا فِیْ عَمَلِکَ** آنچه در دست راست
یعنی با کار را می گزیدت رسی و عصای ایشان را چون چوب که در دست داری چنانکه **اَلَمْ تَرَ اَنْ**
بر وجهی که **مَا فِیْ عَمَلِکَ** ساخته اند **اِنَّکُمْ اَصْحَابُ رُءُوسٍ** که آنچه ساخته اند **کُنْ**
سَاجِدٌ مگر در سبب خداوند **وَلَا یُزِیْکُ الشَّاکِرُ** و دستکاری نیاید و غیر و زشتی و سحر

حَزَقٌ هر چه که آید یعنی هر چه که رود و هر چه وضع که باشد غلبه و غلبه نیاید و غلبه
حضرت موسی علیه السلام حساب کرد و فی الحال بقدرت و ذلالت و از دهانی **وَمِنْ جُودِکَ** و جهان
خود گزیده و روی با سحران و ادوات ایشان آورد و در گشت تمام آن آلات و ادوات ایشان را
که چهار صد می بود و چوب و رسی بود و در هر چه از آنکه از او بود اندک و هیچ و چنانکه
زیاده نگذشت زمان آنست که او روی می کرد و نه موسی میامد و او را بدو گفت چون عصا شد
سحران و انداخته که آن خیر نیست زیرا که سحر دیگر را باطل می کند و اگر قدرت خدا و معجزه
موسی است و دیگر آنکه چون انواع سحر بر ایشان ظاهر شود و بپایان دانستند که آن ادوات است
و عجایب نبوی **اَلَمْ تَرَ اَنْ** پس در او گزید و شد و آن سحران یعنی معین ایشان در حقیقت
آن ایشان را در روی او گزید **حَزَقٌ** او را حلقی که سحر و گزیدگان بودند و خدا را در وی صدق
و انابت و تقوی از کردار خود و تعظیم و تکریم این معجزه ظاهر **فَاِذَا اَنفَضَ** که **اَشَارَ بِیَدِیْهِ**
وَمُوسٰی کرد و بر روی سحران و هر چه و موسی بر ویست که چون سحر را در دستان خود
روشنه جهان و سنا زنی را که نامزد ایشان بود در آن با آنها بود ایشان چون سنا را در دستان خود
بیکار متعلق الحلقه شده و گزیدند ما بر روی و موسی و هر چه کرد و رهم و قدرتی بر سحران
او نمودم هر چون که این حال را مشاهده کرد از روی او **وَالَّذِیْ اَنفَضَ** گفتم آیا آورد و آید
و عصای استم خواند و بدو حسن استقامت یعنی شاکر و بدید و کرد و نه آید **اِنَّ** سحران
یعنی بر روی خود بدین اودا **اِنَّ اَنْتَ لَکَفُورٌ** ایشان از آنکه دستور می دهیم سحران را و آنکه
با و می کرد **اِنَّکَ لَکَفُورٌ** که بدو حق که موسی هر آنچه بر او زشت است در حق سحر **اَلَمْ تَرَ اَنْ**
اَلْخَمْرُ که آنوقت سحر را چوب و عصای است و سحر و هر چه بر او زشت است و سحر را به و می گزیدند آید و
معجزه آید که با دستان این بیستاید و مرد سنا را این برسانید و غلبت این مغلوب شد بد که
قاسمید و در سحر و شاکر و شد و سحر راست که شاکر را چوبی باشد از آنچه است و می گزید و حق
مژد که با و می گزیدند **فَلَمَّا فُتُوکَ** پس هر چه در سبب دستهای شما **اَوَلَمْ تَرَ اَنْ**
و با دستان شما **اِنَّکُمْ اَصْحَابُ رُءُوسٍ** یعنی با دستان چوب **وَلَا یُزِیْکُ الشَّاکِرُ** و بر او زشتی
وَمِنْ جُودِکَ در دستان و دست خیز که در دستان است تا هر کس شما را بدیدند و غیر
کیر در رویت که اول کسی که این عمل کرد خیر چون بود **وَلَمْ تَرَ اَنْ** و تا بدیدند شما ایشان که کدام آن
اَنْتُمْ عِزٌّ است از روی عذاب **قَالَ اَنْتَ** یا بدید و تا از وجه عذاب مراد از آن گزیدند و نفس
طبیعت خود می بود و نفس غلبه موسی یا زلات او پس حق تعالی یعنی تا بدیدند که عذاب حق باعدا

هر که بد نشاد باطل و بد عرصه کا و عرصه مراد کن و توحید و سایر معنیان **مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا**
الضَّلَالَاتِ و هر کسی که بکند کارهای شایسته و **مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و هر که بکند کارهای شایسته و
بوجه اولی و توحید هیچ انبیایچه و رحمت هائات و قبول خیرات ایمان شریعت **قَالَ**
يَعْلَمُ پس تفسیر در آن و **مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و هر که بکند کارهای شایسته و
و عمل صالح و افعال نیک و **يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و هر که بکند کارهای شایسته و
و چیزی که مساوی اعمال او باشد و فراخور احوال او و رساندن در کسری و تقوی و بر وایت این عباس
شود که از خشنود او چیزی که بکند و در دنیا و آخرت او را بچرا که نکرده باشد و احلا
سازند و خیر و را و بر آن نواب و هر که **يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و هر که بکند کارهای شایسته و
خوشتادم کنایه **قَالَ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و هر که بکند کارهای شایسته و
وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا و هر که بکند کارهای شایسته و
و بجهت وجهه و خشنود و **يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و هر که بکند کارهای شایسته و
از آنکه آن نوع عذابها را ندانند و هر که **يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و هر که بکند کارهای شایسته و
با احوال نما بد یعنی بجهت و هر که **يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و هر که بکند کارهای شایسته و
آن که بعضی اگر از عصبان باز نماند از عصبان پس لا اقل از آن برتر گرفته پس بسند و ضروری در بعضی از
ایشان بد آید **يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و هر که بکند کارهای شایسته و
ذات صفات او از صفات مخلوقات معالی است پس قرآن که کلام اوست بر این کلام معانی نباشد
الْمَلَائِكَةُ یا و شاید و آخرت که تا نکند و در هر چه امر که و هر چه از آن بی نماید **يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا**
در ذات و صفات خود آورده اند که چون چیزی را بگویند تا از شدی و این از قرآن بحضرت حق است آن
حضرت خبر از انعام آن از خود آنکه میباید از آن خود کند و با هر چه از آن خود کند و با هر چه از آن خود کند
آمد که **يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و هر که بکند کارهای شایسته و
کرد و **يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و هر که بکند کارهای شایسته و
احضار خیر آن تا بیان آن بدین نزد آید **يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و هر که بکند کارهای شایسته و
و اثنی با حکام شرع که نزد سوری یا اثنی بعد از اثنی و زیاده کن حفظ امر آن را فراموش نکنی بجهت این
و چون بگویند از آن جهت شریف حضرت بر عزم نزد اولی حکایت آدم علیه السلام را برای او بیان میفرماید
بعد **وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ أَنْ لَا يَتَّبِعَ الشَّيْطَانَ** و هر که بکند کارهای شایسته و
زمان عمل معنی امر است یعنی امر کرد و هر که **يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و هر که بکند کارهای شایسته و

و از آن

و از آن عقود **يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و هر که بکند کارهای شایسته و
عَدُوَّهُ و هر که بکند کارهای شایسته و
عقبه ثابت شد که انبیاء معصومند و جمیع کائناتان کبر و معصیت و سر و خطا و عیب این پس
مراد این عهد یعنی توحید و توحید اولی و خدای تعالی و عزم او بر این بر سبب این عهد
نزد اولی خود **وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ أَنْ لَا يَتَّبِعَ الشَّيْطَانَ** و هر که بکند کارهای شایسته و
يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا و هر که بکند کارهای شایسته و
ایشان **يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و هر که بکند کارهای شایسته و
پس بگویند **يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و هر که بکند کارهای شایسته و
مراد این عهد یعنی توحید و توحید اولی و خدای تعالی و عزم او بر این بر سبب این عهد
نزد اولی خود **وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ أَنْ لَا يَتَّبِعَ الشَّيْطَانَ** و هر که بکند کارهای شایسته و
يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا و هر که بکند کارهای شایسته و
بجهت خدا را یعنی سبب برود کردن شما شود که شما از روضه برین احتیاج کرد **يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا**
بجهت خود عزم که در دنیا باید **يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و هر که بکند کارهای شایسته و
گرفتار کردی با انواع عجز و بجهت و عصیت و اذیت که نام و نبیاست **يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا**
و بجهت **يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و هر که بکند کارهای شایسته و
و بجهت نکردی زیرا که از ملبوسات آنچه باید و شاید در او موجود است **يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا**
يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا و هر که بکند کارهای شایسته و
و از آن **يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و هر که بکند کارهای شایسته و
بجهت این عهد است یعنی این عهد است که هر که بکند کارهای شایسته و
آقای گوی سبب برای وی از بجهت آورد آدم بان که نکند و زمین را مشاکف و عرق از
بدشاقی و بجهت و بجهت این عهد است که هر که بکند کارهای شایسته و
که چون ابلیس بجهت استماع او از خود آدم سخنان شد بجهت اثنی و غضب ربانی پیوسته و از آن
آن بود که بگویند که آدم را از او حج عزت عبادت رساند آخر پیوسته ماد و طاعت و سبب آنچه
در سوره البقره و اعراف گذشت و بجهت دانند **يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و هر که بکند کارهای شایسته و
نیروی آدم باین وجه که با خود ملاقات کرده و از آن سرک بر سبب و حق آنرا آدم بازگشت و آدم از
مراد بسیار زمینان شد و چون ابلیس یافت که آدم از این خایف گشت بصورت پیوسته بر آمد و حق
با خود آدم باین طریق تصریح از وی علاج سر را طلبید **يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و هر که بکند کارهای شایسته و
خودن میباید خود را است که اگر بدست گندم است و بعد از آن گذشت **يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا**

٥٠

چنانچه در وقت که مراد بنابر گفتار از او و مؤید این است که آنرا امتیاز ساخته است و قوله **وَقَدْ**
عَلَّمَ و انباشت و در بعضی اوقات از احزاب اجمالی است و **وَقَدْ عَلَّمَ** اعرافش گشتی گشته از انباشت
آوردن و تصدیق شود که با آن و اگر مراد از هر دو معانی باشد یعنی آنرا که هر دو که هر مراد باشد یعنی
اینرا که از آن دان دادند بلکه در وقت خود و سببه فیضش از اسباب و طاعتها و از خود **وَمَا يَكُونُ**
بما بعد از ایشان **بِئْسَ الَّذِي يَجْعَلُ مِنْ رِزْقِهِ** از رزق خود و درود که از ایشان **خُفَّتْ** گشت
فرستاد و شد و است **يَتَنَبَّهْ** فتنه و حیرات و ضلالت ایشان **الْأَسْفَلُ** سکوین و است
از چیزی که علیه و آله **وَقَدْ يَعْلَمُونَ** و حال آنکه از آن گشتی بدان و استقامت با خبر بدان عیبه
فرمود غفلت و اعراف ایشان از انظار کردن و بدان و فتنای خودن در عوالم خود **وَلَا تَصِفْ** در
حالی که مشغولت و بهای ایشان چیزی دیگر یعنی در عین استقامت خود و مشغول چیزی دیگر باشد
و در انظار غفلت از آن پس بگویند تا بداند که آن چیز است و بدان معنای شریف و پس بدان
مشغول بود با او و دنیا و فانی از احوال عقی **وَلَا تَخْشَوْا** و پرشیده و استقامت از آن گشتی و
یعنی ببالند گویند و در استقامت آن **الَّذِينَ كَفَرُوا** آنرا که گشتی که در بعضی چیزها و مصیبت یعنی
هر گشتی و شر و عقیان بجهان از اسباب آن را یکی دیگر گشتی **وَمَا لَكُمْ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ**
مگر آن **خُفَّتْ** مانند شاد و دلگوش و پر یعنی مردن و رفتن و از ایشان میانه و عیبت شریف از آن
و این عیبت آن گشتی که اعتقاد از ایشان آن بود که رسول بی باشد از او است و عیبت این از آن مراد
که لغوه از خدمتی بی نیاید از انضمام از اقسام عیبت هم چنان که گفتار از اول ایشان خبریست
که ایشان بدانند چنانچه خود می گشتی **وَأَفْتَنُوا** و آنرا و بدستهای و عیبت و در بعضی
گشتی باید و هر چه از ایشان دان و بسیار است و استقامت چنانچه و پرشیده و استقامت
و حال آنکه خواهی بیند که او استقامت مانند خورشید است و عیبت از او است و حقیقتی چنانچه
از آن عیبت خبر و او فرمود که و جواب از آن **قَالَ** و حقیقت چنانچه از بعضی خبر و جواب
کافران گفت **تَجِبَ** برود و کلامی **يَتَذَكَّرُ** میدانند که هر کس که در آن **وَالَّذِينَ كَفَرُوا**
الَّذِينَ و استقامت از آنرا که هر کس که و آنرا چنانچه و استقامت از آنرا که هر کس که
خبر و **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و استقامت از آنرا که هر کس که و استقامت از آنرا که هر کس که
انباشت از آن عیبت از آن نسبت به عیبت و آنرا و بدستهای و عیبت از آنرا که هر کس که
استقامت گشتی از آن **أَكْفَأُ** استقامت از آنرا که هر کس که و استقامت از آنرا که هر کس که
که از او استقامت از آنرا که هر کس که و استقامت از آنرا که هر کس که

الشمس واستمر با اهل آن و به میبستند **و تَقَرَّرَ** است از روی و به هر چه میگوید و میگوید
تَجَوَّلُوا بِرُوحِكُمْ فِي مَنَاظِرِهَا پس بی روی آن چیزی که مشتمل شده و به دیدن آن
 و به نظر و مثال و اطراف آنکه در خود که با آن می نازید و به و تکتب میگوید **و سَائِرُهَا** و بقیه
 خود **فَلَمَّا كُنْتُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** شاید شما پرسید و شویید از تحت یعنی تا افترا از شما سوال چیزی
 کرد چه شما اهل حقید یا آنکه رسول شما از شما طلب ایمان کند چه چنانکه مثل ازین شما را بر
 دعوت میگوید و با از شما پرسند که بقرآن شما را که گفته و با از شما پرسند کیست این باری
 و در دفعه آنکه گفتند و به هر چه میگویند ایشان متذکر مات عدل و او بهرند و به هر چه میگویند و چه
 شما گفته اند و می گویند **فَاللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** گفتند ای دای بر ما **إِنَّا كُنَّا** بدستی که بودیم شما
فَاللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ استکار بر نفس خود که بقرآن خود را بکشیم و دل که ایت کرد یعنی نزد حق
 و هر وقت میگویند **فَاللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بر حق بود **تِلْكَ** این کلام تا ویلنا **وَعَوْنَهُم** خداوند ایشان
 یعنی همیشه این کلام را نکرار میگردند **حَقِّ حَقِّكَ اللَّهُمَّ** تا و تکی که گردانیم اینها را
حَقِّدْ آگاهی دویید و بعضی چنانکه گویا و را بد اس دروند ایشان را بشیر و در و نه
 و هلا که باشند **خَالِدِينَ فِيهَا** و بعضی که گفته اند که در و نه و هر کس بودند هم چنانکه نقش که
 در و میرند و نزد بعضی مراد با بهر چه برای اهل کس و شرف که بعد از استیصال گرفتار
 شد و بودند بعد از آن و دین برای تنبیه آنرا و در عباد و تقصیر معرفت و عبادت میفرمایند
 که **وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَبَيْنَهُمَا** و دنیا و زمین را و میان آنها را **وَمَا بَيْنَهُمَا** و آنچه
 میان آنهاست از آسمان و آفتاب و ماه و غیره و آنچه که با زمین است و آنچه که میان آنهاست
 بسیار از شما میگوید و آنچه را برای بشیر و احباب پیش و تکرار و آداب و اخلاص از احباب
 و انواع عزایب آنرا بدویم تا بهر آن معرفت مرا حاصل کند و بهر حال و بهر حال و بهر حال
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اگر میخواستم **أَنِّي تَجِدَ** آنکه خدا را میگویم **لَهُمَا** چیزی که با آن مشغول میشوند و
 بازی کنند **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا هَارُونَ وَآدَمَ وَنُوحًا وَآلَهُمْ إِذْ ذُكِّرُوا بِمَا فِي الْأَرْضِ** و آنچه که با آن
 اگر میخواستم که با آن یعنی بر وجهی که لایق حضرت ما بودی خدا را میگویم که آن وقت جزوات
 داشتند که از نوع مازیات مانند انسان مرغ و به و احرام میخواستند و بهر حال که عبادت میخواستند
 و بهر حال که از آن سبقت و زینت و آنکه از آن پس ای که اسباب از بهر حال و بهر حال و بهر حال
 و زمین را گسترده ایم و زمین را دوازده جهت لغوی احباب ما باشد **بَلْ كَرَّمْنَا مَا أَفْتَدَى**
تَقَرَّرَ بِالْحَقِّ میگویم حق را علی الباطل بر باطل که لغوی احبست **حَقِّ حَقِّكَ** پس فرست

سجده

شکست **وَأَن تَقُولَ لَمْ يَكُنْ** پس آن که آن لغوی احبست و با او بوده و گفته مراد حق
 بجهت با لغت است یعنی بجهت ما بر شجره مطهره بر روی طالب و ظاهر است که اگر بجهت بودی بر سر آن
 و ما از آن بر آوردی و محدود ساختی بعد از آن و روی تهنید خطاب میکند بکار که **وَلَقَدْ**
أَوَّلَى و مرعشا راست ای اهل کفر و عباد و قبل که بجهت و تا مدت نزد و در آن خطاب و با شما راست
 شد که مذاب **فَمَا يَصِفُونَ** آنکه و بهر چه میگویند بعد از آن راست خدای ذاتی و الیه و مطلقه خود میفرماید
 که از شما آن دن و فرزند است بعد از آن راست خدای ذاتی و الیه و مطلقه خود میفرماید
 که **وَلَقَدْ** و مرعشا راست **مَنْ فِي السَّمَوَاتِ** هر که در آسمانهاست از و سادات **وَالْأَرْضِ** و
 هر که در زمین است از جمادات یعنی ماسوی و حیوانات و سفایات خلوق و بهر چه میگویند
 و بعد از آن که **وَمَنْ عِنْدَ** و بهر چه میگویند که نزدیک است از ملائکه که مقربان و رکا و الوهیت اند
لَا يَكْفُرُونَ سرگشته میگردند **عَنْ عِبَادِ اللَّهِ** از عباد الله و لا یستحقون و لا یستحقون
 مانده و بخشنده و ملائکه میگویند در عبادت تا در وظایف طاعت ایشان قصوری و تقصیری را و یا
يَسْتَحِقُونَ توبه میکنند حق سبحانه را از آنچه لایق حضرت وی باشد **الَّتِي وَاللَّهِ** و آنچه
 شب و در و بعضی پوسته به نوز و نظم حق خفا شغولند **لَا يَقْتَرُونَ** است بخشنده از آن
 بعد از آن بود که میفرماید که **أَمْ تَحْذَرُونَ** آیا از آنکه آن که فراتر از باطل
مِنْ الْأَرْضِ از زمین یعنی خدا را که از اجزای زمین مشغول و بهر چه میگویند و چون در و بهر چه میگویند و
 سست **هَلْ يَلْعَنُونَ** ایشان زنده و کس که مرگ از این کلام بجهت مشرک است با یک زبان و بهر چه
 میگویند که از خدا و سیر و خلوق شده اند و حال آنکه از آن الوهیت اقرار است بر مملکت و کثرت
 مبهات که ایشان را قدرت نیست و با وجود این حق دست از عبادت ایشان باز نمیدارند **لَا تَكُنْ**
فِيهَا اگر بودی و آسمان و زمین **لَقَدْ كَرَّمْنَا** هر چه را و شدی آسمان و زمین و نظام را و آن در هر یک
 که سبقت عبادتند و عزیز و **لَقَدْ كَرَّمْنَا** هر چه را و شدی آسمان و زمین و نظام را و آن در هر یک
 لیکن قاصد باطل شده و پس معبود حق حق تعالی باشد و عزیز و این برهان شانه است که برای
 برهان توحید بر قدرت و قدرت بر آن این است که اگر مرعشا باشد الیه یا بهر چه باشد و بهر چه
 موجودی می باشد که واجب الوجود بالذات باشد و قدیم از مشرف و اخص صفات پس است از او
 موجب غایت خواهد بود و این حکام واجب است که هر دو قاصد و عالمی باشد و حق هر یک این
 دو قاصد را است که هیچ باشد که احدها مرید خدا بخیر باشد که دیگری مراد است از انانیت و انشا
 با غرقت و شکیب و مثال آن پس حال خدای نیست که مراد حق و حقیقت بشود و این حالت حق است

تَفْصِيْلًا كَمَا هُوَ مَكْتُومٌ فِيهَا بِمَا تَقْرَأُ مِنْهَا مِنْ **أَحْزَابٍ** أَوْ **أَنْفِثَ** أَنْ يَمْنَحَ
تَسْلِيَةً أَوْ لِيُحْلِلَ لَكُمْ أَيْضًا أَنْ تَكُونُوا مَعَهُمْ فِي سِلَاحٍ أَنْ تَدْرِي أَوْ تَكُونُوا مَعَهُمْ فِي
مَا يَسُوءُكُمْ قُلُوبُهُمْ وَتَقْرَأُ مِنْهَا مِنْ مَكِينٍ نَدَى بِأَنْوَاعِهَا بِمَكِينٍ وَبِأَنْوَاعِهَا بِمَكِينٍ
أَوْ بِأَنْوَاعِهَا بِمَكِينٍ نَدَى بِأَنْوَاعِهَا بِمَكِينٍ نَدَى بِأَنْوَاعِهَا بِمَكِينٍ نَدَى بِأَنْوَاعِهَا بِمَكِينٍ
أَوْ بِأَنْوَاعِهَا بِمَكِينٍ نَدَى بِأَنْوَاعِهَا بِمَكِينٍ نَدَى بِأَنْوَاعِهَا بِمَكِينٍ نَدَى بِأَنْوَاعِهَا بِمَكِينٍ
وَجَيْدٌ مَرْمَانٌ مَا دَرَبَهُ الْكَيْفُ أَهْمٌ بَاقِي مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
سَلْبٌ لَعْنَةُ خُودِ الْإِثْمَانِ مَكِينٌ وَإِثْمَانٌ فَاقِي مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
كُلٌّ دُونَ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
فَرِيضٌ **أَنْفِثَ** حَزَائِنُ نَفْسٍ كَمَنْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
بَعَثِي أَنْفِثَ خُودَ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
وَبَرُوغِي أَنْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
الْقَامَةُ وَفَرِيضَةُ كَرَامَتِ خُودِ كَرَامَتِ خُودِ كَرَامَتِ خُودِ كَرَامَتِ خُودِ
وَرَدَمِ الْقَامَةِ بِدَلْفَةٍ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
وَلَكِنْ مَكِينٌ وَكَرِيمٌ مَكِينٌ **لَقَدْ** أَنْفِثَ خُودَ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
بَرُوغِي أَنْفِثَ خُودَ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
أَنْفِثَ خُودَ مَكِينٍ بَرُوغِي أَنْفِثَ خُودَ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
كَرَامَتِ خُودِ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
الْقَامَةُ وَفَرِيضَةُ كَرَامَتِ خُودِ كَرَامَتِ خُودِ كَرَامَتِ خُودِ
وَرَدَمِ الْقَامَةِ بِدَلْفَةٍ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
وَلَكِنْ مَكِينٌ وَكَرِيمٌ مَكِينٌ **لَقَدْ** أَنْفِثَ خُودَ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
بَرُوغِي أَنْفِثَ خُودَ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
أَنْفِثَ خُودَ مَكِينٍ بَرُوغِي أَنْفِثَ خُودَ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
كَرَامَتِ خُودِ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ

الزحف

أَنْفِثَ خُودَ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
كَرَامَتِ خُودِ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
الْقَامَةُ وَفَرِيضَةُ كَرَامَتِ خُودِ كَرَامَتِ خُودِ كَرَامَتِ خُودِ
وَرَدَمِ الْقَامَةِ بِدَلْفَةٍ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
وَلَكِنْ مَكِينٌ وَكَرِيمٌ مَكِينٌ **لَقَدْ** أَنْفِثَ خُودَ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
بَرُوغِي أَنْفِثَ خُودَ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
أَنْفِثَ خُودَ مَكِينٍ بَرُوغِي أَنْفِثَ خُودَ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
كَرَامَتِ خُودِ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
الْقَامَةُ وَفَرِيضَةُ كَرَامَتِ خُودِ كَرَامَتِ خُودِ كَرَامَتِ خُودِ
وَرَدَمِ الْقَامَةِ بِدَلْفَةٍ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
وَلَكِنْ مَكِينٌ وَكَرِيمٌ مَكِينٌ **لَقَدْ** أَنْفِثَ خُودَ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
بَرُوغِي أَنْفِثَ خُودَ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
أَنْفِثَ خُودَ مَكِينٍ بَرُوغِي أَنْفِثَ خُودَ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ
كَرَامَتِ خُودِ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ أَوْ مَكِينٍ

الزحف

اَللّٰهُمَّ اِنَّا بِكَ خَائِلٌ
 محقق نیست بعد از آن بیان تر و در حق الطوبی من است و در حق
 علیه دانه و تلبیس در آن و در حق الطوبی من است و در حق
 علیه السلام و تلبیس در آن و در حق الطوبی من است و در حق
 و در حق الطوبی من است و در حق الطوبی من است و در حق
 توحید معرفت و در حق الطوبی من است و در حق
 او را بشناسد و در حق الطوبی من است و در حق
 بآیات بیله و شواهد معبر
 او را بشناسد و در حق الطوبی من است و در حق
اَللّٰهُمَّ اِنَّا بِكَ خَائِلٌ
 در حق که گفت که
وَقَدْ
 و مردم مشهور را بشناسد
اَللّٰهُمَّ اِنَّا بِكَ خَائِلٌ
 در حق که گفت که
 و که طغی از آن مستحق و آنها هستند
 از آن ساخته بودند و در حق که
 صلیات عرفان و پیغم و ایشان بودند و در حق
 ساخته بودند از صلیت بین ایشان در حق که
 باری میگرداند و میگرداند و میگرداند و میگرداند
 این صورتها که باری قیام بخود و این صورتها
 علی بن ابی طالب علیه السلام من بود که این چه صر
وَجَدْنَا اِيَّاهُ لَا يَأْتِيهِ اِيْمَانٌ و این خود را
 ایشان کبره عبادت این نشان مشغول شده ایم و بیستی آنها اقامت نما در مروت که معظم
 کیست ایشان آنست که در نماز بر تلبیس دارد و بیستی آن ایشان را در وادی ضلالت دارد و
 خدا چون ابراهیم این جواری ایشان استیجاب کرد **لَا تَقْعُدُوا عَنْ صَلَاتِكُمْ** خدا که بودید شما
وَالَا تَكُونُوا و بدان شما **فِي صَلَاتِكُمْ** در نمازهای و در حق و خطای آنها را یعنی در حق
 اهل ضلالت که بر هیچ عاقلی آن ضلالت پوشیده نیست بجهت عدم استناد شما و بدان شما که

تحقیق برید و هم خود را **اَللّٰهُمَّ اِنَّا بِكَ خَائِلٌ** گفتند و با که **اَللّٰهُمَّ اِنَّا بِكَ خَائِلٌ** گفتند و با که
 بعضی این سخن را چید میگویند **اَللّٰهُمَّ اِنَّا بِكَ خَائِلٌ** گفتند و با که **اَللّٰهُمَّ اِنَّا بِكَ خَائِلٌ** گفتند و با که
 بطریق لجب و بازی و لغو و سلب و بیجا میگویند **لَا تَقْعُدُوا عَنْ صَلَاتِكُمْ** گفتند و با که **اَللّٰهُمَّ اِنَّا بِكَ خَائِلٌ** گفتند و با که
 قول **لَا تَقْعُدُوا عَنْ صَلَاتِكُمْ** بلکه برود که **اَللّٰهُمَّ اِنَّا بِكَ خَائِلٌ** گفتند و با که **اَللّٰهُمَّ اِنَّا بِكَ خَائِلٌ** گفتند و با که
اَللّٰهُمَّ اِنَّا بِكَ خَائِلٌ آن خداوندی که آنرا در حدیث طایفات احمات و زمین و آسمان **لَا تَقْعُدُوا عَنْ صَلَاتِكُمْ** گفتند و با که
 و من بر آنچه گفتم شما را آنکه او سبها که خان حبیب عالم است **اَللّٰهُمَّ اِنَّا بِكَ خَائِلٌ** گفتند و با که
 بعضی از روی تحقیق ادای این شما را در سبک و از سر برهان و جهت این کواهی میدهم بر آنکه
 مثل شما باشم در تلبیس آورد و آنکه روزی که بعد از روز این مناظر و بعد از عید من و یان
 بود که در آن روز بصورت رفتادی و تا آخر و و فیروز گشت و منتظر اخبار و بنامات و غیر آن
 مشغول بودم و قلی از رفتن شما را بسیار استادی و طعامهای مملون آوردندی و نزد
 نشانها و ندی تا برکت آنها را طعام دسد و در بازگشتن به بختا نه رفتادی و بستانا بر اینها بختا
 و بعد از آن سر بر زمین نهاد و رسم پرسشهای آوردندی و آن طعامها خوردندی و آنکه بختا
 خود بازگشتادی چون ابراهیم علیه السلام با جسی از ایشان در باب نشانها طریقه فرموده گفتندی
 و بعد ماست با ما بیرون ای تاه بنی که دین و این ماجریاست و بختا میدانم که اگر آداب ما را
 به یعنی و زیب و زیب بستان و بختا که ماست آمد و کنی زبان از سر زنی مایعادی و بدین مادی
 ابراهیم علیه السلام بلا و نعم جواب ایشان گفت روزی که بر کوفه است که او را بر بند ابراهیم گفتندی
 چواری منی آورد که ای ستم چنانکه تقصیر آن در سوره الصافات مرخص خواهد شد و الله
 ایشان دست از باز داشتند و بختا ابراهیم علیه السلام بختا انعم فرموده که **وَلَا تَقْعُدُوا عَنْ صَلَاتِكُمْ** گفتندی
 سو که که من **لَا تَقْعُدُوا عَنْ صَلَاتِكُمْ** صراحت خود و چه که و تدریجی غلام در سبک **اَللّٰهُمَّ اِنَّا بِكَ خَائِلٌ** گفتندی
 بستان شما را **اَللّٰهُمَّ اِنَّا بِكَ خَائِلٌ** پس از آنکه روی بگردانید از ایشان **مَدِينٌ** در حالتی که بختا
 کنند و با شیهه بر ایشان و ایشان را از کشته و بختا شای خود رفته مرویست که یکی از ان قوم این سخن را
 بشنید و با کسی گفت تا حین بازگشت ایشان از بختا ترا ما چون فهم بر پشت حضرت خنجر
 برداشته بر بختا از آن قوم ضلیل در آمد **اَللّٰهُمَّ اِنَّا بِكَ خَائِلٌ** پس که گردانید آن بنا را بر بختا **اَللّٰهُمَّ اِنَّا بِكَ خَائِلٌ** گفتندی
 بار و و خیره و فرمود **اَللّٰهُمَّ اِنَّا بِكَ خَائِلٌ** مگویت روز که در اینها بود یعنی بت روز و انشکات حکم
 بترابر کردن او نهاده و بیرون آمد **اَللّٰهُمَّ اِنَّا بِكَ خَائِلٌ** شما بدو هم خود را **اَللّٰهُمَّ اِنَّا بِكَ خَائِلٌ** بیوی آن بت نزد
اَللّٰهُمَّ اِنَّا بِكَ خَائِلٌ باز گردندی یعنی بدو رجوع کرده و از او پیوسته که شکسته ایشان گیت خدا ایشان

[illegible]

کارگشت داشت بر جنتی عادی موی که بود و چهار صد غلام شبان و ساربان با هر غلامی یک
و نه زن و دختی بسیار با هر یکی که او کوکسند و دشت و اسب ماده و سه چهارده و زن او و دختر
افراهم بن یوسف بود با پنج بیت میثا بن یوسف و از او هفت دختر و هفت پسر داشت و
بروایت دیگر دوازده پسر و هفت دختر و دخت حسن خلق و خلق پرور کالی رسید و بود و وقت
و صلاحیت و خیرات و مبرات از همه و دیش و برادر و خندان بقایات شفق و میران و هم را لغو
وقت خیران و نیمان کرده و بسیار شاکر نعمت و پاکیز و سیرت بود و مرگت هشتاد سال و در قرا
نعت و طیب معیت و تحت پسر مراد و آیت رحمته شب و روز در طاعت گذرانید و هر
و مراسم طاعت کاینی بنده مراد و اصله قصور و فو و وظایف طاعت
او را نیافته و روزی چهل سال از دنیا رفت و ای ایوب مرگت که در حق و در
میکرد با حال احکام شد که حال تو منتقل کرد و تحت نعمت مبتل شد و تو ای ایوب مرگت
و زند و حق بر ما بدید کرد ایوب مرگت که در حق و در دست جنت است باقی تو مرگت که در حق
رسد چون مطلوب اوست بقایات زیبا و نیکوست و در حق و در دست جنت است باقی تو مرگت که در حق
خواب که ایوب را و سوره دهد و حق نماید تا در وظایف طاعت او منتقل شد و در حق
گشت باقی ای ایوب مرگت که در حق و در دست جنت است باقی تو مرگت که در حق و در دست جنت است
کثرت عبادت و شکر و بجهت آنست که در عاقبت و سعادت عیش است مالی بسیار و فرزندانی نیز
دارد و اگر او را با نزع اسرار و اولاد مبتلا سازی از تو مرگت که در حق و در دست جنت است باقی تو مرگت که در حق
تغافل بود که چنین نیست که تو مرگت که در حق و در دست جنت است باقی تو مرگت که در حق و در دست جنت است
بگذارد و مرگت که تمام عیار آیه پس حق تعالی میگوید که ای ایوب و عیال و خانواده و خست و کسرت
صادق الان لا اله الا الله و محبت خالص و از محبت صادق و مقربان بارگاه او و مراد و نیت آنست
و ای ایوب و مرگت که در حق و در دست جنت است باقی تو مرگت که در حق و در دست جنت است
ایوب تو کل بر حضرت عزت کرد و رضا و تقوا و منتظر بارگاه او و مراد و نیت آنست
بود و نیت خیر بین تو و او و حاضران مجلس را موعظه میفرمود که ای ایوب و عیال و خانواده و خست و کسرت
برگشت که مرگت که در حق و در دست جنت است باقی تو مرگت که در حق و در دست جنت است
و تقایم عیال را بدید و از شبان و دین حکایت بود که یکی از سادات و در رسید که باقی ای ایوب مرگت
بد است که اگر مرگت که در حق و در دست جنت است باقی تو مرگت که در حق و در دست جنت است
و هر راه را که از این باقیان بسیار جامه جلا کرد و فریاد کرد که ای ایوب مرگت که در حق و در دست جنت است

و قام از او و دشت و اسب ماده و سه چهارده و زن او و دختر
افراهم بن یوسف بود با پنج بیت میثا بن یوسف و از او هفت دختر و هفت پسر داشت و
بروایت دیگر دوازده پسر و هفت دختر و دخت حسن خلق و خلق پرور کالی رسید و بود و وقت
و صلاحیت و خیرات و مبرات از همه و دیش و برادر و خندان بقایات شفق و میران و هم را لغو
وقت خیران و نیمان کرده و بسیار شاکر نعمت و پاکیز و سیرت بود و مرگت هشتاد سال و در قرا
نعت و طیب معیت و تحت پسر مراد و آیت رحمته شب و روز در طاعت گذرانید و هر
و مراسم طاعت کاینی بنده مراد و اصله قصور و فو و وظایف طاعت
او را نیافته و روزی چهل سال از دنیا رفت و ای ایوب مرگت که در حق و در
میکرد با حال احکام شد که حال تو منتقل کرد و تحت نعمت مبتل شد و تو ای ایوب مرگت که در حق
رسد چون مطلوب اوست بقایات زیبا و نیکوست و در حق و در دست جنت است باقی تو مرگت که در حق
خواب که ایوب را و سوره دهد و حق نماید تا در وظایف طاعت او منتقل شد و در حق
گشت باقی ای ایوب مرگت که در حق و در دست جنت است باقی تو مرگت که در حق و در دست جنت است
کثرت عبادت و شکر و بجهت آنست که در عاقبت و سعادت عیش است مالی بسیار و فرزندانی نیز
دارد و اگر او را با نزع اسرار و اولاد مبتلا سازی از تو مرگت که در حق و در دست جنت است باقی تو مرگت که در حق
تغافل بود که چنین نیست که تو مرگت که در حق و در دست جنت است باقی تو مرگت که در حق و در دست جنت است
بگذارد و مرگت که تمام عیار آیه پس حق تعالی میگوید که ای ایوب و عیال و خانواده و خست و کسرت
صادق الان لا اله الا الله و محبت خالص و از محبت صادق و مقربان بارگاه او و مراد و نیت آنست
و ای ایوب و مرگت که در حق و در دست جنت است باقی تو مرگت که در حق و در دست جنت است
ایوب تو کل بر حضرت عزت کرد و رضا و تقوا و منتظر بارگاه او و مراد و نیت آنست
بود و نیت خیر بین تو و او و حاضران مجلس را موعظه میفرمود که ای ایوب و عیال و خانواده و خست و کسرت
برگشت که مرگت که در حق و در دست جنت است باقی تو مرگت که در حق و در دست جنت است
و تقایم عیال را بدید و از شبان و دین حکایت بود که یکی از سادات و در رسید که باقی ای ایوب مرگت
بد است که اگر مرگت که در حق و در دست جنت است باقی تو مرگت که در حق و در دست جنت است
و هر راه را که از این باقیان بسیار جامه جلا کرد و فریاد کرد که ای ایوب مرگت که در حق و در دست جنت است

و حق تعالی را می بیند تا آنکه در آن تابستان ظاهر شود که من پس
بدان هم بختی و دلالت بر کمال قدرت صاحب حکم دارد **و آن مظهر** بدین معنی که این است
توحید و من اسلام است **و آن مظهر** است و کیش و کافر و منافق که واجب شمار است
در آن **و آن مظهر** در محال که حق تعالی بیکانه یعنی اختلاف در آن نبوده و در بیان انبیا و
همه انبیا شکی نماند و از آن در حق حید **و آن مظهر** و حق تعالی را در تمام **و آن مظهر**
پس مرا بر سینه نه خبر مرا **و آن مظهر** و بر سینه نه و بار و بار کرده و در زمان یعنی میوه و
نصاری **و آن مظهر** که درین خود داد و رسان خود یعنی فرقه هر که شد و در هر فرقه
مذهبی را منقطع ساختند از برای خود و اختیار کرده و کفر فرقه دیگر نموده **و آن مظهر**
و آن مظهر که این فرقه ای و کفری مانا کرده و تکلیف و سبب انبیا را فراموش کرده و از انبیا
با و انبیا را هم داد خلاصه معنی آنست که اهل اسلام به پیروی حق عمل هر یک را در دین خدا
که منقطع و متفرق کردند اندرین خود را که حق تعالی به طبیعت آن امر نموده و هر کس
نسبی و دیگر اختلاف کرده و بدلائل آن و حق تعالی روز قیامت همه را بجهت این جزا و سزا خواهد
داد **و آن مظهر** **و آن مظهر** که هر کس بکند از علمای شایسته که اجماع طاعت است
و آن مظهر و حال آنکه گویند و باشد خدا و رسول جدا باین شرطت در جواب یافتن از
عمل خیرات و معزات **و آن مظهر** در هیچ تاسی نیست **و آن مظهر** مرشده است او را بجهنم
یعنی ضایع نشود که او را در بیکه منکر و ماحور کرده و بوق قبول افتد کفران مستحق است در
منع جواب چنانکه کفر است و استعمال یکدیگر اعطای شان و جواب **و آن مظهر** بدین معنی
ما را می آید و این معنی شایسته است و ایم آنرا و همچنین می کرد او را بر آنست که فو شکان
بفرموده و ما شایسته نمایند که در عمل او پس هیچ چیز از آن ضایع نگردد **و آن مظهر**
و معنی است بر اهل حق که ما **و آن مظهر** هلاک کردیم ایشان را **و آن مظهر** آنکه با
کرده اند و بعضی معنی متصور نیست از هلاک شدن آن که بدین معنی جویند که برای تلافی اعمال و تدارک
احوال و احوال دیگر چنانکه بکسر می خوانند و سکون را و هوان معنی حرام است مانند من و حلال
بعضی را با اصلی می گویند نه از این و معنی آنرا بر اینست که تقصیر میکند و معنی است بر هلاک
یعنی شایسته که در جوع کننده بخشش برای حساب بلکه البته بیاید و آنجا که ایشانرا انجیل است
که بر وی است و قبول اول انبیا است و چنانچه معنی گویند که از امامان خود باقر علیه السلام حدیث رجعت بد
پرسیدم این آیه برخواند پس معنی آنست که هر است بر وی که ایشانرا هلاک کرده و این که ایشانرا

بدینا این با بویه حق تعالی را اعتقاد ذات خود آورد و که رجعت حق است چنانچه می گویند
هزارها نوازه از طاعت او می کنند همه بر یکبار و در باین نزول کرده اند حق تعالی ایشان ندانده
که مؤمنان همه آنها بودند و بعد از مدت مدید او می آید بخیر بود از حق اسرار و ایشانرا بیک
دست بدعا بود است و کثرت بار خدایا اگر او را تو باشد ایشانرا ندانده که دانی تا شهرهای
تر آید این کنند و بندگان شایسته که سزا دارند و تو را پس ستند حق تعالی همه را زنده کرده اند
و بدینا رجوع کردند و بعد از آن با حال خود ببردند و همچنین عزیر صد ساله میوه و بار
خدای تعالی او را زنده ساخت و بعد از آن با حال خود ببرد و نیز قوم موسی که بیگناست
رفته بودند حق تعالی بصاحتی ایشانرا هلاک کرد و با از احیای ایشان فرمود و در
احادیث صحیح آمده که هر مؤمنی که از روی لغای صاحب الزمان صلوات الله علیه
والله الشیعه باشد و تقوا کرده که در بخت است او در شهادت مشرف شود حق تعالی
او را زنده کرده اند و بختی است که داشته باشد برساند و مصداق و قریح رجعت و در
دشیا با آنکه حق تعالی خروج یا جوع و ماحوج که از علامات قرب قیامت غایت است بد
کر دارند که **و آن مظهر** یعنی هلاک شدن کائنات و مرگ کائنات از است مرگ و مرگ
که با آن کردند تا وفات که کفاده شود یا **و آن مظهر** یا **و آن مظهر** یا **و آن مظهر**
آن سدا را بکشاید رجعت واقع شود و رجعت پس است که خروج مهدی علیه السلام
بعد از خروج دجال و آیه الارض و یا جوع و ماحوج و نزول عیسی علیه السلام باشد
و بعد از آنکه دجال و آیه الارض و یا جوع و ماحوج را بیک مدت مدید بادشاهی کند
عالم را بر زمین و او کند و خدیفه می آید از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آیت
کرده که از آن حضرت شنیدم که میفرمود که اول هلاقی که در آخر الزمان واقع شود خروج
دجال باشد و بعد از آن خروج آیه الارض و بعد از آن خروج یا جوع و ماحوج و بعد از آن
عیسی از آسمان فرود آید و این نزول خروج مهدی بود و بعد از آنکه مهدی بدین شهرها
رسد ایشانرا از حق بعد از بیرون آید و همه مردم را با حق از آن و در کشف القمه آورده که از
جمله علامات خروج صاحب الامر است که مرگ کائنات از کوهها رانده باشد و بدینا رجوع تمام
و یکدیگر ایشانرا سزا دهد و یکدیگر متوج شوند و بنا بر آنکه مراد رجوع باشد و یا خروج یا جوع
یا جوع و ماحوج انذار است بوقوع قیامت یعنی متعین است که مرگ کائنات رجوع کنند و زنده
شوند تا آنکه قیامت قائم شود و اکثر منسوران با بعضی تفسیر نموده اند و بدانکه یا جوع

فصل الحزب

[illegible][illegible][illegible]

ساخته همان حال که مرد با زمره پس آنکه مرد باشد و حال کشته ماند و زمین نبرد و واضع و در
فضل بستان که هیچ کس که از او نبیند و چون فصل بروج در آید آنرا پیش در آورد و آنرا
بناات از او بر او بدین لایحه قادر باشد که هر عقیق قانرا نداند کند پس از مردن و حال شدت
ذات آنچه مذکور شد و آنرا پیش آید و را حلقه بخت کند و عقیق را بپایان بحواله مقترعه و آنجا
نماید بعد از مردن و واضع کی **بانت الله** بسبب آنست که خدای **مولا حق** اوست ثابت در
ذات خود که بی خود واجب و ثابت او همه اشیا خلق کشته **و الله** و جهت آنست که او **مولا حق**
زنده و سیکر و نور که از او جدا نموده و زمین خنک بد و من موجدی زنده و تازه و باطلات عیسی آید
شد **و الله علی کل شیء قدير** و برای آنست که همه چیزها را است انبیا شدن و زنده
گردانیدن و غیر آن از قدرت و ذات چه قدرت دایم او نیست هیچ ممکنات علی الترتیب است **و الله**
الشامه آیه لا یت یمن و بسبب آنست که قیامت آید و است یعنی تا آن که در عالم خورشید
بر قیامت که هیچ شئی نیست و آمدن آن چه تغییر از صفات انعام آنست **و الله** و برای
آنکه بداند که خدای **یت یمن** بر آنچه **سبح الله** که اندر کرده اند و برای جزای
کردن او بهشتی و بعد از خود که قابل خلف نیست و حاله و دایم مشرقین خواهد بود **و یمن**
القاسم و از هر مان **من یحیو** کیست که از روی عتاد بدل میکند **بانت الله** در کلام
خدای یاد در تجدید قدرت او مراد اینست که بعد از آنکه بنی یا ضررین حادث یا مراد از قلب
و وسای کشاید و از آن تا با احوال انبیا و پیغمبران که هر یک از آنها طبع جدالی حکم **یت یمن**
علیه بدانست و **و الله** و بعد از آنکه که با نماید مقصد **و الا کتاب من یمن** و بی گناهی
روشن که بدان قرآن انطباعش را کرده **تافی عظیمه** و دعا حق که بچید و است جانب و دوش
و گردن خود را به جهت تکبیر و من از هر چیزی در بچید و گردن و روی خود را از هر چیزی خرف
میزان و امر او امری است و روی گردانیدن او از حق و هر قدر در این مثال و محال میکند دعا
که متکبر و متعجب است یا معجزه حق **لیحیی عن سبیل الله** تا کار او کرد و مراد از او
خدای یعنی از نا فرمانی و اری **و الله ما فی الدنیا** سزاوار است در دنیا **خری** رسولانی
بقتل و زود و فضیلت و تکبیرش بر زبان اهل اسلام **و لذیته** و بختانها و **و یت یمن**
در روز **یت یمن** عذاب **طریق** از عذاب آتش سوزان و در آنچه در روز قیامت که **ذات**
این رسولانی و فضیلت و عذاب **بما قاتلت یدک** بسبب آنست که از پیش فرستاده و دست
تو جانی کب کرده و الکن و مصیبت و شری و حلال **و الله** و بسبب آنست که خدای **یت یمن**

بطلان نیست ستم کننده **و یت یمن** مرتبه کار بد که جز این نیست که او جزا دهد و انبیا
بر قدر دانی ایشان نه و پاد و بران و از کلام بهر چه مبالغه جهت کثرت بندگانت یعنی عظیم
شمارند و هیچ فرقی از افراد بندگانت ازین عباس مرویت که هیچی از اعراب بمدینه آمدن
اسلام کرده پس هر یک از ایشان که مرخصی عارض شد و رفتن دست بود و رفتن پس او را
گزاره خوب آورد و میخواستی تاج شکر و او گفت اسلام نیکو نیست و مرا نیست آن نیکو با پیش آمد
و در او اسلام آید و شد و هر یک از قضیه عکس این دست داد از دین برکت و کثرت ایمان برکت
سخت نیست و مرویت این مسعود یکی انبیا آید آن آورده و آنقا فاعل از این در حقیقت او را عارض
و نور و صفت او را یک شد و بلاها و طایشت آمده با حضرت رسول گفت من این دین اسلام را
شوم که مفر از آن است طواف دار تا یکیش خود باز کردم حضرت جواب داد که دین اسلام عاقله است
کرد و بدین دیگر هیچ عنوان کرد و پیروی مرتد شد این آیه آمد که **و یمن القاسم** و اول
مردمان **من یبعث الله** کیست که پیوست خدا را پس حلالیت **و یمن**
و گناه از آن نه و در وسط حقیقی آن این مثل است برای علم ثبات در دین بد و ن سکون و
علم بینه هر چنانکه کی برکت از کثرت استاده باشد و مستطاب که اگر حق و طهارت باشد و با لب
معلمین شده و اول و آید و کشته در میان آن لشکر دایم و با انبیا و در غیبت دست یکی دارد
و شریک ایشان کرده و آن قضیه نفعه بر عکس این روی دهد و او بر او دهد و از ایشان
بکین و چنانکه میفرماید که **و از اصابت** پس اگر برسد **و یمن** نیکو و حقیقت
و توانگری **الطاهر** بد نام گیرد بدین و ثابت شود بدین بسبب آنست که **و از اصابت**
فتنه و اگر برسد او را **و یمن** و از این جهت چون مرخص و فقر و غیر آن از یککات و از این است و
لیات **انقلب علی وجهه** برگرد و روی خود یعنی از آن وجه که متوجه شد داشته
با سلام که گذشت از آن بران عود کند مراد آنست که سر و گرد و دین اسلام را از دست بدهد
و از حسن صبر نقل است که مراد بحرف زدن است یعنی بر زبان اظهار عبادت خدا کند و انبیا و اسما
و بدل بر او خود را بچ باشد **خیر الدنیا** زبان که در دنیا که بر او میسید و آنچه مدعی او
مواضع بد و توانگری محرم ماند و بی ضعیف **و از یمن** و زبان که در آخرت کسب
مرتد شدن بعذاب ابدی گرفتار شد **ذات** این زبان هر دو **و یمن**
المبین آنست زبان پند و هوای بد و زبان ازین عظیم تر نیست که غرضی از طاعت و دنیا
محرم ماند و در آخرت از زبان و حقیقت نغمه بر آمده بعذاب عظیم معذب کرد و **بیت** و

له اعمال و نه دنیا و نه دین نه لامحدودتی و نه انواریتین و نه هر دو جنبه است منفعل و خوار
لنقله زبانی بنده تبارین **يَذَعِلْ** میزداید و میبردند آن مرگه **مِنْ دُونِ اللَّهِ**
چیز از خدای ما **لَا تُخْزِيهِ** نمیخیزد و خوار و نیست و آنرا که بر سر خدا و **وَلَا يَنْفَعُ**
سود ندارد اگر بر سرش او که از خدا جداست فاعلش و منبع و غیرش میخواند بود **ذُلُّهُ**
آن خذلان و بیستیدن **مُؤْتَلَفُونَ الْعَبِيدُ** آشتی گراهی و در آن قصد که آن
هدایت شان نکند که در میان بی آبی و گداز سلوکند و هر چند پیش بر گردان آید و بی دوری
شود تا آنکه کار او که از دست نبرد یاد رسد **يَذَعِلْ** میزداید **أَنْتَ عَزَمْتَ** انرا که ضرر و برسد
آن که قتل و یا غارت آنرا نیست **أَقْرَبُ مِنْ تَعْلِيهِ** نزدیک است از سودا و آنکه ترغیب شد است
از آن **لَيْسَ الْكُلُّ لَكَ وَلَيْسَ الْفَشِيرُ** بد معاشی و مصاحبی که با او معاشرت کنی
و خدا خلقت و در نه چه از آن غیر از این را بدی حاصل نمیشود و بعد از ذکر جزای کافی که خدا کند
و درین اسلام و یا صبر کند بر بعضی آیینان و یا اهل این مکتب که ثابت و در اعتقاد و یا و یک
إِنَّ اللَّهَ بدستی که خدای **يُجْلِي اللَّهُ لَكَ مَا فِي كَفِّهِ** درمی آورد آنرا که خدای تو کرده
خدا و رسول و **وَعَلَى الشَّاهِدَاتِ** و گردن کارهای شایسته **خَبَرَاتِ تَجْرِبِ** در تبار
که میرود **مِنْ تَحْتِ الْأَنْفِ** از زیر پاشویه و غریبای آن جوهری ای چه زهت باغ و بیست
آب روانست و سینه و سینه و سخنان **إِنَّ اللَّهَ يُفَعِّلُ** بدستی که خدای میکند **مَا يُرِيدُ**
آنچه میخواهد از آن کلمات موعظه و شریعه و حله و حکم و هر یک بود که دفع آن است و عفو
اوشود و آورد و آنکه گروهی از خلفای در قبول اسلام توفیق نموده و گفتند که فلان مانت که
برتم که آن پیش فرمود پس اگر ما و اسلام آری و دوستی که با آن ما و پیوسته است منقطع کرد و و او
این مد و اهل اسلام ما از مد حق نگذاشته و در قول ایشان فرمود که **مَنْ كَانَ يَفْقَهُ** هر که
از دشمنان خدا و رسول که کان برد **أَنْ تَنْتَحِرَهُ اللَّهُ** آنکه نصرت ندهد خدا به چرخه
سَبَّ اللَّهِ و در دنیا اهلای کلام اسلام و انظار و حق و غلبت او بر دشمنان **وَأَخْبِرْ** و در آخر
بعضی وجه و شفاعت و قرب و کرامت و نزدیکی حق آید آنست که او را حق بید قدرت خداست
و آن هیچکس نبرد مگر به شهادت آن او و بد و را ناچار است که به شهادت او راضی شود و هر که کان
برد که حق نگذازد حق او نیست و بعضی و تسلیم راضی نشود **هَلْ تَدْرِي** پس باید که جهت
زوال چشم خود بکشد و بعضی **إِلَّا تَهْتَكُ** از ستف خانه یعنی بر چاهی از ستف خانه یا بر
و در خود بند و **أَنْ تَقْتُلَ** پس باید که بر دامن رسد و تا برین افتد و مجرد و یا رسد و

گردد آنکه و در آخر خود را در بند کند و خود را هلاک سازد و هیچکس از کافی که ختم باقی
سستور شد و با شریعتین سبک و **قَلِيلٌ مِمَّا تَحْتَسِبُ** پس باید که در دگر و بظن آنکه که با وجود
این کلمات **لَا يَهْدِيهِمْ** آری سیر **كَيْفَ** این فعل جمل آری و آنکه بنیاد لغویت که بران
قادر است **مَا يَخْذُ** آنچه ختم آورد و از آنکه بفری که مکتب و امید او است که لغویت خشی
شده و مطلق نگردد و دشمنان و یا ندیم و سعت و دوری خود **وَكَيْفَ** و همچنان که این
آیات مکتوبه و از ستایم **أَنْزَلْنَاهُ** انزال می کنیم **فَرَأَى الْأَلْفَبَاتِ** در مقام آنکه اینها
روشن اند و لشکرم و افسار و میو اعطای برای آنکه و افسر کرده **وَأَنَّ اللَّهَ** و برای آنکه خدای تعالی
قَدِيرٌ را و نماید با آن آنها یا بر هدایت ثابت دارد **مَنْ يَرْيَدُ** هر که خواهد هدایت
او را یعنی آنرا که و اند که طاعت و توفیق او را دفع خواهد و و آنرا کافی اند که طالب حق اند و
تنگ و آفات و محبت یکست نه جاعلی که محبت خود و عطاء نظر و در لای و افسر مکتب و استماع
آیات ها و به نقایند **إِنَّ الْأَبْنَاءَ** بدستی که آنرا که گردید و اند بخت و رسول
وَالَّذِينَ هَادُوا و آنکه که بود شدند **وَالضَّالِّينَ** و ستار و برستان و یا که افسر
که از روی بدستی خلق کنند **وَالضَّالِّينَ** و تریایان **وَالْجَاهِلِينَ** و کبریا و **وَالَّذِينَ**
أَشْرَكُوا و آنکه که شده آوردند یعنی بت پرستان شومشکان و فریض و سایر ترویج و قایل
و عشار ایشان **إِنَّ اللَّهَ يُفَصِّلُ الْبَيِّنَاتِ** تحقیق که خدای تعالی جدا می کند میان ایشان
بَيِّنَاتٍ در روز و سخن و حکم خود تا بحق از مطلق متمیز کرده و معنی را به علامات
سند و حق و مطلق را به شانه سپه و حق و بیوع جزا و مکتوبات آنها را از کرده اند و بعضی هر کدام
در دومی که لایق او باشد میزانت نماید و در موصوفی که میباشند و فراخور است فرود آورد
إِنَّ اللَّهَ بدستی که خدای **عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ** به هر که اوست و انحال
هر که او پس هر دو بر وفق اعتقاد جزا دهد و در دو معاد متاثر گشت که اهل که بر حق ختمند
یکی را تا که اهل ایمانند و تابع رحمت اند و باقی و دستکار دنیا و عقی و باقی فرق شیطان
که هالکند هلاکت ابدی **أَلَمْ تَرَ** آیا نمی بینی خطاب با حضرت و مراد امتداد یعنی و اهل
تکلیف می پسند **أَنَّ اللَّهَ** انرا که خدای **يُحْدِثُ** میجدد است و مراد از اینوگان
خضوع و خوارگی برای او بجای آوردند **مِنْ خَلْقَاتٍ** هر که در آسمانهاست از مادی
بطوع و رعیت **وَمَنْ يَلَا يَنْصُرْ** و هر که در زمین است از مملوستان چین و اهل از دنیا
طاعت و عبادت و خاضع و خاضع و استکانه **وَاللَّهُ** بخود میکند او را آفتاب

بطول و عذوب که مستحق خضوع و مرذلت است و انقیاد که آن مدلول علی وجهی است
و بر این قیاس است قوله **وَالْقَلَمُ** و بعد میکند مراد را و بر این مدلول و خود رفتن بر وجه
فرمانبرداری **وَالْقَلَمُ** و سزاواران بر رفتن و نزود آمدن بر وفق ماسود **وَالْقَلَمُ** و کوفه ها
جاری شدن چشمه های آب از آن و بر روی معادن بر وجه انقیاد **وَالْقَلَمُ** و در صفات چایه
که موجب حق و مرذلت **وَالْقَلَمُ** و بر این بیان مجاب ترکیب و بخاری و افتادگی حال
که روی العنقول چون حضرت اجنبت میکند از روی طوع و رغبت و طاعت و عبادت و غیر
دوی العنقول بر سبب حق شرف و عدم امتناع از آن بر سبب قدر و از روی دلالت کردن آن بانه
و خضوع حق بر سبب حق مدبر خود و وجود صانع خود که مستحق هیچ کمال و صفات است که بجهت
استحقاق عبادت و سجود است **وَكَيْفَ مِنْ لَدُنْ** و بعد میکند و با وجود طاعت و عبادت
از مردمان **وَكَيْفَ** و بخاری از ایشان که با کفر اند از سجود **حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ** سزاوار
شده است بر این عذاب یعنی همه امتناع از سجود و انقیاد و اصرار بر کفر و معصیت حکم
شده است بر این عاقبت و در دنیا و آخرت و از عهد متکلی است که هر که سجود نکند عذاب رسا
سجود و قیام نماید کتوله تعالی **وَصَلُّوا لَهُمْ** و از آنکه در احکام آورده که عجب حق است
نهاده و پشایف بر زمین چه اگر کسی از روی استناده و پشایف بر زمین نهاده و از آنکه از احکام
نیشاندن بلکه سجود و نشاء خضوع دل و نهایت تواضع و تقرب و طاعت تعظیم و تکریم است و
ذات عالم سرخشاخ و خاضع و بدلات چنانکه او حق و اعلی است از ذوات مغال و صاحب
کثافت آورده که مراد سجود و مطا و نشاء و طاعت مراد در آنچه احداث نموده و نه الا افعال
آنچه اجرای افعال نموده و در آنها از تکریم و تشویق سر آید و چرا که این سجود ششم است از عبادت
قرآنی با تلقای علم و در وقت حیات این سجود را سجود و مشاهد و اعتقاد و طاعت و از اینها غیر آن
آدمیان است بعضی نکره پس بلند و باید که مبادرت کند بجهت آن از آنکه اول باشد که از اهل سجود و
افتخارند نه از آنکه ثانی که خلق عذاب و عقابند **وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ** هر که خود را بخردای
یعنی او را بجهت کمال و عصیان و فتن و شقاوت آخر که عذاب و عتاب است که خدا کرده اند **لَهُ**
لَهُ پس نیست مراد از **مَنْ يَعْصِ اللَّهَ** هیچ کس نیست که عذاب و عقاب است و ثبوت در آوردن او
چونست که دار کرامتست چه مالک مشیبت و عقاب نیست مگر در سبب **إِنْ أَتَى اللَّهَ بِقُلُوبٍ**
بدیستی که خدا میکند **مَنْ يَعْصِ اللَّهَ** آنچه خدا از اهل طاعت و اکرام بر وفق مقتضای عمل عادلان
و اعتقاد معتقدان و هیچ کس را از این منع نتواند کرد جدا و فاد و مطلق است و مساوی او در دنیا

عجز و اقتدار و مرذلت و احتیاج از این عباس مرویت که اهل کتاب با نیر و احتیاج در مقام حجة
در آمد و گفتند که پیغمبر شما را با جمیع پیغمبران پیشین تصدیق میکنیم و بکتاب خود و بکتاب شما
و سایر کتابهای آسمانی ایمان داریم و شما را آنکه پیغمبر کتاب ما را پیشانیاید از روی حسد
و حق دوی نمیگوید پس حق در طرف ما باشد نه در جانب شما حق تعالی آید فرستاد که
هَذَا نَصْحَانِ این دو کوه دشمن یکدیگر را **خَتَمُوا** جفاک و جدال نموده اند **فَبَشِّرْهُ**
در دین سرور که بخود بخاری در هیچ چیز آورده که از اول و غفاری و حق تعالی متقول
که سوگند میخورم بخدا که این آیه در حق شش کس است از مؤمن و کاف که در روز و در
سبقت کردند بر یکدیگر عبادت انجابت کتار عتبه بود و شیشه و زید بن عتبه و از طرف
مؤمن و مخزع و فلی و عید و بن حارث بن عبدالمطلب و حضرت سبارت کرد و عتبه را گفت
و امیر المؤمنین علی را و باقی او و وصیده شیهه را و تقی این قصه در آیات دیده اند
و در تیان نیز از امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه نقل کرده که آنحضرت فرمود که این
آیه در شان مبارزان ما که کفار بودند نازل شدند در روز بدر و در وسط آورده که قری
تجربه سلک کرده یعنی یهود و مسایبان و نصاری و مجوس و مشرکان یک کوهند از اینها
خصم و مؤمنان علیها و یک گروه و این همه خصم پیوسته در ذات و صفات حق تعالی
چون میکند **فَالَّذِينَ كَفَرُوا** پس آنانکه نکریدند **فَتَلَعَتِ لَهُمُ** بریده
شده برای ایشان بقدر حبه ایشان **شِبَابٌ مِنْ نَارٍ** جامهای آتشی که هر چند
ایشان را فرو کرد و مانند جامه که احاطه جمیع بدت کند و با وجود شدت عذاب **يَجَسَّ**
رخته شود **مِنْ قَرْنٍ ذَرِيَّتِهِمْ** بر ذریه های ایشان یعنی سرینند بر سر ایشان
لَقَدْ آب جوشان که انقیاب حرارت **يَضْرِبُهُ** کاشته شود بان **مَاءٍ**
بَطْنِهِمْ آنچه در شکهای ایشان باشد از آفات و احشای اند و فلی **وَالْجَلْدُ** خسته
شود پوستهای ایشان یعنی از حرارت بظواهر و باطن ایشان برسد **وَلَهُمْ** و مرعده
ایشان است **مَتَاعٍ** گزها و دست ذبایت **مِنْ حديد** از آهن که بهفت
بر ایشان گویند **كُلَّمَا أَلُوفًا هَرَا** خواهند کفار **أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا** آنکه بر
آیند **فَأَنْشَأَ مِنْ نَحْمٍ** از جهت کثرت عروالم و بیطافق **أَعْبَدُوا** باز کرده اند
شوند **أَنْ كَرِهَ** **فِيهَا** در آن آتش یعنی چون بکند و زو و وسیده و نزد یک بخورج
شوند و بانه که نهائی که در دست است باشد و بنده بر ایشان و با ذکر اند ایشان را

بدو رکعت دو روزه و از حسن مرویت که زبانه آتش برایشان خورده و ایشان را بسای بالای دوزخ
 انداخته و زبانه بقیع ایضا زبانه دوزخ انداخته و بعد از هفتاد و نه روزه و دوزخ رست
 و باز زبانه آتش ایشان را بالا انداخته و زبانه ایشان را بقیع و دوزخ افکند و برین دوزخ
 معتاب باشند و گویند یا پیشا که **و دوزخا** و بعد از عذاب **التریب** عذاب آتش
 سوزانند و در حدیث آمده که اگر کسی از آن کوزهها برین دوزخ افتد و بعد از سیصد و سی و نه روزه
 جمع شوند و خواهند که آتش برود آتش نشاند و راوی این حدیث ابو سعید خدری است و عذاب
 موجود است **البیرون** که آتش خشم باشد که گاه زنی در حق خشم دیگر که اهل ایمان است میزند
 که **ان** بقیع که خدای **یذلک الذین امنوا** دوازده بار از آن کوزهها
 جدا و رسول او **و کما ان الضالمات** و کوزههای شایسته **جنت تجری**
 در پوست نهانی که سر و دین **جنت انهار** از زبانهها برایشان آید چوبهای **جنت**
فیها آراسته که آید و در زیر و برایشه در آن بختها **من اساور** آدستوا
من ذهب که نه چندان طلا باشد **ولو لو** و زبانهها شوند از سر و دین با آن
 دست و آینه از طلا که سر و دین در آن خاندان باشد و عاصم بنصب لولی ایضا در بعضی واده
 شوند و راویان تابان خود را بر زمین کرده اند **و لیس الله فیها** در جهنم که پوشیده اند
 در جهنم **خمر** آید و خمر خالص است و در حدیث آمده که هر که در دنیا خمری را بپوشد
 آخرت بپوشد مراد از آنکه لباس خمر بر ایشان حرام است و طلا هم شایسته است **و**
معدنا و راوی شود و شوشی و شوشان **الی الطیب** چوبهای پاکیزه **من القلی**
 از آنکه بعضی حق تعالی در بختها آنها را بگل طیبیه را و نماید و آنگنان باشد که حق تعالی ایشان
 بر بخت افتد گویند **اللهم الله الذی هدینا لهذا** و چون بخت روید گویند **اللهم الله الذی**
اهب عین الخوف و چون در منازل خورده و بگرد گویند **اللهم الله الذی صدقنا وعده** و یا
 قول پاکیزان آن باشد که در بخت لغو و غش را باطل گویند **فیما انعموا** و لا تأخروا و یا مراد
 بخت ایشان باشد یا بیکدیگر که بختهم فیما اسلام و اگر بخت برانند که مراد بخت طیب
 کوزهها باشد در دنیا که در بخت تصدیک **الکرم الطیب** و این زبانهها را بکلی تمام است خشم
 میکند و بگوید قول طیب **لا اله الا الله والله اعلم** و زبانهها را بکلی تمام است و زبانهها
 دیگر اهل طاعت و یا استغفار است و یا هر قول که طیب لغوس مردمان باشد و سلمی آورده
 که ذکر الله است و یا نصیحت و موعظه مشایقان یا دعای مشایقان یا امر معروف و نهی نکره

کشت الا بر آنکه کلام پاکیزه باشند که از دعوی و یا عجب و در باشد و بینا زبانه پاک
 و سبقتی فرموده که در این کلام نظر کرد و هیچ را لا حق نزدیک تر از این نیست و هیچ
 عجب صاحب تر از دعوی نیافتم **و همدوا** و یا بافته شوند اهل ایمان **الی جبریل**
الطیب برو خداوند ستوده که مستحق چهره است مراد طریق بخت یا صراط مستقیم
 که درین اسلام است بعد از آن از صفا تا به سید کتات خبر میدهند که **ای الذین کنوا**
 بجهنمی که آنرا که نگویید بخدا و رسول **و یصدون** و یا زبانهها را در دوزخ است
من سبیل الله از راه خدای که ایمان و طاعت **و التجر** و طواف
 مسجد حرام بپوشد از راه زبانهها است که بفرجهها و از اطراف خانه مسجد باز داشته
الذین جعلنا آن مسجد که سابقیم **الذین** برای مردمان مخصوص نیست
 بعضی **سوره النما** که یکسانست مقیم در راه **و التجر** بعضی آید از زبانهها
 بعضی خمری و عجب و راوی مناسب است وادی لوانم تعظیم خانه کعبه مساوی و گویند
 مراد است که غیبی که آن که سبقت در آن و چنانچه که از اطراف و جواب عالمند که است
 و هر دین حکم مساوی و یا هر مساوی در این بودن از قتل و غارت و **و من**
یذره فی النار و هر که اراده کند در دوزخ که بر او که متواتر باشد بپوشد و گویند
 از راه حق و پیوسته است که آن شریکت و کسب و معصیت یا هر که خواهد در زبانهها
 کرد و در آن از راه راست بسبب ظلم و تعادی از سر صواب **لذکره** بچشم او را **من**
عذاب الیم از عذاب در دوزخ دور و نیاید و آخرت از این عذاب و ضحاک و مجاهد و این
 زبانهها را که مراد از بخت و ظلم است و از این حرام است و گویند مراد هر چه نیست که متواتر است
 حتی دشنام داده چهارم چه زبانهها عظیم است نسبت به موضع دیگر و عذاب آن عذاب
 و اگر عذاب بر آنست که اراده نکند و در دوزخ موجب استحقاق عذاب است و هر که اراده نکند در دوزخ
 حرم اگر بفعل آید بر او نیست و اگر نه تنبیه است و هر که اراده نکند که کسی که آنکه
 کند بر او نیست و عذاب الله مسخره فرموده که اگر کسی از دوزخ قصد نکند کسی که بکند
 بعضی قصد کند که کسی را در دوزخ بکشد و او را عذاب الله بچشم انداخته و هر که اراده نکند علیه فرموده
 که چون سگ محترم مخصوص است بقتل آن حیوانات چه نمازی و آن با چندین نماز و غیر آن
 بر او است پس جزای ستمانیان نیز در آن مضاعف است باشد از سایر مواضع و در زبانهها دیگر که
 و ظلم قصد کنند کسی است که وی قصد نکند او نکند و ظلم کند بر کسی که وی قصد ظلم نکند

و ممکن است که استلال کردن باین آیه بر آنکه هر که در عدم احداث امری کند که موجب حدیث
باشد عقوبت او را زیاد و کرده اند بجهت آنکه فرموده **وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَقَّ عَلَيْهَا الْقَاتِلُ**
کن ای قتل که چون تعیین مرجع کردم **إِلَّا بِرَأْسِهِ** برای ابراهیم علیه السلام **مَكَاتَ لَيْتٍ**
جای خانه که بعد از او وقت ساعت یعنی آن مکان را مرجع وی گردانیدیم تا مرجع بآن فرود آوردن
بنایک و عبادت نماید و در روایت آمده که حق تعالی دفع خانه که کعبه کرم با آسمان در زمان طوفان
نوح و آن از اوقات سرخ بود پس حق تعالی امر کرد که ابراهیم تاد در موضع آن خانه بپایزد و بشوید که
ابری بنویسد و گاه سایه افکند بر آنکه در آن خانه بود و ابراهیم خانه را بنا کرد و گویند که او بر
بر آن کعبه تأیید آن از زمان نوح تا ابراهیم و ابراهیم را و کرد آن چنین کشید و ابراهیم بر آن
قدوم بنا فرمود و گفتیم او را که **أَنْ لَا تُشْرِكَ** که شریک میا و روانی نامی **بِشَيْءٍ** یعنی
که من از شرک منزه هستم پس مرا بعد از آنست بپوشی کن **وَصَلِّ عَلَى نَبِيِّكَ** و یاد کن خانه مرا از تبت و
از هیچ چیزهای ناشایسته مانند خاسپان **لَقَدْ بَشَّرْنَاكَ** برای طوفان کشید که او آن
وَلَقَدْ بَشَّرْنَاكَ و برای ایستادن در خانه **وَأَتَتْكَ الْجَنَّةُ** و گوی که آن و عبور نماید
مردان را و این و ساجدین خانه که از آن که اندک فرشتان بر آنند که مراد طوفان اهل
آفاقند که بطرف کعبه توجیه نموده باشند و بشارت کن که فی کعبه مقیم آن بدزدی و متوکلان در آن
و اگر بکن و ساجدین نماز کنند و خداوند و خداوند را و طواف کعبه در آن افضل است از نماز کن
و مقیم از آن نماز که در آن افضل است از طواف کعبه حاصل میسر نماید ابراهیم خانه که در آن اقامت
و تقیاس بال کوه آن تا آنرا طواف کنند و در آن نماز کنند و این قول مردان اهل عالم است اما نیز
اشارت میسر نماید که در آن کعبه و آنکه در آن ملک کبریای من است از هر چیزها پاک کن و غیر برادران
دادم و آنکه چنان محبت ماست و غیر است که می آمد و او ده ای د او برای من خانه پاره بساز
که نظیر عظمه من بآن فرود آید و او علیه السلام گفت کدام خانه است که عظمه و جلال را شاید
که آن دل نبوی و مؤمن است و او علیه السلام گفت او را چنانکه پاره دادم تا آمد که آنش بجهت مادیات
تا هر چه میسر است هر دو بسوزد و او ده که چون ابراهیم خلیل خانه کعبه را تمام کرد و می آمد بوی
هر مردمان این باریت خانه او را و ابراهیم علیه السلام فرمود که آن من بکی رسد خطاب آمد که از تو
آواز گرفتم و از من رسایند پس خلیل را بر ملک جلیل و تمام و پرویت اشهر و دگر و بوقیوس برخواست
و هر دو انگشت برآورد و با او ای باری ندان که ای **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** یعنی ایت و بگر ای مردمان حق تعالی
چنانکه از طوفان را بر شما فرستاده و شما را بران یعنی ای اجابت کنید حق تعالی و آن را بر هیچ مردمان اهل

عالم رسانید و هر که در اصلاح مردان و رحمتی زبان بود از شرق تا غرب رسانید و هر که در
علم الله بود که می گزارد جواب **لَيْتَ لَكَ زَيْنٌ** زبان بگشاده و حق تعالی این قصه را باین وجه
جیبیب بر کن بدو خود صلوات الله علیه و آله انبیا میسر نماید که **وَأَنْتَ يَا نَبِيَّ** و نهاده
ای ابراهیم در میان مردمان **بَارِعٌ** بدعوت حج و امر بآن یعنی بخوان ای ابراهیم طواف خانه
خدا و پاوه مناسب آن **يَا خَلِيلُ** تا بیاید بوی تو **وَجَلَّ** در طواف که بازگان باشند
وَمَنْ يَخْلُقُ و به طاعتی که سواران باشند بر هر شتر لاغوشند تا از گشته می بعد
میفرماید که بجهت تمام **يَا نَبِيَّ** این دانت شتران **مِنْ صِلَى عَجَبٍ** الهی را و طواف که
دور باشد مراد است که مردمان را بر و خوب حج دعوت کن که سوار و پیاده و حق تعالی این صریح
از سید من جبرئیل علیه السلام عیاس بفرمان خود را گفت که ای خلیل من حج کن بدین راه و در حالت
آمدن و بازگشتن که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که هر کس که سوار بر شتر
باشد بگوید که را حلال او بر دانه هفتاد حسنه است و هر شخصی را که پیاده آمد و باشد حج گذارد
هفتاد حسنه است اینصحات حرم گفتند یا رسول الله حسنات حرم چه چیز است فرمود حسنه
آن مقابله حسنه است و در آن دشت گفته الله از پی پی زید بن حذافان نقل کرده که
حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام با نوزده حج مقبول گذارد و بود بیان و ملازمان او اسبان
دهوار خوش رفتار را با او می کشیدند تا بیکر معطره و چند مسافت دور بپایند خواب آن پیشتر
خوار بود امن از سید عالم صلی الله علیه و آله نقل کرده که شنیدم از حضرت که فرمود حق
تعالی بر فرشتگان مباحات میفرماید باهل عرفات و میفرماید ای فرشتگان من بنگارید
بندگان من که هر روز و شب و هر آنکه توجیه نموده اند این از او دور و دانیس گوا میگیر
شمارا که بجهت من اجابت دعای ایشان کردم و اذن شفاعت ایشان دادم و هر چه راغب باشند
و بخشیدم بدکارانشان را به نیکوکارانشان و عطا فرمودم نیکوکارانشان را به هیچ آنرا من
طلبید و از فرشتگان حق که در میان ایشان باشد یعنی غیران چیزها که در دست یکدیگر گرفته
باشند و بطریق امانت نزد یکدیگر گذاشته پس چون حاجیان از عرفات بشهر روانه
شوند و توقف کنند و بعد که در محال خود و مقاصد خود یعنی آنها را بطریق تعالی دفع نموده
طلب انقطاع آن کنند حق تعالی بفرموده ای فرشتگان من بندگان و قوف نموده اند
در شکر و در مطوب خود و کرده طلب آن از من میکنند پس گوا و میگیرم شمارا که اجابت
نمودم دعای ایشان را و تمام شفاعت بودست ایشان دادم تا در حق هر که رغبت داشتند با شما

لعل قیام مخالف کریمه و من مصلحت کان ایضا نه بعضی عقیق قدیم است زیرا که باقی مخالف
آدم علیه السلام بود که قتل شد آن آله بخت و نفع انیس الای بکد مبارک و بعد از طوفان برآمد
چندین آن خود و بعد از آن عامله در بعضی روایت آمده که بنای لغت قبل از آدم بود و بعد
سال و آنرا صراحت بگفتند **ذکر** امری و مناسک آن این است که مذکور شد **وَمَنْ يَعْلَمْ**
خبریات الله و هر که بزرگوار در حدیثی خدا را بعضی حرمات احکام چه بزرگوار و هفت
آن کند و حرمات بجای آورد **فَقَدْ** پس تعظیم که حفظ احکام او میباشد و امتثال او توفیق
خبر که خبر است مراد **خبر** و **خبر** نزد پروردگار او ادا باشد و جزا **و اجبت**
لکم و خلاص کرد و در شمار احوال احرام که **الانعام** هر چهار باب و حکم آنها حکم یکدیگر
که در عجم حرام است **الانعام** مگر کفله خواند شود بر شما حرم آن که آن سب است
و آنچه بنام غیر خدا گفته باشد گفته لغت عربست علیکم المنة تا آخر و چون حق تعالی تعظیم بزرگوار
نمود تعظیم حرمات خود و تعظیم آن امری که باجتناب او ثواب و قول و توجه خود را بفرست
از او و صدق قول را تعظیم حرمات و فرموده **و اجبتوا الریح** پس در و شوی این بخت
و من الاذان که آن بخت یعنی میانه شرب که خدا کرده اند بلکه بر طریق توحید خدا میسر شد
و اجبتوا قول الزور باجتناب کنید از گفتار دروغ که دعوی شریکت با خداست و غیر آن
و یا طلق مراد کذب است و بهمان حاصل که میفرمایند از عباد و جان و قول زور و در شوی **حتمه**
ذکر در حالتی که میل کنند به شرب از عبادان باطله روین اسلام از برای مابقی خاص و خاص
از برای **و غیر تعظیم** که شرف او ندکان مراد است که او ای مناسک چه کند و بعضی که
مخلص باشد برای خدای بر خلاف عادت کفر و در تلبیه چه غیر تلبیه او سرگردان و اگر مراد از
است در هر حالتی بعضی جمیع حالات با خاص و خاص که او را از برای او **و من یفرک بالله**
و هر که شرف او را بخلاف **و من یفرک بالله** پس کوید دانسته **و من الشک** از آسمان در روی
هلال چه او از اوج عزت ایمان محضیض ذلت کفر و طغیان افتاده **فتمت القبول** پس
در بر آید او در رفاه سرور و خوار روی زمین و اجزای او را متعرق میبازد و میبازد **و**
قوی و انیس با کویای افکند او را با دهاله وضع بلند **و من یفرک بالله** و بختی و در
دستگیر و فریاد دمی چند شیطان او را در حجاب عقیق ضلالتی افکند مراد است که هر که شرف او را
بخلاف عقیق که نفس او را هلاک کننده مانند هلاک کفر از آسمان بفرستد افتاده و پا او را از اجابت
بلند بر آید و هلاک سازد چه هر که از اوج عزت ایمان محضیض کفر افتد و هوای نفس را

و لیسان و ایمن سازد و پا و سوسه شیطان او را و وادی ضلالت افکند و نابود شود **ذکر**
حقیقت امر این است که مذکور شد پس ابتدا احکام دیگر کرد و میفرمایند که **و من یفرک بالله** و هر که
تعظیم کند **شعائر الله** شعائر ای خدا را که مناسک چه است و اعتقاد حقیقه آن نماید و بر
وجه اختلاف آنجا آورد **قائما** پس در عقیق که مراد است آن شعائر **و من یفرک بالله**
الانعام از بعضی کار که هفت است یعنی تعظیم شعائر خدا را تعظیم کسای است که قلوب ایشان
ترس کا است از وجبات غضب الهی بایکین و ترس از خدایه اعتقاد فاسد و بعضی است از آنکه
خلال **الانعام** مراد است و در مناسک چه **منافع** منفعته که آن کسب تجارت در طریق
آن یا رسیدن ثواب عظیم آخرت و نیز بعضی مراد از شعائر آنست که اشعار یا بتکلیف کرده باشند
پس بعضی است که مریدان است منفعته انفس و نفس و سواری و حمل نشه و سایر اسباب
و انفعالات **الی اجل متقی** تا وقتی که زبان کشتن است یا تا قیامت این اخذ و شافع
شمار را حرام است تا از آن متعین شود تا حکم موند آنها **ثم عملها** پس حای مناسک چه
یا موضع کشتن شتران مستحب است **الی التبت العقیق** خطه از آه از غرق بالا است خط جاران
یا خاندان که مراد خداست بدانکه تعقیب ماستقی آن بیچوان احد منافع مذکورده از شتر
و اگر چه بعد از اشعار و تقلید باشد و بعضی که ضریف با آن و لدان فرسد و این را از امام عترت یا قد
صلوات الله علیه نقل کرده و نقل کشتن شتران در هر که است هر روز و هر گاه برای عروج باشد
و در عقیق آنرا برای چه باشد **و لیکن انما** و مر که وی را از اهل ایمان که پیش از شتران بودند نه
جمع من متقا که او ای بر عقل عباد که در کت دران از برای تفریح جنت **لیذکروا**
اسماء الله تا یاد کنند نام خدا را **علی ما رزقتم** بر رزق آنچه داد و از این **من همیة**
الانعام از جهت زیادتان چرا بایان با هر کس راست من که دانیده بود بر شمع طاعتی تا یاد میکند و
حد و شکر و مایه ای آرد بر آنی روزی ایشان کرده بودیم از چهار بابان و بعضی اول اسم و اشعار
یا لعنکم پس خدای آویسان **یا لعنکم** یک خلاصت **فلا تسبوا** پس مراد از
بغیبه و تعقیب و ذکر او را خلاص کرده اند و قرآن از انکس و ذکر او را خلاص سازد یعنی با و آن
لیفرق لیسین و لیسان است و ای خود جزو تنان و متو الله تعالی را در دو که که بد که آری و بعضی
اند و گویند عقیق کسای اند که علم نگند و برایشان تعظیم کنند انتقام نکند و بعضی است تا
دو در سینه و بعضی در صفات عباد ایشان میفرماید بتوبه **الذین اؤاؤا الله** آنکه بچون
یاد کرده شوند خدای نزهت یک ایشان **و جئت فلو یوم** پس بعد از دعای ایشان از عقیبت

کافی اند که معارضه کنند یا مخصوصا و بر اعجاز خود باشند و غالب شوند از این جهت نظر کرده اند
که چنین و لکن نازل گشت سید عالم علیه السلام و الله انرا در سید الطهران بر هیچ قرینتی نیست و در میان
اینها تفرقت میفرمود تا مردم باو یکی را پس بطریق عاده بعد از تلاوة آیه افراتیم الفات و العزیز
و منات الشانة الحزق طرقت نموده شیطان در این بیان مجال یافته بود که مشرکان را باینکه بگویند
القرآن سبق الاله و انک شفا عین لکنی یعنی این کتاب بزرگوار حق مندر و با حسن و طراوتند و شایسته
بشاعت ایشان میگویند انرا گشت که در اجتماع این کتاب و قرآن حق شده باشد انکه که این را حضرت عیسی
خواند و ایشان او را استا فاش کرد و لاجرم در آخر سوره که آنحضرت با من نشان میدهد و کرده اند که فی اهل
الانفاق نبوه ندد و بعد و جبر بگویند لکن فردد آمده صورت حال بعضی آنحضرت رسانید دل سید
آنحضرت از این بسیار و اندوخته اند شد حق متاخره قبله خاطر سید عالم علیه السلام و الله این
آیه فرستاد که **وَمَا أَرْسَلْنَا** و فرستادیم ما **مِّن قَبْلِكَ** یعنی از هر ستادان پیش از تو رسولی
بعث نکرده **وَلَا يَجِبُ** و هیچی بر تو نیست تا رسولی در حق است که رسول صاحب شریعت و بوعتایع او
در آن شریعت چون فواید و شریعت ابراهیم دعوت میکرد و یوشع و شعرون که بنیویست موسی و عیسی
دعوت مرمومان میکرد و در رسول اوست که جامع همه و کما فی باشد که بر او نازل شود و بعضی آنکه
صاحب کتاب نباشند و بجزوه و دعوت کنند و یا رسول اعظم را که در فراست و نبوت مخصوص است
یا رسول اوست که فرشته و بی او بی فرزد آورده و بعضی آنکه آوازی بشنود یا سام کرده یا خواب ببیند
آیوه و بختاری آنحضرت نبوی علیه السلام پس بعد که انبیاء چند کس بودند در مملکت ما در اقص
و ابعده و عشرین صد و بیست و چهار هزار گشت رسولان چند بودند در مملکت و ثلثه عشر
سید و سیزده حاصل که حق تعالی میفرماید که هیچ رسولی و نبی نفرستادیم **إِلَّا لِنَقِی**
مگر چون تلاوة کرد **أَوَّلُ الشَّيْطَانِ** بنیگند شیطان **ثُمَّ آتَيْنَاهُ** و در نزد و تلاوة او
لحقه خواست چنانچه نبوت تلاوة و تفسیر حلالی که او را بیض گویند همچو آواز حق این کلمات بود
و مشرکان کوفه ندد که آن تلاوة و تفسیر است و بهجت آن حضرت را شده و افتادند و حق بعضی تلاوة
در کلام عرب شایع است و گویند حق بعضی ظاهر خود است که آن آرزوست یعنی ما نفرستادیم
هیچ رسولی و نبی را مگر چون دل او آرزوی امری از ما شود یا مگر و شیطان و سوسه او میداد
در آن باطن او را و این خلاف حق میخواند **فَبُخِصَ اللَّهُ** پس باطل و ذلیل میگردد این سخنان
بِلِقَائِ الشَّيْطَانِ لقیه شد با شیطان با انکلیت کنی و از سوسه **وَلَعَنَ اللَّهُ**
پس لعنت میگردد خدای **أُولَئِكَ** اینان را لعنت میکنم و از عذرات امر حق را که ثابت میگردد

دیده ها و امر باطل را در حق میگردد **وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ** و خدای تعالی دانست باحوال بنده کان **عَزَّ وَجَلَّ**
محکم کار و در آنکه بعضی بعضی که کند بر وجه حکمت و معصیت باشد و بعضی از اهل خلاف فحشه
الشیاطین در تلاوة و غیر بر وجهی ابراد کرده که مضیق اهل حق نیست و از این جهت گفته اند
که چون رسول دید که مرمومان از او متفرقند و هر چند ایشان را بیشتر دعوت میکند از او دور
می شوند و متاخره در نفس خود که چه بودی اگر خدای آفا فی فرستادی که موافق خاطر ایشان بود
و ملازم طبیعت ایشان تا با عیان ندد یک شد و بعد از آنکه سحر را بر این آلات و التزی آخر
شوه شیطان جهت آنکه عینت گناده در نفس سحر چنان بافت بر زبان او آفرید که **بَلَّغَ الْقُرْآنَ**
بِلِقَائِ الشَّيْطَانِ و ان شفا عین لکنی و کافران آنرا از پیوسته شد و خوشحال شده و هر چه کردند
در آخر سوره مکر و بدین معنی که بهجت کبر است و طعنه انتراست که بعد از کند و آخر سنی
چند بر پای میگردد بکن نداد و بران بعد از که چهره پلا آمد و آرزوی عتاب خطاب بر سحر که
این چه معنی بود که گفتی و چیزی که ما بر تو خواندیم و بر پیش کان خواندی رسول ازین
حال دلشکسته شد حق بقا برای حق شالی او این آیه فرستاد و حکم الهی در تلافی علیه در
تنی بر انبیاء امتحان این قول کرده و بعد از آن گفته که این معنی است باطل و منافق عصمت انبیاء
و انکلیات منقرضه حق است و ظاهر آیه اصلا و لایقی ندارد و بران و ظاهر آن یکی از دو
نیت یکی آنکه حق بعضی تلاوة باشد و معنی آنکه هیچ سحری را پیش از حق نفرستادیم مگر که
چون سحر اندر بر تو میفرمود بآن ما مؤمنین و ایشان بوسوسه شیطان و التقای کلام خود بر زبان
ایشان حق نیست و تفسیر آن میگردد و بر مراد خود چیزی را در آن می افزونند یا کم میکنند تا هم چنانکه
لهو که چیزی که سحر ایشان نگفته بود بر وی شجعت میگردد و بعد از آن حق تعالی ابطال میکرد
آنها بطریق بدنه و رفع آن شبهه میفرمود بآیات و بجهت دوم آنکه بعضی آرزو باشد و معنی
اینکه ما از سال هر رسولی و نبی که بر میگردد چون در خاطر خود امری متاخره میگردد شیطان او را
و سوسه میداد و باطلی بر حق تعالی میخواند و ارشاد و میفرمود بخلالت شیطان و دیگر
اقا و بل این قصه در این آیه حواله بجمع القادین است حاصل که حق تعالی ممکن شیطان را
و التقای کلام باطل بر این طریق که گذشت **يَجْعَلُ** تا کرد اند او سبحانه **مَا لِيَ الْقُلُوبِ**
آن سحر بر که انکلیت شیطان **فَبُخِصَ** اگر اندیش و ابتلا فی **الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَمٌ**
مرآنرا که در دلهای ایشان شک و توه است یعنی دلهای منافقان و مشرکان **وَاللَّهُ يَفْقَهُ**
مرآنرا که عظمت دلهای ایشان بعضی که کافران مراد اوست که تا منافقان معاند و مشرکان جاحد

مرد و مردمان شش جهان نوشته بهتر کردند و در صفت جان نمره و جزای و عقیبت کرد و نقل برود
کنت ای قوم میل و رحمت شمارا و شش جهان نوشته پیشی بیستم جزای سوخته که من با آن تمام دارم
و همان نام نوشته را بر مرده و در اعلى السوریه مرده از ما که حق تعالی فرموده و الذین هاتروا
سبیل الله یزیدنا انوارا و قلوبهم الله رزقا حسنا و ان الله هم خیر الرازقین
در آورده و اینرا از نوشته و مرده و به هشت **مَدَحُ خَلْقِ بَرَصَوْنَه وَاٰتِیَ الله** و در دوی گزیده
آنرا چه ملائکه را با استیلا ایشان فرستاده و تعظیم هر چه تمامتر اینرا بر پشت در آورده و در صفتی که
هر چه چشم آنرا دیده باشد و هیچ گوشتی آنرا نشنیده و در صفا هر چه گزیده و زکوة **لَعَلَّکُمْ** و در صفتی
که خدای تعالی دانسته باحوال ایشان و احوال ایشان **حَکِیْم** برده و در صفت اعتدال ایشان
چند شتاب کسی که از حق تعالی ترسد و هیچ کس نمیشناسد که از عقیبت خدایت فرمود **ذَلِکَ** بعضی
که مذکور شد در باب مؤمن و کافر و در بیان آن آورده که حق تعالی از شرکان در هر شب آنرا از آسمان هتیم
که با سبیل آنان قتال کند و اهل اسلام از قتال در احوال اجتناب نموده و گفتند هر یک که تا شتر بچشم
بگذرد و کافران باین راهی فرستند و در مقام هدایت و در دین و سبیل آنان با شتر و در کار و سبک نهاده
منظر و منظر و گفتند حق تعالی این آیه فرستاده از این صوره خبر داد **وَمَنْ عَاقَبَ** و هر که عقیبت
کند **عِشْرَ مَآءٍ عَاقِبَ وَیَوْمَ یُجَازِیهِمْ** و هر که عقیبت کند و شتر و عقیبت کند از اهل اسلام با شرکان مقارن
کند شتر آنکه شرکان با او مقارن کرده اند و در دین و در راهی قصاص **ثَمَّ لَیْقَیْهِمْ** پس شتر که پیش
بر او عقیبت شرکان با او مقارن نموده اند با عقیبت عقیبت کنند و انتقام کنند از ایشان بود **لَیْقَیْهِمْ**
الله هر آینه عقیبت دهد خدای او را **اِنَّ الله** بدین حق تعالی **لَعَلَّکُمْ** هر آینه عقیبت کند
خَفِیْرًا آرزو از دستگیر را که در هر مقام که نموده و چه عزیقت او از شانه مقارن اهل شرکست
در قصاص نه فریاد بران و این جایز است در شتر و در شتر آورده که در میان حکم جرح و عقیبت عقیبت
شخصی را بچرخ ساز و روی و مقارن جرح است کنند و خود و بر عروق کرده اند و دیگر بار آن شخص شتر
اول احوال جرح است کند خدای تعالی شخص شانی را نصرت دهد بر اول **ذَلِکَ یَا اَیُّهَا الله** این نصرت
وادی خدای تعالی تا در مطلق است بر آنکه بعضی امور و بر بعضی غالب گردان و عادات او جرح است بر
آنکه اشیا و متعلقات و متعلقات را سبب از آن جمله این است که **یُوجِبُ النِّیْلَ** دوی آورده
شب و **سَبَبُ النِّیْلِ** در دوی آورده و چون که طاعت آنرا می افزاید در دوی از غایت شب دلیلی در شتاب
روزی و **وَلَیْلُ النِّیْلِ** و در دوی آورده و روز را **لَیْلُ النِّیْلِ** و شب بعضی ساعتی از آنرا
پس از در شب و متوجه روز را چندی خلقت شب می آورده و بعضی که در وقت کاه و از شب کم میکند

و یکا هذ و در دوی آنرا دید و از روز و یکا هذ و در شبی آنرا دید **وَاِنَّ الله** و عقیبت آنست
که خدای **سَبَبُ** غنای است خدای عقیبت کند و در دوی عا کون عقیبت او را بر احوال منظر حق
عِشْرَ بیست باحوال انتقام کنند و پس دوی او را حاجت کند **ذَلِکَ** این وصف حق تعالی
بکان قدرت و علم و در خلق لیل و نهار و احوال او باحوال و افعال او با احوال و افعال او با احوال
سبب آنست که خدای تعالی **مَوْلَا لَکُمْ** اوست ثابت در ذات خود نه غیر او و در عقیبت و
لذا که مقتضای آنست که مبدل وجود ماسوی خود باشد و عالم بالذات جماعتی خود یا آنکه اوست
ثابت و الهیبت نه غیر او و پس الهیبت قادر و عالم باشد بر جمیع ممکنات **وَاِنَّ مَا یَعْبُدُونَ** و عقیبت
آنست که آنچه شما می پرستید ای شرکان و بعضی با بعضی از دینی آنچه می پرستید و می پرستید شرکان
مِنْ دُونِی و عقیبت از انعام **مَوْلَا لَکُمْ** آن باطل و محدود است و بحد ذات
خود با باطل و رفو عقیبت **وَاِنَّ الله** و عقیبت آنکه خدای تعالی **مَوْلَا لَکُمْ** اوست برتر
هر آینه با تعالی از اشیا و اعداد و اشیاء **الْکَبِیْرَ** بزرگوارتر از آنکه او را شریکی باشد و چه
شأن او اعلى است از ماسوی و اگر از افعال و جمیع ممکنات و در عقیبت عقیبت و جلالت او در تمام
حقارت و صغارت است و در عاقبت افتخار و مذلت **اَلْقَبِیْرَ** یا یاد دینی و تذلتی بعضی البته
داشته **اِنَّ الله** آنکه خدای **اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ** فرو فرستاد از ابریا از جانب
آسمان **سَآءًا** آری **فَیَجْعَلُ لَکُمُ** پس گفت زمین **خَصْرًا** و عقیبت
بعد از شمر کی وافر و در دوی و خشکی **اِنَّ الله** بدین حق تعالی **لَیْقَیْهِمْ** گفت
کنده است یعنی رسیده است لطفت و فضل او جمیع آفریدگان که از جمله آن رویدن یکا
تا ایشانرا از آن روزی خبر دهد **حَکِیْم** داناست جهان در دوی و در سبب است علم
بدقایق هر آینه که بر غیر او متغی است علم بدان و آگاهست بصلوات و منافع هر یک که با لطیف
بار ذات همه بندگان که در دوی بر او جمعی با ایشان می رسد که از آن خبر ندارد و خیر یا بخرور
قلب ایشانست **لَا مَنَالَهُ السَّمَوَاتِ** مرا و راست آنچه در آسمانهاست **وَمَا لَکُمُ**
و آنچه در زمینهاست یعنی خالق و مالک هر علویات و سفلیات **وَاِنَّ الله** و بدین حق
خدای **مَوْلَا لَکُمْ** هر آینه اوستی نیاز در ذات خود از ماسوی **لَکُمُ** ستوده
شد و بعضی مستوجب ستایش بصفات و افعال خود و سزاوار آنکه هر کس او را عقیبت کند **اِنَّ الله**
تَعَالٰی یا دانسته یعنی هر آینه دانسته **اِنَّ الله** آنکه خدای **تَعَالٰی** میگردانید
و در امتحان برای شما **مَنَالَهُ السَّمَوَاتِ** آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن بعضی هر چه

بآن منتقم می شود **وَاللَّهُ** وادام کرد آیه را کشید و گویند موبایا **وَاللَّهُ** مرکب
 برکت بفرموده مقادیر بعضی صفتها کرده اینها را برای سواری و کشید را که مرکب جبر است
 تا بران کشیدند **خَيْرُ عَمَلٍ** و برودند در وایها **بِأَمْرِ** بفرمان او **وَيَسْئَلُ**
الْقَائِلُ و نهان شده که خدای که میدارد **أَنْ تَقَعَ** از آنکه بپشتد **عَلَى الْأَرْضِ** بر زمین
 یعنی بر صورتی آفریده که بر زمین بپشتد **إِلَّا بِإِذْنِهِ** مگر بپشتد و خواست او که در انقضای
 اوقات حفظ آن ازان قریع نماید و بر زمین افتد و این در و قیامت باشد و احیاناً که آسمان
 بالذات که دار خیر نیست بنشیند **إِلَّا بِإِذْنِهِ** و لیکن حق تعالی بعضی قدر و کمال خود از آنکه در
 ان سقوط و در و قیامت که از او افتادند داشته باشد البته بپشتد **إِنَّ اللَّهَ بِالْقَائِلِينَ** بهر حق
 که حق تعالی بر ممان **لَوْ أَنَّ رَحْمَةً** هر آینه مهربانیت و بخشاید و که اسباب است و لا
 بر و حدایت و قدرت با هر خود بدیشان می نماید و اینها متافع بر روی مقاصد ایشان می
 کشاید و انواع مضار ایشان دفع مینماید **وَقَوْلُ اللَّهِ** و اوست آنکه **أَحْيَا كُودَ** زنده
 کرد و بپارید از آنکه غلظه بود و از آنکه از قسم جدا است **فَيُحْيِيكُمْ** پس برانها را بخواند
 اجل در و سدی و عریا تمام رسد **فَيُحْيِيكُمْ** پس زنده کرد و از شما را در و قیامت مهربان
 کرد و **إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَكُنُوزٌ** بدستی که آوی نسپاس است که با وجود چندین نعمت که از
 سخنان در ایشان عطا فرموده بپشتد خیر و میگرد و منم حقیقی خود را از و سبک دارند و منم
 میشوند **فَيُحْيِيكُمْ** از آنکه مرگ و می دانند از هر کس که ماضی و معاصر **وَعَلَمْنَا** **مُسْتَكْبِرًا**
 مقهور و معین کرد این بود و می و شریعتی که با هر ما **فَيُحْيِيكُمْ** ایشان بفرموده اند و
 نمایند که بآن بر وجه الهی و رحمت و احسان و سبک جای است که مردم الهی گرفته باشند و آن
 برای عبادت یا برای از منم خیر و شرف و تزه بعضی مراد بپشتد عبادت بعضی برای الهی
 تعیین کرد و ام که در آن زنده اند و بجای آورند که مرسم **إِنَّ قَوْلَنَا** **وَعَلَمْنَا** پس باید که
 نواح کشید و ارباب باقی **فَيُحْيِيكُمْ** در کار و بر بعضی لغات ممکن بقول ایشان و ایشان با
 نمکین مدد از آنکه باقی مناظره کنند که مؤدی بمناعت شود چه مناظره نفع نمیدهد مگر بپشتد
 و ایشان اهل عبادت و دلخواج مراد که از سخن او نمیداند که چنانکه آن قوم بودند و بپشتد هر چه طریقی
 حق ما غی داشتند و خبر از گوش خود هم نداشتند و در نهایت عناد و بپشتد **وَأَدْعُ** و بپشتد
 مردمان **إِلَى قَوْلِهِ** بنشیند و عبادت آفرید کار خود **إِنَّكَ** بدستی که **تَعْلَمُ خُذْ**
نَسْتَعِيزُ هر آینه را و راستی که موصل است حق یعنی بخود شریعت حق تا هیچ شرایت پس

چه با پشتد خود دعوت کن که منم مستقیم است و عبادی مردمان بپشتد نفع و ثواب عظیم
وَأَنْ جَادَ لَوْلَا و اگر چه مال کشد با حق و عظمت و وزند از روی لحاج و عناد و از نواح
 منم نشوند با آنکه حق ظاهر شده و تحت لایم و جانم گفته **فَقُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ** پس بگو که
 خدا و انا تر است **بِمَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ** آنچه میکنید از عناد و جدال باطله و برانها را بپشتد
 و در نواح و برانها آورده که این آیت بپشتد مستقیم است **اللَّهُ يَحْكُمُ** خدای حکم کند **بَيْنَكُمْ**
 میان شما ای مؤمنان و کافران **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** در روز و سنجین **بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ** در
 آنچه هستید که در آن **تَخْتَلِفُونَ** اختلاف میکنید امر و از امر و بر و حکم حق تعالی
 در آن روز برانها باشد که مؤمن را بدیجات ثواب برود و کافران را بدیجات عذاب افتد هم
 چنانکه در دنیا حکم کرد و میان حق و باطل امتیاز آن نمود و بپشتد بگر از دلا و باطل و احسان حق تعالی در
 این آیه طریق ادب و باطل ایمان آشود که اگر کسی از شرک انباشت جدا کند و استماع حق بپشتد
 نکند حجت عناد و لحاج ایشان با او مناعت شود و حواله او را یا حکم خدا کند و با و بپشتد که در قیامت
 خلا عر کرد که حق و مصلحت از ما و شما کسیت بپشتد حجت و مصلحت و مصلحت حق تعالی علیه و آله
 مفرماید **أَلَمْ تَعْلَمُوا** آیدان داشته بعضی گفته و داشته **أَنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ** آنرا که خدای تعالی
 میداند **مَنْ فِي الْقُلُوبِ** آنچه در آنهاست از عجب و علویه **وَالْأَرْضِ** و آنچه در
 از عذاب سنجید و هیچ چیز را و بپشتد **إِنَّ ذَلِكَ** بدستی که **يَحْكُمُ** در آنچه و ایمان
 و زمین است فرشته شده است **فِي كِتَابٍ** در لوح محفوظ که نزد ماست قبل از آن که
 حادث شود و هر که و ما عالم باشیم **فَيُحْيِيكُمْ** از آنکه انجیل جدا له و مناعت که در آن
 پس اند و حکم و نمکین مشوا از قول و فعل ایشان که ما عالمیم با آن و حفظ آن خود را بآن جز آنرا
 داد **إِنَّ ذَلِكَ** بدستی که عالم همه اشیا **عَلَى اللَّهِ حَسْبُ** بر خدای آسانست چه
 او که از مقتضای ذات اوست مستحق است همه معالومات علی السویه با بدستی که حکم کند
 میان مؤمنان و کافران و در و قیامت بر خدای تعالی آسانست **وَتَعْبُدُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ**
 و بپشتد که از آنکه بپشتد خدای **مَالِكٍ** **بِمَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ** آنچه میکنید از عناد و جدال باطله و برانها را بپشتد
سُخْطًا نا حق و برهان که دلالت کند بر حوائج عبادت آن **وَمَا لَكُمْ لِمَنْ تَعْبُدُونَ** و نیست که بپشتد
 را ایشان **بِمَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ** با آن چیز را انحق بپشتد که علم خبر و برانها را عالم است لای علی و تعالی
 برین سیدان آن چیز را که از بعضی چهل و نقلی برین سیدان **وَمَا لَكُمْ لِمَنْ تَعْبُدُونَ** و نیست
 مرستی که از آنکه و گذر شده اند از طریق حق و برین حکم عظیم شده اند که سبکست **فَيُحْيِيكُمْ**

چهارم که در مذهب ایشان است و آورده اند که در این کتاب آمده است که ایشان را
میدهند که **اَلَا تَشَاءُ قُلُوبُكُمْ** و چون خوانند و میسر ایشان **اَلَا تَشَاءُ** است و ما که میخواست
مَنَابِت و بعضی که آن آیه را در سخن آورده و میگوید یعنی دلالت یافته و آورده و میگوید حق و احکام الهی
بیست و شش و اختلاف **تَعْرِيف** و شناسایی است که **فِي رُجُوعِ الدِّينِ كَرَامًا** در و بپایان
نگاریده اند **اَلَمْ تَكُنْ** آنرا یعنی چون قرآن بر کافران خوانی آنرا کرامت و شرف و در روی ایشان
به چو اخطایست خشم و عداوت و لحاج که با حق دارند **يَكْفُرُونَ بِطَوْلِ رَبِّهِمْ** خود را بطلان و انقضای
عذاب و عذاب و میگویند که در حدیث هر چه تمامتر **اَلَّذِينَ يَتْلُونَ عِلْمَهُمْ** آنرا که میخوانند و
ایشان **اَلَا تَشَاءُ** آیه های مآرا و برکت و هر چه ازین آیه که خوانند بدیشان رسانند **قُلْ** بگو
ای قریه بدیشان که **اَلَا تَشَاءُ** آیه های مآرا و برکت و هر چه ازین آیه که خوانند بدیشان رسانند
چون از کافران قرآن **اَلَا تَشَاءُ** در و نیست که بگویند و میگویند که این آیه را خوانند و میگویند
اَللّٰهُ و عداوت است آنرا که با حق است **اَلَّذِينَ كَفَرُوا** و آنرا که کفر و بدعت و **بَشَرِ الْبَشَرِ**
و بدو ضمیمه با آنکه است آنرا که خلاصه معنی است که ای کافران شما هیچ آنکه مؤمنان آیات قرآنی شما
میخوانند و بر توبه و خشای و غضبناکی می شود که بعضی اهل بیت بر ایشان بکشاید و انوار ضرر و آزار
بر ایشان رسانید پس حال شما در و نیست غضب و عذاب که در و نیست که در و نیست که در و نیست
که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست
ای قریه مآرا **خَرِيفٌ مِّثْلُ** نه و مثله است مثلی برای عبادت شما میفرماید که **اَلَا تَشَاءُ** پس
بشود و گویند خدایا وید **اَلَمْ** بران مثل را بگویند و هر چه در و آن تأمل نمایند و مراد بقریب مثل
در اینجا بیان قصه عجیب است و آن اینست که **اِنَّ الدِّينَ لَنُكَفِّرَنَّ** بدست که آنرا که میخوانند
ایشان و آن سبب و شصت بود و در حوالی خانه که نهاده بود بعضی ازین بندگان که میپرسیدند **رَبِّ**
وَلَمْ يَكُنْ بجز از خدای **لَنْ يَخْلُقُوا** هر که میفرماید یعنی قادر بر اینست که با قریه **اَلَا تَشَاءُ**
سگی را با میوه و خردی **وَلَا يَجْعَلُ** و اگر چه اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای آفریدن آن
وَلَا يَشَاءُ **اَلَا تَشَاءُ** و اگر چه با یکدیگر مکرر از ایشان **خَلِقُوا** چیزی را از طیب و صلب و غیر آن که
بدان آفریده باشند **اَلَا تَشَاءُ** نتوانند و بپایان آید یعنی باز نتوانند مستند آن چیزی را
مِنَهُ اینک هم مشرکان آن بود که بتانرا بصل و بوی خوش می اندودند و درهای خانه بر او
می بستند مکان از و را نداشتند و آنرا میخوردند و بعد از آن در و زکات و طیب و عسل بر آن میپاشیدند
نمودی خدای میگرداند که خدایان ما آنها را بخورد و اند حق تعالی از ضعیف و مجرب ایشان خبر داده که آنها

که بر او آفریده اند ممکن قادر و نه بود و مع آن **اَلَا تَشَاءُ** که در و نیست که در و نیست که در و نیست
که قادر است و هیچ مخلوقات و مقدرات و اشیاء و موجودات صورتها را که عاجز و ناتوان و ناتوان
و غیر غایت حق قادر بر اینست و بر طبق گفته این آیه بدان که خوانند و میگویند که در و نیست که در و نیست
بر آن بدیده اند که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست
سنت و عاجز است و چون **اَلَا تَشَاءُ** یعنی ممکن که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست
و ضعیف طلب کرده شد یعنی بت در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست
که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست
و نیز که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست
سزای تعظیم و است یا و از آنکه خوانند و میگویند که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست
لایق او باشد چه اگر او را شناختند و در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست
چون بر آنکه در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست
بند و کشته که خدای تعالی عالم را پیش از او آفرید پس در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست
بیت حق تعالی این آیه فرستاد که بگوید تعظیم نکنند خدا را و این حق تعظیم است که در و نیست
و تعب را و نسبت دادند و عقابان گفته اند که هیچ آنکه اهل شرک و کفر بحق معرفت او نرسیده اند
و او را چنانچه سزاوار باشد ندانند و بجهت این بدو سزا آورده اند و نسبت حق تعظیم و تعجب
دادند اهل علم نیز بجهت بی معرفت او ندانند زیرا که حاجب درگاه او را میپوشانند به عیال که میپوشانند
حوالی با رک و کبر و ادا نمیکند و در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست
که **اَلَا تَشَاءُ** حق تعالی و در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست
میان او و ماسوائ او هیچ نوع نسبی نیست تا بطریق معرفتی شروع نتواند کرد و معرفتی بی
مناسب از قبیل **اَلَا تَشَاءُ** مالتقارب و رب الارباب چه نسبت خاک را با حضرت پاک و بکنیه
تکبر و فی الاوابه و لا انتکروا فی ذات الله و لا تلی و اشیاء است بر این **تَقَرَّبُ** عظیمه عاجزند
از او صافش **فَرِحَ** و سرور و لذت **اَلَمْ تَكُنْ** جلالت عظمت و عظم شأنه **اِنَّ اِلَهَ** بدستی که در و نیست
لَقَوْلِي هر چه میفرماید است بر طبق **خَرِيفٌ** غایت بر هر چه میفرماید که هر چه میفرماید غایت
نتواند شد و خدا با این شما ای مشرکان عاجزان و در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست که در و نیست
کائنات بی چیه و چه ایشان را از حق تعالی نسبت میدهد و نام خدا بر ایشان میگوید **اَلَا تَشَاءُ**
خدا میگرداند که خدایان ما آنها را بخورد و اند حق تعالی از ضعیف و مجرب ایشان خبر داده که آنها

دریاچه و وقت ششم که دریاچه و وقت بدت مرا نکشید و پیکار با سون آید و ملا از سون و ملا
علیه و الله و روایت که خوف بنده و نماز با دست سجده و تقابل بر روی برگه و خوف بهای
نکوه حق تعالی گوید ای بنده من من بقی کرم تو یک سگری روی من کن که از من بگریزی نیست
عطا گوید خنوع در نماز آن باشد که در نماز بجای خود بازی نکند و بنده را باز نکند و در حق
در و نکند و انگشتان را بر پیش شکند و دست را کند که در سجده ای سر بر آید که نماز نکند و دست
بجای خود فرو برد و آید و فرمود که دل این مرد خاشع بودی اعطای وی نیز با خنوع بودی
ایود و عطا وی دستش را علیه از سجده اصلی الله علیه و الله و رایت کرده که هر یکی از شما که روی شما
آرد پس بایست که بسک بنزد سجده و غیره بازی نکند حسن بصری سر بر آید که جنبه و سجده
بازی سگرم و در خنوع نماز سگرم و با حق العین و جنت من کردن حسن گفت به قول شما
که سگرم از خدای طلب خود احق سگرم بود بازی سگرم و سگرم که که شمع نماز خاص
و عطا گوید نماز را نماز برای شما بنزد سجده و خوف عتاب است که اسرائیلین علی
صلوات الله علیه فرمود که هر سگرم از نماز بهجت است از آن فرج و طبع ثواب میگرم و بایست
ترا از اهل عبادت و بر سگرم با غیره این بر سگرم تو کردم و بنزد سجده اهل ایمان میفرماید که
وَالَّذِينَ هُمْ مؤمنان آن است که ایشان **عَنِ الْفَقْرِ** از فقر محروم و بی نیاز است
از کثرت و فقر و اعیان و افعال **مُغْرَضُونَ** اعراض کنند که در وی کردارند که از
این عیاس میروست که گفتی لغو را بیاد کرد و آید و نزد حسن بصری سر بر آید بقیه جمع سخاوت
و این در وقت قول این عیاس و اعلی است و از ابو عبد الله علیه السلام نقل است که اعراض از لغو
که شخصی از روی ایمان امری را بطریق بر تو نیست دهد و چیزی که در تو باشد بر تو بند و تو خدا
و حق تعالی را بگوید و اوقات تکلیف و از او اعراض و خنوع و خنوعی گفته که هر چه برای خدا
بست حسرت و آنچه از خدای باز دارد سبب است و آنچه بند و آن خطی باشد حسرت و آنچه از
خدای بنده لغو است و حقیقت آنست که لغو هر چه نیست که هیچ کار ندارد و فایده بر آن مترتب نشود
از احوال و افعال چنانچه و اذل مذکور شد **وَالَّذِينَ هُمْ** و آنست که ایمان از کفر
فَاعْلَوْهُ سر کردند و هند کنند و کفر و مغر و **وَالَّذِينَ هُمْ** و آنست که ایمان از کفر
سر فرج بای خود **بِأَعْلَافِطْلُونَ** کلاه آید و آنست که هیچ خطا نمایند که منم کنند که آن
اینها میراث و مجامعت و جوارحت **أَعْلَى** از **أَوْجِهِهِمْ** مکرر بدان مکرر و خود **وَالَّذِينَ هُمْ**
أَيَّانَهُمْ یا بر آنکه مالک شد و است ایشان را و استیای ایشان یعنی کثرتان **وَأَرْبَعَةٌ** پس بدو

که ایشان که اقدام نمایند که از وجبات و کثرتان خود **عَنِ الْكُلُوبِ** ملامت کرد
شد و الله سگرم که امر عرضی که آن حیض است و نفاس و روزه و احرام و احکام و غیر آن از
مردمن مواج شرعیه **عَنِ الْبُخْلِ** پس هر که بخوبی برای میباشند **وَالَّذِينَ هُمْ**
زنان و کثرتان خود **فَأُولَئِكَ** پس آنکه و جویند که **هَمَّ الْعَادُونَ** ایشان در گذرند و در گذرند
از حال و بحرام و استغناء و ایشان بر ایم نیز از آن که دهند و از حد شرع بیرون و شکند
وَالَّذِينَ هُمْ و آنست که ایشان **لَا يَأْتِيهِمْ** مرا امتیای خود را یعنی آنچه ایشان از ایمان است
باشند از امانات و دایم و شهادت حلق با آنچه امانات حق است چون نماز و روزه و غسل
جنابت و امثال آن **وَعَمِلُوا بِهِمْ** و مریدهای خود را که با حق بنده از آن دور
عقود **الْعُلُوفُ** و عایت کنند که یعنی که داشت آن میکنند و شبه نیست در وجوب و
نمودن جمیع صواب امانات و عیون **وَالَّذِينَ هُمْ** و آنست که ایشان **عَنِ الْكُلُوبِ** بر
نمازهای خود **بِأَعْلَافِطْلُونَ** عافیت میکنند یعنی بدان مداومت خود و بشرط و آداب
و از آن آن و اوقات او میگذرد و محافظت غیر شرع است پس میگوید تکرار باشد **وَالَّذِينَ هُمْ**
آن گروه مؤمنان که جامع این شش صفتند و ذکر ایشان کرده شد **هَمَّ الْوَارِثُونَ** ایشان
میراث بر ندانند یعنی سزاوارند که میراث برند و از آن اطلاق کنند بر غیر ایشان
پس در بیان آنچه امر میراث بر ند میفرماید که **الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ** آنانکه از وی
استحقاق میراث بر ند دارند و سزاوارند که برین جای میراث است هم جوارح استحقاق دارند
میراث میراث نیست و گویند میراث آنست که ایشان از منازل اهل و فرج و اوج میراث گیرند چنانکه
در حدیث بشیر علی علیه و الله آمده که هیچ کس از شما نباشد که او را دو منزله باشد یکی در بهشت
و دیگری در بهشت پس اگر غیره در بهشت و از وی میراث عیال اهل بهشت منزل او را عیال گیرند
در دو منزله چنان و در زاد الحیر او را که بهشت را در نظر نگذار و آردند و مقامهای ایشان از آنکه اگر آید
آورد روی نماز ایشان سدی با ایشان نما بند و در شاهد ایشان از اهل بهشت و هند تا حیرت
ایشان زیاد و کرد **هَمَّ** ایشان که دارقان نزد و سزد **بِأَعْلَافِطْلُونَ** و آنست که ایشان از حیرت
حاند که از آنکه هر کس از آن موضع با کرمت بیرون نیاید و در روایت آمده که حق تعالی فرمود
پنا کرد و خشت حلال و خشت منزه و خذلان آن خشت بر بجای کل بهشت از فرهاد و غوا که از پناه
و راجحین حلیه داد و آنجا عرض فرمود و حیرت بیان آنست جنت منم برای اهل ایمان استیای ایشان
منم در بهشت و نیز برای ایشان فرمود که **وَلَا تَحْزَنْتُمْ** و آنست که ایشان

و اگر بعضی چندان چگونگی از جنس و شریعت و **و لایحه الله** و اگر خدای خواست که رسول فرستد چنانچه
آدم از آن **میلک** هر یک نه مرد و فرستادی و فرستادی **ما خیرنا بعدا** خشنید بر که آدمی
رسول خود را از آن بود و خدای آوردن انجانب پرونده کاخ خود **فی ابواب الاولین** و میان
بدان سال که نخست بود و آدم و ابان آن خود شنید و نام که نوح پیغمبر خدایست و یاسان او در میان
ایشان مدتی مدتی گذشت و بدو و فرستاده و بدو که از اولاد آدم پیغمبری بود و وی را مدت خدا را بد
کرد نه عتوان **ان هو** نیست نوح علیه السلام **الاول** به **رحمة** مکرری یا مباح دیوانگی
چه اگر چنین در اشقی داشت که بشو قابلیت رسالت نواره و با آنکه این کلمات نقل یافته است از او
صادر رفتی **و ترصوا** به پس از انظار بریده و چشم در برید باو **حق حیات** تا هکلی که
از زمان یعنی هر یک که اندک و نقلی برید و از وی بهیچ از انجمن خویش باز آید و نیزه این صفات
کند و بی کاخ خود برید و چون نوح از اینان ایشان تا آمدند بطریق مناجات **قال رب**
گفت ای پروردگار من **انصرنی** یارنده و مرا و انتقام مرا از ایشان بکن یا خدا که کن ایشان را
یا کذابت بسبب آنچه مرا کذب کردند **فا و حینا الله** پس و چون بوی نوح علیه السلام
ان اسمع الله بگویم از کتبی را **یا عینا** بخدا داشت ما بعضی معاشرت تو کنیم یا خدا
در سخاقت آن یا مفسدی آن را بر تو با و نشانده مانده که یک چشمهای خود حفظ چیزی نمایند
و حینا و ما را و تعلیم ما بعضی از امر غایب که چگونه شازی **فا و احنا** پس چون بیاید
تسره درمان بپوشانند یا نزل عذاب ما بر ایشان **فا و التور** و پیوسته شود و بعضی وقتی
که زن مردان نزد ایشان آتش آوای بپایند و مرد بیت که و بی نوح آمد که کتبی را بطریق سینه مرغ
بیان و چون با نوح تمام کرد خطاب رسید که چون آب از ستور بپوشد بر کتبی بنشین و کسان خود را
و آنگاه در نوح بنشینای این و عده انگار بپوشید تا آنکه روزی زن او نان بیخت و ستور را کتبی
بود و نقلی از آن بر بپوشید و بی بپایند و ستور را از آن خبر داد نوح ابتیاع خود را بجمع کرده
در کتبی نشستند و موضع ستور و بپوشید کوفه بود انجانب راست نژادیک باب کند و نوح کتبی را
در وسط صید ساخته بود و باد زبید و ده و ده از و لا به شام است و یاد رهند و بر هر نقد بر میزند
که چون آب از ستور بپوشید **فانزلهمنا** پس و در آورد کتبی **من تحت جبین** از هر
صفت انجمنان که جفت بگردید **انکین** و و با بعضی نری و ما را و در و روایت آمده که نوح و
کتبی در میان و در سکر آنها که میزاید و بیضه می خند **فا نزلت** و دیگر و کتبی و انجمنان کسان خود
از اهلیت و منشان **ان من سبق** سگ از آن که پیشی گرفته است **عليه الف الف** بر او

کند از عذاب انما الکسان و نوحه گفت و عذاب او آن ذات نوح بود که با وجود آنکه مشاغل و
ظاهر و میگرد از نوح و بوی نیکو بود **و لا عا طین** و خطاب سخن با من و با کردن
الذین خلوا در باب ایات آنها که ستر کرده اند بر کتبی و شریک **انهم مع قوت** بدستی که
ایشان عتوه شد که اندک بلا شک و شبیه عتوه شریک و طغیان و عصیان **فا و التور** و بعضی
وقت خود عذاب راست شد و با نزل و بر وجه استوری نشست با نوح **و من معک** و هر یک
علي الذین بر کتبی کتبی **فما یلککم الله** پس بگوی که هر ستایش و سپاس خود را بر است
حق جلالت و عظم نژاد و عظم شان و لا اله غیره **الذین خلوا** که نبیات و امارا **سبح التور**
الظالمین از عتوی کرده ستمکاران یعنی مشرکان و کافر و بدکاران **و علی** و بگوی ای نوح در وقت
کتبی نشست **رب انصرنی** ای پروردگار من فرود آر مرا **سترا کبارک** خیر یا برکت
در کتبی یاد و زمین پس از بیرون آمدن از کتبی که سلامه و نجات مؤمنان باشد و بگوی که
که فرود آر مرا یعنی که کتبی و اختیار یا برکت باشد و مقابل بر آنت که معنی برکت در کتبی است
یعنی نزد تعالیم و از ایشان پیوسته و در حقیقت **فما یلککم الله** و حتمیم خوانند یعنی فرود آر مرا
فرود آورده **و انت خیر لیرت** و تو خیرترین فرود آرنده کاف و دشمنان مبارک که چه کتبی
تا در نیست که غیر خود را از آفات و بلیات و حوادث و عاهات متزلزل و نگه دار و کتبی بجمع ما
بیشتر سکر تو که دفع جمیع بلیاتی و مرا از نقص و بجز ساجده ای و انحراف است که نوح در وقت نوح
و خروج این دعا فرمود سلی از این عطا ائیل میکند که متزلزل مبارک است و کتبی که داد از هو انجمن
نفسانی و وسوس شیطان این باشند و آثار قرب از حال قدس بدان نازل باشد چه هر یک
پیش از این و حال پیشتر باشد برکت آن ستور از هر منازل اخرو و نیزه از این بصری مردیست که در
سینه یا نوح پیش از هفت کس از اهلی ایمان بود و نیزه بعضی دیگر هستند از نوح و باقی داماد
طوفان عتوه خورده و با نوح و نوح پیوسته **ای فی ذلک** بدستی که در قصه نوح و نوحه با
قوم او وقت **لا یاب** هر یک نه نشان است سراج صبر را که با باد این نام و نوح کتبی بخارا از سوا
ضلالت شیاطین در پای هدایت رساننده **وان کنا** و بدستی که بدویم **ما یلککم الله** هر یک
دسانند که بالای عظیم و عذاب اتم بدویم نوح یا انجمنان کتبی که هر یک از اینان از آن حال
حصه آنان و سگ از این بر اهل عالم ظاهر کرده و یا انجمنان کتبی که نوح بدویم نوح و نوحه و
نژاد که تا معلوم شود که کدام می شود و کدام پس وی او می نماید **فما یلککم الله** پس بگوی که
بقوله **من بعد یوم** از پس قوم نوح **فما یلککم الله** که و بدستی که قوم عا د یا شود

خداوند عظیم یعنی خداوند که قیامت را در آن روز برپا دارد و دیگران را که در آن روز با او
کنند که آنست و معاد آن و هیچ وجه از آن باقی نیستند **هَذَا الْقَدْ** تا تافعی که یکبار **هَذَا**
مستحقان ایشان را با **الْعَذَابِ** عذاب یعنی قتل و زجر و یا جوع و تشنگی که بر ایشان در عاقر و یا رخسار یا
تخت یکبار کند پس ملائکه از جانب خدا را ایشان گویند **إِنْ هُمْ إِلَّا نَفْسٌ نَقِصَتْ** و آنچه شد تا آنکه گوشت
سگ و مردار و استخوان سوخته را میخورند **وَأَنْتُمْ تَبْهَتُونَ** و شما را ایشان جز باور دارند و باور ندارند
استغفار کنند پس ملائکه از جانب خدا را ایشان گویند **إِنْ هُمْ إِلَّا نَفْسٌ نَقِصَتْ** و آنچه شد تا آنکه گوشت
سگ و مردار و استخوان سوخته را میخورند **وَأَنْتُمْ تَبْهَتُونَ** و شما را ایشان جز باور دارند و باور ندارند
روزی میادید **إِنْ هُمْ إِلَّا نَفْسٌ نَقِصَتْ** و آنچه شد تا آنکه گوشت سگ و مردار و استخوان سوخته را میخورند
طرف ماضیه و معونه و شفا میخورند و سید یا الهما سوختن خواهد شد **فَكَذَّبْتَ** تا ایات بدست
بود آیه ای من یعنی قرآن که در همه وقت **شَقِی عَمَلُکَ** خوانند و میشنوند **فَکَذَّبْتَ** تا ایات بدست
پس بودید که برایشان میخواند **تَنْکُصُونَ** باز میگشتید بطریق قیامت را دانست که امرش میگوید
از طاع قرآن و از مطیعین و عمل با آن و از حق بیاطل بیخبر میگوید **تَنْکُصُونَ** و طاعی و کاطع
دفع کنند و بودند و بر مردمان غریب میگردید بر ایشان **یَا جِبر** میگوید که الهام که امر و هیچ
کس بر معادله نتواند کرد و بجهت آن بر محمد مردمان تعظیمی نموند و مردم و کرم قبل ازین امر هیچ
بدست جهته شریعت میگذشت یا سبک و یا لغو و بدست الهام جبرم و لغو و معجزه و ایشان که اولیان خود
و قیام شان در کائنات و معنی دان و تواند بود که خبری باجم بر آن باشد با اعتبار آیات که مذکور شد
است که از نمایندگان بودند برقران **سَاحِرًا** دجال که بدگر قرآن و بطعن در آن حدیث کنند که آن
بودند و شب و روز و ایات آمد که ایشان را در جوارحی شمشیر و زبان با شمشیر میگویند و اکثر
افسان ایشان را که قرآن بود و طعن در آن و آنرا که بهر زمان سخن میگویند و دفع اساطیر اولیان
و حق تعالی علیه و آله را سب میگویند **فَقُرُونٌ** اعراض میگویند از قرآن و یا از خبری بر زبان
و یا هدایت و گویند در شان قرآن و حق تعالی علیه و آله یعنی استناد شعر و شعر و افسان ایشان بر آن
میگویند و بهر سحر و ساحر و ساحر و ساحر میگویند چو سته او را و ستم میگویند پس از خطاب بعبیت
الغایت کرده و میفرماید که **أَفَلَمْ يَنْتَهِ لَعْنَتُهُ** آیا پس نماند که در آن و قرآن یا با حق تعالی و وضع بعضی
تا بداند که این کلام حق است **أَمْ جَاءَهُمْ** یا آید به ایشان از کتاب و وصول **مَالِ الْآيَاتِ**
آیه میآید و بود **أَمْ جَاءَهُمْ** یا آید به ایشان تا بعد از آنکه در آن خبر کتاب خبر نماند
یعنی با هم چنانکه خود و ابراهیم علیه السلام بعد از آن ایشان فرستادیم خبر خود را نیز برای ایشان
بعوضی که از آن خبر و بر آن خبر که آید سابق ایشان از آن عذاب فرستادیم و بودم ایشان

آن آید و بعد از آن خبر و بر آن خبر که آید سابق ایشان از آن عذاب فرستادیم و بودم ایشان
و بعد از آن خبر و بر آن خبر که آید سابق ایشان از آن عذاب فرستادیم و بودم ایشان
وَسَوْفَ نَسْتَفْتِيهِمْ و بعد از آن خبر و بر آن خبر که آید سابق ایشان از آن عذاب فرستادیم و بودم ایشان
عقل و علم با عدم تعقل و غیر آن از صفات انبیا **فَقَسَمُ لَهُ** پس تا ایشان را و را میگویند **وَأَنْتُمْ**
کنند که آن باشند و در عری بنی سبیه عدم معرفت با و یا باحوال او یعنی که حضرت خیر با این عوا
شناسند بودند تا آنکه را و کنند و گویند ما حقیقت ذات او را نمیدانیم و احوال او را نمیشناسیم **أَمْ**
يَقُولُونَ یا انبیا میگویند **يَا بَعْضُهُمْ** یا او سید و پادشاه یعنی محبت و محبت او اعتباری ندارد
با آنکه میباشند که در عقل ارجح و اقلین از هر است **بَلْ** چنانست که ایشان میکنند بلکه **جَلَدُ**
آمد ایشان **يَا بَعْضُهُمْ** بدین دست یعنی اسلام با بعضی است که قرآنت **وَأَنْتُمْ** و بشنای ایشان
فَقَسَمُ لَهُ و اگر تابع شدی و از وای ایشان را باینکه آیه معجزه و واقع بودند و بسبب قریب و دین
الامیر و انان وجود ایشان را میگویند چنانکه زعم میگویند **لَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا** و از ایشان هر که
تبار شدی و تا چنانکه حق آسمان و زمین **وَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا** و از ایشان هر که
و حق و انان چنانکه دایم هر چه توکان چنانکه **لَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا** و از ایشان هر که
و حق اسلام است و بعضی آنکه اگر اسلام متابعت کردی و از وای اهل شرک را بعضی شکر ستیاب شد
حق تو بجهت قریب غضب و عذاب قیامت ظاهر ساختی و هر آسمان و زمین و اهالی آنها را از ذکر ی
و غره قتاد و مراد حق حق سبحانه است یعنی اگر بر وی حق تعالی از وای که از آنرا یا نبویه که
غرموی یا آنچه موافق احوال کنایه است از شرک و معاصی از انانیت خارج بودی یعنی خدای بودی
بلکه شیطان بودی پس تا در نبوی بر آسمانها و زمینها و هر بیتا و هر بیتا و هر بیتا که حق تعالی
های ایشان کرد **بَلْ أَتَيْنَاهُمْ** بلکه دایم بدیشان **بَلْ كَرِهَ اللَّهُ** کای که و عطا و پند ایشان
و تا در بدعت و وصیت شرف ایشان و دانست که ذکر ی که نمیکرد و بودند بقول خود که **لَقَدْ كَذَّبَ**
عندنا و ذکر این آیه که **لَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا** و از ایشان هر که
خود را از آنچه سبب بزرگی دنیا و آخرت ایشان است و از ذکر ی که در حق است و بودند **مُعْجِزُونَ**
دوی کرده اند که **أَمْ تَنْتَظِرُونَ** یا آیت تو بجهت احوال ایشان برای رسالت **حَقِيقَةً** مژدی
تا سبب طبع خود و مال ایشان تمام دادند بر رسالت و بصیبت مرده دادن بر ایشان شاق و گران آید و
بقول انفعی نکند **فَخَرَجَ مِنْ رَبِّكَ** پس نزد پروردگار تو که روزی دنیا یا تو را بجهت **تَقِيَمُ**

امروزه و این دعا که اگر در حال حیات او باشد وی در میان ایشان نباشد **وَاتَّ** ویدرسق که ما
خداوندیم **عَلَى أَنْ تُبَيِّنَ** بر آنکه هر چه بگویم بگویم و بعد از این دعا که در وقت دعا
تَقْرَأُونَ هرگز نه خوانم اما بخیر می که هر چه بگویم بگویم و بعد از این دعا که در وقت دعا
خواندند و در این دعا که ما را می که تو در میان ایشان باشی خطاب بر ایشان نازل خواهد شد و حق
در حق عالمیانی بعد از آن که هر چه بگویم بگویم و بعد از این دعا که در وقت دعا
دفع کن بجهنمی که در جبهه جهنم است **هِيَ أَحْسَنُ** آن بگویم که **الْجَنَّةُ** جهنم بدو را می
عزیز است از کفار و منافقان و در مقابل آن کاهی که موجب خفت وین شود پس بگویم و رحمت از سر گشت
مهرمان و در گذر یاد و در کن جل سنان از ایشان هیچ خود یار از او مردم را از معاصی بازمی راند و خطا
یاد و نیکو بشی که هر چه بگویم بگویم و بعد از این دعا که در وقت دعا
و شتر جل ایشان را آن دفع تا بعد از این و در حق کفار میگویند که **تَحَنُّنُ** آنکه میگویند که ما را
تریم با حق و صفت میکند آنرا از شر و بیا ما را از آنجا از آنجا و شتر کفار را با ما و کفار که ما را از آنجا
خواهیم داد **وَقُلْ** و بگویم هر چه بگویم و در حق کفار میگویند که **رَبِّ اعْوِذْ بِكَ مِنْ هَٰذِهِ الشَّيْطَانِ** ای
پرو خداوند من و تو و در میان او و من و دیوان سرکش که هر چه بگویم بگویم و در حق کفار که این دعا را بخواند
بسیار است و بیا میگویند که **وَأَعُوْذُ بِكَ رَبِّ** و بیا و بگویم هر چه بگویم و در حق کفار که این دعا را بخواند
يَحْصُرُ و بیا و در میان او و من و دیوان سرکش که هر چه بگویم بگویم و در حق کفار که این دعا را بخواند
کند و یاد و در وقت غم از آن زمان تلاوت مرا و سوره دهد و در حق کفار که این دعا را بخواند
شیاطین و در این دعا که در دست بگیری و بیا و در میان او و من و دیوان سرکش که هر چه بگویم بگویم و در حق کفار که این دعا را بخواند
این غایت قصه و صفت و آنچه واقع شده و بیا و در میان او و من و دیوان سرکش که هر چه بگویم بگویم و در حق کفار که این دعا را بخواند
و بیا و در میان او و من و دیوان سرکش که هر چه بگویم بگویم و در حق کفار که این دعا را بخواند
کند و بیا و در میان او و من و دیوان سرکش که هر چه بگویم بگویم و در حق کفار که این دعا را بخواند
رَبِّ انْجِبْ ای پروردگار من باز گردان مرا به دنیا تا تلاوت بگیری که کرده ام بگویم تعالی یا
از میان آن بر آن که کفار و منافقان و در حق کفار که این دعا را بخواند
و اعوان او یعنی او را بگویم و بیا و در میان او و من و دیوان سرکش که هر چه بگویم بگویم و در حق کفار که این دعا را بخواند
کرد این دعا را **أَعُوْذُ بِكَ** شاید بگویم که این دعا را بخواند و بیا و در میان او و من و دیوان سرکش که هر چه بگویم بگویم و در حق کفار که این دعا را بخواند
از ایمان و عمل صالح یعنی ایمان آوریم و در طاعت و عبادت اقدام نمائیم و آنچه را که از شما ایمان خود
در راه خدا صرف نمائیم **سَلَامٌ** حاشا که باز کرده **أَمَّا** بدو سق که **رَبِّ ارْجِعُونِي** تا آخر

كَلِمَةٍ سخن است که بواسطه قریب حضرت و نداشت **عَلَى أَنْ تُبَيِّنَ** بر آنکه هر چه بگویم بگویم و بعد از این دعا که در وقت دعا
خواندند و در این دعا که ما را می که تو در میان ایشان باشی خطاب بر ایشان نازل خواهد شد و حق
در حق عالمیانی بعد از آن که هر چه بگویم بگویم و بعد از این دعا که در وقت دعا
دفع کن بجهنمی که در جبهه جهنم است **هِيَ أَحْسَنُ** آن بگویم که **الْجَنَّةُ** جهنم بدو را می
عزیز است از کفار و منافقان و در مقابل آن کاهی که موجب خفت وین شود پس بگویم و رحمت از سر گشت
مهرمان و در گذر یاد و در کن جل سنان از ایشان هیچ خود یار از او مردم را از معاصی بازمی راند و خطا
یاد و نیکو بشی که هر چه بگویم بگویم و بعد از این دعا که در وقت دعا
و شتر جل ایشان را آن دفع تا بعد از این و در حق کفار میگویند که **تَحَنُّنُ** آنکه میگویند که ما را
تریم با حق و صفت میکند آنرا از شر و بیا ما را از آنجا از آنجا و شتر کفار را با ما و کفار که ما را از آنجا
خواهیم داد **وَقُلْ** و بگویم هر چه بگویم و در حق کفار میگویند که **رَبِّ اعْوِذْ بِكَ مِنْ هَٰذِهِ الشَّيْطَانِ** ای
پرو خداوند من و تو و در میان او و من و دیوان سرکش که هر چه بگویم بگویم و در حق کفار که این دعا را بخواند
بسیار است و بیا میگویند که **وَأَعُوْذُ بِكَ رَبِّ** و بیا و بگویم هر چه بگویم و در حق کفار که این دعا را بخواند
يَحْصُرُ و بیا و در میان او و من و دیوان سرکش که هر چه بگویم بگویم و در حق کفار که این دعا را بخواند
کند و یاد و در وقت غم از آن زمان تلاوت مرا و سوره دهد و در حق کفار که این دعا را بخواند
شیاطین و در این دعا که در دست بگیری و بیا و در میان او و من و دیوان سرکش که هر چه بگویم بگویم و در حق کفار که این دعا را بخواند
این غایت قصه و صفت و آنچه واقع شده و بیا و در میان او و من و دیوان سرکش که هر چه بگویم بگویم و در حق کفار که این دعا را بخواند
و بیا و در میان او و من و دیوان سرکش که هر چه بگویم بگویم و در حق کفار که این دعا را بخواند
کند و بیا و در میان او و من و دیوان سرکش که هر چه بگویم بگویم و در حق کفار که این دعا را بخواند
رَبِّ انْجِبْ ای پروردگار من باز گردان مرا به دنیا تا تلاوت بگیری که کرده ام بگویم تعالی یا
از میان آن بر آن که کفار و منافقان و در حق کفار که این دعا را بخواند
و اعوان او یعنی او را بگویم و بیا و در میان او و من و دیوان سرکش که هر چه بگویم بگویم و در حق کفار که این دعا را بخواند
کرد این دعا را **أَعُوْذُ بِكَ** شاید بگویم که این دعا را بخواند و بیا و در میان او و من و دیوان سرکش که هر چه بگویم بگویم و در حق کفار که این دعا را بخواند
از ایمان و عمل صالح یعنی ایمان آوریم و در طاعت و عبادت اقدام نمائیم و آنچه را که از شما ایمان خود
در راه خدا صرف نمائیم **سَلَامٌ** حاشا که باز کرده **أَمَّا** بدو سق که **رَبِّ ارْجِعُونِي** تا آخر

بسیار و پوی داد و ستاد آن خدایا را با یوسف آن فروخته و در زمان حکومت او عیالی عظیم و
از اخذ ویت در حق دین و بیعتی علی الله علیه و آله و آله را می آید و چند بیت کثرت و حق تعالی مژمونه که
قَوْلًا يَجْعَلُهَا چرا که آنکه که در تفسیر و این سخن باطنی و غیره واقع **بِأَعْيُنِ الْمُؤْمِنِينَ**
کان بود یعنی چرا در وقت شنیدن این آیه که آن بزرگواران کرده و **وَالْمُؤْمِنَاتِ** و زنان
ایمان آورده **بِأَعْيُنِهِمْ** بنفیسای یعنی هم دینان خلیف **خَيْرًا** نیکی را چنانچه بنفیسای
برند یعنی با بصیرت که مؤمنان بعد از اسحاق این دروغ کا مایه برنده ی بصیران **وَقَالُوا**
و گفتند که **هَذَا الْكُذْبُ** این دروغی روشن است هم چنانکه مردم متیقن که بحکم
مطلوع باشد آنرا گوید چه حق تعالی ازواج سحر را نگاه داشته انشقاق این حالها چهره تعظیم ایشان
و نیز گفتند که **لَوْلَا مَا عَلَيْنَا** چرا اینها و در وقت برین سخن **يَا دِينَهُ سَمِعْنَا** چرا که او
که کوهی بعد بر آنچه قارف میکند ایشان بران **قَوْلُهُ يَسْمَعُونَ** پس اکنون که بنا ده
که او را چنانکه **وَأُولَئِكَ عِندَ اللَّهِ** پس آن کرده و نزد خدای یعنی بحکم **وَأُولَئِكَ يَوْمَئِذٍ**
ایشان دروغ گویند و ظاهر و باطن چه اگر او آورده و در ظاهر و حکم کار و نبوده ندی
زیرا که این صورت بر ازواج انبیا است و چون کوه را می آورند در ظاهر و کذب و در باطن
وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و اگر نه فضل و کرم خدای بودی بر شما **وَبِحَسْبِ** و بهر باطن و کثرت
فِي الدُّنْيَا در دنیا یابون توبه **وَالْآخِرَةِ** و در آخرت یعنی و مغفرت **لَتَنْصَحُنَّ** مرا بیدرید
شما را **فَمَا تَنْصَحُنَّ بِهِ** و آنچه می که خوض کرده و دان از دروغ **عَذَابَ عَظِيمٍ**
عذاب بزرگ که قذف و ملامت مردم در عتب آن حقیر بودی پس شما را از ان عذاب رسیدی
إِذْ تَلْقَوْنَهُ و وقتی که فرار کنید از سخن را **يَا نَبِيَّكُمْ** بزرگوارای خود که بعضی از بعضی
ی پرسیدند یعنی اخذان میکردید از یکدیگر می رسیدن اذان **وَقَوْلُونِ يَا نَبِيَّكُمْ** و میگفتند
بدانهای خود **يَا نَبِيَّكُمْ** که بدان علم داشتند یعنی آن سخن را از وی چهل
ی گفتند و اصل علم بان نداشتند **وَتَحْسَبُونَهُ** و می پنداشتید آن بزرگوارای می گفتند
هَئِذَا هِيَ همین و آنسان که هیچ عتوبی مرتب نشود **وَهُوَ** که حال آنکه آن سخن **عِندَ اللَّهِ**
نزد خدای **عَظِيمٍ** بزرگست و عتوبت بسیار و آن مرتب چه این سخن موجب عیب و عار و
و استغنا است بجنب توبت حاصل آید آنست که شایسته اسم شده آید که موجب عذاب عظیم
اول آنکه بالسنه دوم بکتاب آن بدون عتق سم استصفا چنانکه حکم آوی تعلق گرفته بعظم
و بعضی تقاسیم مذکور است که مادر ایتوب که در وجه ایتوب انصاری بود با و کثرت که محقق که

مردمان در حق دین و بیعتی علی الله علیه و آله و آله را می آید و چند بیت کثرت و حق تعالی مژمونه که
عظیم است توشیحیت بین این سخن و بیعتی ایتوب که لا اله الا الله ایتوب گفت و الله که در حق بیعتی
کثرت پس نسبت به غیر این عمل کی دو آورده بلکه این سخن افک و پست است و حق تعالی فرمود
وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و چرا که آنکه که شنودید این سخن باطنی و غیره واقع را از وی
و آنکه و غیبه گفتند **مَا يَكُونُ لَنَا بِأَعْيُنِهِمْ** یعنی شتر و مار و سگ **أَنْ نَكْفُرَ بِهِمَا** آنکه
سخن گویم با این گفتار **وَسَمِعْنَا نَكْفُرَ** پاک ترای خدا و خدا را انکه در حکم محترم غیر تو قبح توان کرد
هَذَا أَهْتَاتٌ عَظِيمَةٌ این کلام اختراعت بزرگ و پست است عظیم و در و عتوبت بی نهایت
يَعِظُكُمْ اللَّهُ پند میدهد شما را خدای **أَنْ تَعْبُدُوا** و آنکه با و گوید **بِشَيْءٍ أَنْبَا**
مثل این سخن را هر که می مادام که زند و پاشید **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** اگر صبر کردید
چه ایمان مانع است از طعن در باره شما ایان خصوصاً اتهامات مؤمنان **وَيَسْتَبِشِرُ اللَّهُ** و بیاید
بیکند خدای **لَكُمْ** لایان برای شما آیتانی که دلالت دارند بر احکام شریعت و عیان آداب
تا پند گیرید و از طریق او خبر شنوید **وَاللَّهُ عَظِيمٌ** و خدای دانست و جمیع احوال که از
جمله آن علم اوست **حَكِيمٌ** حکم کننده در کتاب بر یادگان پس خوبتر کتب کند و حق انبیا
و انبیا ازواج ایشان را از انوش خود و بکار آورده بعد از ان خود و قافان میکند که **إِنْ الْإِنْسَانُ**
يَجِدُونَ آنکه دوست دارند **أَنْ تَشِيعَ الْفِتْنَةُ** آنکه قاش کرده و خصلت ناشایست که
آن زناست و انواع قبیح **فِي الَّذِينَ آمَنُوا** و نشان آنکه ایمان آورده اند و انوار زمان گیرند
تا قاش کرده **لَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** مرایشانست عذابی دردناک **فِي الدُّنْيَا** در دنیا عذاب
و بد نای **وَالْآخِرَةِ** و در دین برای باقی و در دین **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** و خدای میدان خیر و شر را
وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید اینها را پس شما را عتوبت نماید بر آنچه بحسب ظاهر شما واقع
کرده از قذف و حق تعالی عتوبت خواهر کرد بر آنچه در ده است از دوستی قاش شدن قبیح و
فراخشی **وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ** و اگر نه فضل خدای بودی بر شما باری بر شما **وَبِحَسْبِ**
و به حساب این عتوبت دادن برای توبه **وَأَنَّ اللَّهَ وَفُوت** و آنکه خدای میرانست میره و ذمه و
با کرامتی متذوق و ظاهر کرده و روشن سازد **لَكُمْ** شما را بدست و توبه و عتوبت قافان
در کند و بعضی اگر نه فضل و رحمت خدا بودی هرگز عذاب بر شما نازل نشود و بعد از ان
نهی گفتند بیکدیگر از پیروی شیطان که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطَايَا الطَّاغُوتِ**
آنکه که گردید و آید پیروی میکند که برای شیطان را که طریق معاصی است و با دوسواس او و رذیلت

[illegible][illegible]

وینی ملا احتیاجان باید نمود و از پیش روی الله علیه و آله مراد است که چون هاد و زمین و موشی و سینه و خنجر
اهلی نبی از این جهت است که اگر کسی از آن در پیش می برد برای اهل زمین و کوبیدن سبقت عبادت است از این جهت
که با برائی تضرعی عبادت بخیران بود و اندک کلمه معقله که به حق خلیل و درود اسمعیل تمام شده و بیت الله
که در حق تو قرار اند و رابع خلافت و اول علیه السلام بوده و ایمان آن بر دست سلمان علیه السلام افتاد و سجده
مدینه و سید و قیام که عبادت هر دو باشد از آن جهت است که الله و توبه یعنی بر او سبقت انبیاست بخلاف
از شاهی بر این سبقت در نفس خود از ارض بن مالک و برید و ولایت کرد و زوی رسول الله علیه و آله
این آیه یعنی ای مردی که گفت با رسول الله این خانه ای معظم و سرافرازی منم کدام است فرمود خانه ای
انبیا ابودردا گفت یا رسول الله علی و فاطمه از انچه است فرمود نعم من انما انما اوی خانه علی و فاطمه
از فاضل ترین آنهاست و آیه تعظیم می آید این است و ازین روایت واضح می آید که تعظیم و تعظیم علی و فاطمه
ای مطالب علی و فاطمه از کلام آن توحید و خلاصه رسول پس چگونه کسی قیاس او را بر صاحب کرده و او را در
ایشان در آورده و ذکر اسم او سبقت در سبقت مذکور و در علم و نبیه و سباحت و در کلام شریفه **سُبْحَانَكَ**
سبحه و تنزه نموده و میفرماید برای خدا از هر چه شباهت ذات احدیت او نباشد و بر وایت ابن عباس که
فرموده هر چه سبقت که در حقان واقع است مراد ما از است معنی آنست که نماز گذارد و شود برای خدا **فَمَا**
و دان سبقت **بِالْعَدُوِّ وَالْأَصْلَافِ** همانند و شباهت و یعنی در اوقات صبح و شام و بعضی صبح و تنزیه
میکنند در این سبقت **بِحَالٍ** مراد آنکه از غایت استعزاف و عبادت و امتیاز امر او سبقت **لَا تُقْبَلُ**
شعور بسیار و باز عبادت ایشان را **بِحَادَّةٍ** بازگذاشتن بعضی چیزها است که از سود توابع و از
وَلَا تَبِيعُ و فروختن آن یعنی دادم و خورید و فروخت ایشان مانع نمیشود **عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ**
از یاد کردن خدای **وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ** و بسایه اشمن نماز واجب و سوره و آیتها **وَالزَّكَاةَ**
و از دادن زکوة منور و منه و منه و عقیقات گفته اند که چون بیج و شری که اعظم اشتغال در سبقت
اقتضای آن ذکر مانع نمیشود و باقی اشتغال بطریق اولی و از این جهت و این عبارت صلوات الله علیها
مرویت که اینها را آنکه چون وقت نماز در رسد ترک عبادت کنند و متوجه نماز شوند و این را
نزد خدای خلیلین از هر هاست **عِنْدَ مَوْتٍ** ترسد ایشان با وجود عبادت بملامت و استعزاف
در عبادت **يَوْمَ تَأْتِي السُّبُلُ** روزی که بگردد **فِيهِ الْغُلُوبُ** و دانزد و زده از دین یعنی از
خوف و قبح آن تحقیر و ساد هوشی شوند و از دین ابراهیم شوند و **وَلَا يَصْنَعُونَ** بگرد و در
انچه و این باز ماندن با از اطراف می نگرد تا برسد که نامه او انچه پدید می آید و این مرد آن که می
شدند سبقت **لَيْسَ بِمُحَرَّمٍ** تا حجازی دهد خدای ایشان را بسبب آن ترس **أَخْشَى مَا تَعْلَمُونَ**

نیکوترین جزای آنکه بگوید و اندک بعضی هفت عدد که شش است بر انواع نعم غریبه و **وَيُؤْتِي السُّبْحَ**
اقتضای آنست که از فضل و انوار و کرم و جود و انوار و باری باشد ایشان را برای
ایقان در خاطر ایشان بگذشت باشد **وَاللَّهُ يَرْزُقُ سُبْحَانَكَ** و خدای دوزی سید هاد و زمین
آنرا که میخواهد **يَقْبِرُ حَسَابٍ** و در حساب مراد فراخی در دوزخ است که از وی نقش گرفته شد
و در آن حساب نکند و باز یاری در دوزخ است فرماید در بعضی که بقی نعم تمام و بسیار و بدانکه از
از معشر مراد شیعی و حال مذکور در حد و اتصال صلوة نبیه است زیرا که خود وقت نماز صبح است
و اتصال جامع خیرین و عتباتین سهل سادری از حضرت نبوی علیه و آله روایت کرده که هر که
با نماز و شبانه و سجده و در قصد این که در نبویه اقدام نماید یا تعلیم کرم از کسی یا کسی را علم آموز
ثواب او ثواب بجا هادی باشد که در راه خدای تقاضی جهاد کند و هر کس که نبوی این کار در دنیا
باشد که بشکافد و کاهی دوزخ باشد که آنرا نبیه و از وجهی شبیه بر نزار پس نماز گذاردن که را نبیه
و ایشان نصیبی حاصل نکند و از زمره ایشان نباشد و اگر آنرا نبیه و در سبقت ایشان نباشد و
عاطان و سبقت از این نبیه و در این ایشان نباشد از حضرت رسالت علی علیه و آله مرویت که سجده ها را
چهار است یعنی تنها با نماز زمان هستند که فرستادن هم نشین از ایشان اند اگر ایشان را نبیه و سبقت ایشان
شمارند و اگر چه از شون و بصا و ایشان و نه و اگر حاجی داشته باشد ایشان را نبیه دهند امام
صادق علیه السلام فرمود که هر که سجده و در برای طاعت یا بهیج تر و شکی ننهد مگر که تسبیح کند برای
تا به تمام زمین و بین حضرت فرمود که هر که قرآن بخواند و با سجده خانه او حق تعالی ان برای او خا
در بهشت بناید و بین فرمود که یک نماز در سجده الحرام مقابل صد هزار دعا است و در قرآن و در بین الله
برای هر هزار نماز در سجده اعظم مقابل صد هزار نماز در سجده خیمه برابریست و چه نماز در سجده با زاری
داده و نماز و نماز در سجده خود همان یکبار است اما هر که از آنکه مراد بسبب خدا رسول است و آل
بیت اطهار را و بهیج شبیه نیست که صفات مذکور و انصرت ایشان بود و چنانکه در بعضی آمده و اگر حضرت
شاه و ولایت نبی الامر المؤمنین و امام المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام در سبب از وی هزار رکعت نماز
که از وی غیر از خلیفین و نوافل مرتبه و همچنین حضرت امام زین العابدین علی بن ابی طالب علیه السلام بگفت
صلوة اتفاق و آیتا ذکر و سجده و معرفت وجهه نبیه از نبی العابدین غیر از اینست سجده و غی
و خشیت ایشان بنیات غلبه بود چنانکه در این صیغه تعبی روایت کرده اند امیر المؤمنین علی راصلوا
الله علیه در بعضی از سواقت دردم بعضی کتب برده خلاصه فرمود که گفته بود و ساراها روی نبویه
نهاده یعنی در بنده شب آخر نماز دریم که در محراب ایستاده و نه و میسار که خود بدست گرفته و در

چیز هست که بان بکشد و بچیند ای آن کوه و آن چمن بر خاست باقی ماند و چو کوه ای آید که در
قیام غایب از طریق آن مریدان است و اگر اهل حق عقاید آن بر خاست از آنی مل کعب سر ویت که نقاری
چهارمین بعد از هجرت و در سینه بنی از آن صاحب جای گرفته و در قیام با اکثر قبایل عرب که دو ملک و شرب
بودند بر سر باری ایشان اتفاق کرده اند شب و روز بخامی می آمدند و سیر می کردند و حقیقت گفته اند که
میگفتند ما جبرائیل و قات سلاح با خود داشتند و روزگار و جود و هراس گذرانید و روزی پادشاه
کنند ایامانی بر ما و باید که خود را این و دهان بدین و بنشینیم آیات که **وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ**
آمَنُوا و عهده داد خدا آنان را که اگر وید و اند **نَحْنُ** انما **وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ** و که نگار
شایسته **لَنَجْزِيَنَّهُمْ** هر آینه البته ایشان **بِأَنَّهُمْ** و در میان کفار از عرب و عجم **كَثِيرًا**
اُخْتَلَفَ الَّذِينَ هم چنانکه خلیفه کرده اند و بعضی کفار **اُخْتَلَفَ** بعضی معاندان
یعنی هم چنانکه خلیفه کرده اند خدای آفران که بوند **بِأَنَّهُمْ** پس ایشان یعنی بی شریک
که ازین صراط بر ایشان داد بعد از هلاکت جبرائیل و تصرف کرده اند در آن چنانکه تصرف ملوک و د
مالک خود و دارند از نسل خدای تعالی و بعد از ستمانی و ظلم و جزای عرب و بلاد گری و بلاد و دم
بدیشان از زالی فرمود و امید که هیچ اعتراف مشارق و مغارب بحکم لایزال علی الذین کفر بعد از تصرف
ملازمان سده فرسخ و متابعان احکام و مطعونی و باید **وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ** و هر آینه شکن و ساکن
سازد و باقی که اند **نَحْنُ** برای مؤمنان صالح **بِأَنَّهُمْ** و این ایشان **الَّذِينَ آمَنُوا**
آن دینی که برگزیده و پسندیده است برای ایشان یعنی دین اسلام مراد است که دین را بر هر ایمان
غالب گردانید **وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ** و هر آینه بدل دهد ایشان **بِأَنَّهُمْ** و این نیز پس ایشان
از شتر و غنای **آمَنُوا** ای ایشان **يَعْبُدُونَنِي** و معانی که حق تعالی این و عهده استخوان
و **وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ** ای آنکه بر مسند مرا **الَّذِينَ آمَنُوا** **بِأَنَّهُمْ** خیر که ضایع و بن جزیرا یعنی خلافت
و حکومت و جبار ایشان از صیانت و توحید باز نه اند **وَمَنْ كَفَرَ** و هر که مرتد شود یا کفر است
و در روز **نَحْنُ** **وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ** بعد از این و عهده یعنی پس از اوست شدند آن **فَأُولَئِكَ** پس
آن کوه و مرتد یا کافر **نَحْنُ** **وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ** ایشانند فاسقون یعنی کاملان در حق حجت مرتد
شوند بعد از خروج این آیات یا کفران و در روزی با این جهت عزیمه بدانکه علی را خلافت دادیم و
بعضی بر آنند که او را است بر صاحب جبرائیل علی علیه و آله و نزد جبرائیل و دیگر عالم است و نصیب امت خیر
و این قول این قیاس است و مجاهد و **وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ** صلوات الله علیه بر این مستتر است که این آیه در حق
الپیغمبر و دو باخته و عیاشی باستان خود از حق بنی علی علیه السلام آورد و اگر این آیه را و خود و فرمود

چنان سوگند که ایشان شیعیان حادند که اهل بیت حق تعالی با ایشان این اتمام قویا بدست علی آید
که هادی این ختم و این کس شخصی است که حقیقت رسالت حق تعالی علیه و آله فرموده و که اگر باقی غایب از
دنیا سگری و هر آینه حق تعالی آنرا را گردانده تا ولایت و حکومت کند مری از عتوت من که اسم و
من باشد و کثرت او کثرت من بر یک زمین را از عدل و داد هم چنانکه پیش شده باشد از عالم وجود و
این از ابو جعفر و ابو عبد الله علیه السلام رسالت پس بنابرین در ایت سوره **الَّذِينَ آمَنُوا** و عهده
الصلوات بر خیرات و اعلی بیت اهلما و علیهم الصلوات الخ لعل جابرین عهده الله و ولایت کرده و که چون
آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم تا از شد گفتیم یا رسول الله خدا و رسول
بی شناسم و اطاعت ایشان **يَسْمَعُونَ** او **وَلِأُولَئِكَ** آمد که خدا طاعت ایشان را طاعت تو مقرر و سامعین
از جابر و اول الامر خدای مقرر و الله سبحانه از من او این ایشان علی این ای طالب علی است
و بعد از آن امام حسن آنکه امام حسین و بعد از آن علی بن الحنفی از عقب آن خدیو علی که در روز مرده
بیا فرموده و از جبرائیل چون او را بر سر اسلام من بوی رسان و بعد از آن امام صادق جعفر بن محمد و آنکه
موسی بن جعفر پس علی بن موسی النکا و محمد بن علی و بعد از آن علی بن محمد و از عقب آن حسن بن علی
و بعد از وی حسن عسکری که هم نام من است و هم کثرت حق تعالی مشارق و مغارب زمین
بدست وی بگشاید و او از شیعه خود غایب گردد و غیبت طویل که بسبب طول آن مرموزان بر امامت او
نیوت نودند و بعد از آنکه مگر خداوندی را با ایمان اعتقاد کرده باشد جابر و ولایت کند که
من گفتیم یا رسول الله و شیعه او را با و استماع باشد فرمود یا خدایا ای کرام بر سر تو فرستاده
که ایشان بپور و مستحق باشند و بپور است و اگر چه در غیبت باشد و چنانکه با عیال و متبعین
و اگر چه ابرو او نباشد باشد بعد از آن فرمود ای جابر این از مسنون سرتجارت و از هر وزن **وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ**
این دایم ایشان از اهل حق جابر گفت چون مرده مددی بر این بگشاید و من مستظرف این و عهده بود
تا که بگوید و بر امام علی بن ابی طالب این علی بن الحنفی علیهم السلام و او بمن حدیث میگرد و کار و مردم
علی از حیره و از آن بیرون آمده و بر سر د و کسو داشت چون دایم و کثرت پهلویهای من بلور و بد و
بر اعضای من دست شد و بر که عاقبت که رسولی بپوشیده بود و او شاهد و کرم گفت یا امام این بود
بن آ و روی من خود گفت او بر گردید گفت خدایا رسول الله و رب الکبری عیالی که به این خدایان
رسول خدا است پس و بر آنکه نام تو چیست گفت عمو گفت بدت گفت خدایا این علی بن الحنفی گفت
ایمان تو با حق است آری یا جابر پیغام خدا بر این رسان گفتیم یا رسول الله و او که از جبرائیل در
شانی که تو را برام و فرمود چون میراد را بی سلام من بوی رسان کنونی و ای علی رسول خدای مرا

شده و آنکه آنکه **بِحَسْبِ** یا باشد و یا بوسیله یا **بِحَسْبِ** که بخورد آن و در آن
سختی می بود و بعضی آن فرشته سخت باستی که فرین فرشته بودی و اگر این نیست باستی که صاحب کی
بودی و اگر این باشد پس باقی باستی که او را باقی بودی و چنانکه دهقانانند او داند تا بهاصل آن مستحق
کشی و **وَالْقَالُونَ** و گفتند ظالمان یعنی متعین حادث و بعد از آن ای و امثال ایشان که **أَن تَقْبَلُوا**
بهری میگویند شما **الْإِبْرَءِلَ** **نَحْنُ** ای امیرمردی جادوی کرده شده و بعضی کسی که با او سخن گوید و اندک
آن حدیث پوشیده شده و در مادی میگویند که سمع و بعضی صاحب است ثابت سحری که شایع
میشود پس حق تعالی بر آن سلسله خاطر حاضر سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود که **أَنْتُمْ** در آنجا
بصیرت ناپرسید که آن معاندان جاهد **كَيْتَ حَسْبُ** چنانکه نداند **لَا تَقْشَرُونَ** برای تو شایسته
سخنان ناخاست و ناخوش کنند **فَقُلُوا** پس گمراه شدند از طریق حق و برهان آنچه میگویند یعنی قدریت ندارد و از
و نیز ایشان از مادی و در یاد خویش حیل نموده بگویند **لَا تَقْطَعُونَ سَبِيلَهُ** پس توانایی
ندارند برای که قهر بوقت نکند و بی باین طریق حق و برهان آنچه میگویند یعنی قدریت ندارد و از
تو نموند بخت و ابطال امر تو کردن برهان و بار آورند و هر چه غیرند و از این جهت حیران و سرگردانند
و بر هیچ سخن قرار نمیگیرند **بِقَوْلِهِ** بزرگواری آن کس است که بعضی فضل **أَن شَاءَ** اگر
خزاهد **فَعَلْكَ** میبازد و بر بخت و مرا **خَيْرَ مَن ذَلِكْ** بهتر از آنکه و بستان و دنیا و کائنات
میگوید **بِمَنَاتٍ** بویست نهایی که **بِحَرَمِي** **مِنْ تَحْتِهَا** **أَن تَنَالُوا** و آن باشد از زیر و تخت آن جولیا و
فَعَلْكَ و بدهد ترا و آن بویست نهایی **فَقُلُوا** گوشه ای عالی و سکنهای رفیع و کوی شک و
فصل میگوید چنانکه علو رفعت آن جودیت که دستها از آن قاهر است و آن فرمود از حدیث عباس و او
که چون مشرکان رسول را طعنه زدند بقر و فافه اخفیت و استک شد چهره پدید آمد و گفت یا رسول الله حق تعالی
ترا سلام میرساند و میگوید این مشرکان ترا میگویند یا کل الطغام و یخترع الاسواق و یوماذی بخره خشکی و
این آیه بخواند و ما ارسلا قبلك من المرسلین الا انهم لیا کونوا الطغام و یخترع الاسواق اخفیت حق
که چون چهره پدید آمد این بر من خوانند و بگویند که یکبار دیگر بخت و مراستند حدس شده و وقت دارم گفت یا ایها الله
ترا جیب دگمت یا رسول الله و در آن روزهای آسمان بر من کشانده که چش ازین هرگز نکشود و بوند و بگویند که
بخت متوجه شد با عذاب و من اخوف ای که مباد که عذاب خوار طعنه زنده کان تو فالان شو و چنان شده و
ایشان از این حال چهره پدید میارند اول وقت و خوشحال شد و گفت یا رسول الله خداوند باد ترا که در برابر من نزول و بخت
کشاد و آن فرشته که فرمود و من ازلت که خازن بخت و آری و در فضات جنات ترا میباید آورده از
حاجت خدای بر آنکه وی از تو خوشتر است پس رضوان فرمود آمد و سلام کرد و مبارک الای ان شاء جعل لك خیرا

که خوا

من ذلک لی آخرها بران حضرت خوانند و در آن روز فرشته حضرت نهاد و فرمود پس و در کار تو میسر شد
که مایع خازین دنیا در باقیات آنرا بخت تصرف تو میباید پس آنکه آن گشت و انقی که بروزی تو کردی
و نازنه حضرت تو نموده و او را در آخرت بخند و بر پیشه کم میگویم رسول و وی چهره پدید کرد چون کسی که با کسی
مشورت کند چهره پدید آید حضرت کرد و گفت ترا ضح الله طریق عجز و افتخار و ترا ضح از برای خدا اختیار
حضرت فرمود ای رضوان مرا باین احتیاج بخت فقر و است و تو امیر و بعضی ایم که پدید آید و تصور و شکور با شتم
رضوان گفت اصیت اصاب الله بک الیشاد صواب گفت که خدای ترا برساند و از آسمان کدای آمد
که ای جبریل سر برادر سر برداشت و درهای آسمان را دید که از آسمان عرض و خدای و می کرد بخت عرف
که شایسته از شایسته های خود فرود آورده بخت شایسته و روان خوشه بود و بر خویش عزه از آسمان
سپید که از هفتاد هزار د بود از بخت سرخ چهره پدید آمد و رسول الله چشم بود از آسمان چهره پدید آمد
داشت منازل انبیا و دید و منزل خود را بر بالای همه منازل مشاهده فرمود مادی و ناکار که را می شنید
ای خود فرمود مادی شد و ای سرور که در آن آنچه بمن میدادی از دنیا بعضی آن شفاست است بمن
گرامت فرمای حق تعالی بابت دعای او فرمود و نام شفاست است بکث کلمات و نهار و شفا و طوالت
آن حضرت نه چنان است که با وجود شکستی و احتیاج کوفته چشم التفات بر خزان و دی زمین بنگرد
بلکه در شب معراج مطلقا نظر را سوسو نکشود و هیچ جز از مایع ملکوت و غرائب عرصه جبر و استقامت
نفرمود و بخت این آیه که **مَلَأَ الْبَصُرَ** و مایع نازل گشت بعد از آن حق سبحانه و تعالی شین مادی اعتقاد
از هر خرد و ضلال سبک و برای آنچه معذب برای آن خواهد شد از هیچ **بَلْ** چنانکه گفت که فقر و
تو مانع کفایت از ایمان آوردن **لَا تَدْعُ إِلَى السَّاعَةِ** تکذیب کرد و دعای است یعنی دایمی اضا
با کثرت تکذیب سبک و ساعت نه چنانکه طعام مجزوی و در راه میروی پس چون نظر و فکر ایشان تمام
بر طعام دنیوی و غیر نافرمان و مقاصد اخر و به و مظهر ایشان آنکه گرامت تحصیل بمال این جهان ازین
جهت طعن می کند ترا بقر و تکذیب می کند لفظ حال داشته اند از ماعن فاسد و **وَأَعْتَدْنَا** و
آماده کرده ایم **لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ** برای کسی که تکذیب نموده ساعت قیامت را **سَعِيرًا** آتشی
از خسته احسن بصرفی و جهت که سعیرای است از نامهای دو فیه **أَلَا تَقْصُرُونَ** چون برید و آتشی ایشان
یعنی متکران قیامت را مدام می باشد که بظن عقب و شوق چشم ایشان نگر و بیهوده زباید و دو فیه
ایشان ازین **مَکَانَ بَعِيدٍ** انجایی دور که صد ساله و او پانصد ساله و یکی و دیگری با فاصله
دا و بر آیت **سَيَقُولُ** از این عبد الله علیه السلام میباید یعنی یک ساله **سَيَقُولُ** شوند
میان آتشی با مردمان آن آتش را **تَقَطُّعًا** آواز جوی شیرین از فوط خشم و **وَعَبِيرًا** و بانی چنانکه

درون خشکایان آید یعنی مانند غریب و ممکن است که حق تعالی در آتش زندگ حقیقت کند که مکرر و چشم
کند و غضب نماید و بفرموده این است که از سوا علی علیه و آله مرعیت که هر که برین دروغ بزند که
خویش را پیش چشمهای دوزخ جای سازد گشتند با رسول الله و دوزخ را چشم باشد فرموده میشود که حق
تعالی میفرماید که از آتیم من مکانی بجهنم بفرستد و آنرا حفظ و آتیم را چشم باشد فرموده میشود که حق
شوند مشرکان **یَسْمُوا** از دوزخ **مَكَانًا قَرِيبًا** جای تنگ و نزدیک عذاب چنانکه دوزخ و آتیم است
و فرج یا وسعت و آنرا حق تعالی در دوزخ جنت میفرماید و جنت عذاب است که در آتیم و آتیم و آتیم
حدیث آمده که سعت موجب برکت و ضیق حاکم باعث شامت این عباس فرموده که چشم را چنان بر
کافران تنگ سازند که آهن بن نیزه بریزند و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که حق آنست
که در فرمان اوست که دوزخ را بر کافران تنگ سازد که کعبه بر روی او **مَشْرِيقًا**
و جانی کریم بسته باشد یعنی در جبهه های آتیم و ستمی ایشان را بر کوفته های ایشان بنده و آتیم
هر یک را بر آتیم اواز دوی که مشرق او بوده پس از آتیم سید یکبار بزند نه **وَعَوَا عَنَّا لَئِ**
بخوانند بر خود و از مقام **سُبُّوا** بنده **لَا تَقُولُوا لِقَوْلِهِمْ سُبُّوا** بخوانند و از آتیم
شود **وَأَعْوَا** و بفرموده **سُبُّوا** کفر با خود را یعنی یکبار از لغوی بر خود مکنید بلکه
فزون تر بفرمایید زیرا که شما را انواع عذاب خواهد بود هر نوع را بشارت عذاب آن شود خواهد بود
بالذکر هر چند عذاب شود باز غریق گردند و ایشان را عزت نداده شده و عذاب بشارت که کما
بیشتر جان و جسم خود را بفرستند **وَقَالُوا لَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّهُمْ جَاهِلُونَ** و قَالُوا لَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّهُمْ جَاهِلُونَ
بگویند که ما می دانیم که حق تعالی بر سر دوزخ توبه کند **أَذَلَّتْ** آتیم و دوزخ را دنیا **خَيْرٌ** بهتر
أَجْنَّةُ النَّارِ آتیم یا آتیم جاده های که **وَعَدَ لِلْقَوْمِ** وعده داده شده اند
بر هر کس که از آتیم بد اخلاص شود و در دوزخ اکثر مستقرین معنی این است که بگویند چنانکه بر سبیل
و سر زشتی که آتیم که وصف کرده شد از انواع عذاب و دوزخ و اصناف عذاب آن بشارت است یا بشارت
که سعادت برای مستقرین است **صَلَاتٌ** صلات این بشارت در علم خدای **قَهْرٌ** برای مستقرین
یادمانی که از ایشان **وَصَبْرٌ** و باز گشتن که جمیع چنان نمایند و آنست و در آن قرار گیرند
قَهْرٌ قهر را بشارت است در بشارت **لَا تَقُولُوا** آنچه خواهند و شما که از انواع بشارت
فراختر و استحقاق ایشان چه ضعیفای مؤمنان را یاد دوزخ ایشان از مرتبه اهل کمال بشارت بشارت
بلکه مرادی که بشارت مناسب حال خود چنانکه بشارت **خَالِدِينَ** و جانی که جاود باشند در
بشارت **كَانَ** آنچه از دوزخ است **عَلَى تَرْتِيقٍ** بر روی دوزخ و **وَعَنَّا سُبُّوا** و عذاب

خویش شده یعنی سزاوار آنکه از خدا در خیر باشد و از دوزخ و آتیم ایشان از آتیم خدای دوزخ
که **وَقَالُوا لَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّهُمْ جَاهِلُونَ** و قَالُوا لَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّهُمْ جَاهِلُونَ
يَسْمُوا از دوزخ **مَكَانًا قَرِيبًا** جای تنگ و نزدیک عذاب چنانکه دوزخ و آتیم است
و فرج یا وسعت و آنرا حق تعالی در دوزخ جنت میفرماید و جنت عذاب است که در آتیم و آتیم و آتیم
حدیث آمده که سعت موجب برکت و ضیق حاکم باعث شامت این عباس فرموده که چشم را چنان بر
کافران تنگ سازند که آهن بن نیزه بریزند و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که حق آنست
که در فرمان اوست که دوزخ را بر کافران تنگ سازد که کعبه بر روی او **مَشْرِيقًا**
و جانی کریم بسته باشد یعنی در جبهه های آتیم و ستمی ایشان را بر کوفته های ایشان بنده و آتیم
هر یک را بر آتیم اواز دوی که مشرق او بوده پس از آتیم سید یکبار بزند نه **وَعَوَا عَنَّا لَئِ**
بخوانند بر خود و از مقام **سُبُّوا** بنده **لَا تَقُولُوا لِقَوْلِهِمْ سُبُّوا** بخوانند و از آتیم
شود **وَأَعْوَا** و بفرموده **سُبُّوا** کفر با خود را یعنی یکبار از لغوی بر خود مکنید بلکه
فزون تر بفرمایید زیرا که شما را انواع عذاب خواهد بود هر نوع را بشارت عذاب آن شود خواهد بود
بالذکر هر چند عذاب شود باز غریق گردند و ایشان را عزت نداده شده و عذاب بشارت که کما
بیشتر جان و جسم خود را بفرستند **وَقَالُوا لَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّهُمْ جَاهِلُونَ** و قَالُوا لَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّهُمْ جَاهِلُونَ
بگویند که ما می دانیم که حق تعالی بر سر دوزخ توبه کند **أَذَلَّتْ** آتیم و دوزخ را دنیا **خَيْرٌ** بهتر
أَجْنَّةُ النَّارِ آتیم یا آتیم جاده های که **وَعَدَ لِلْقَوْمِ** وعده داده شده اند
بر هر کس که از آتیم بد اخلاص شود و در دوزخ اکثر مستقرین معنی این است که بگویند چنانکه بر سبیل
و سر زشتی که آتیم که وصف کرده شد از انواع عذاب و دوزخ و اصناف عذاب آن بشارت است یا بشارت
که سعادت برای مستقرین است **صَلَاتٌ** صلات این بشارت در علم خدای **قَهْرٌ** برای مستقرین
یادمانی که از ایشان **وَصَبْرٌ** و باز گشتن که جمیع چنان نمایند و آنست و در آن قرار گیرند
قَهْرٌ قهر را بشارت است در بشارت **لَا تَقُولُوا** آنچه خواهند و شما که از انواع بشارت
فراختر و استحقاق ایشان چه ضعیفای مؤمنان را یاد دوزخ ایشان از مرتبه اهل کمال بشارت بشارت
بلکه مرادی که بشارت مناسب حال خود چنانکه بشارت **خَالِدِينَ** و جانی که جاود باشند در
بشارت **كَانَ** آنچه از دوزخ است **عَلَى تَرْتِيقٍ** بر روی دوزخ و **وَعَنَّا سُبُّوا** و عذاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ عَرَفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تَعْرِفْنِي
نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَدِيكَ اللَّهُمَّ عَرَفْنِي
رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تَعْرِفْنِي رَسُولَكَ لَمْ
أَعْرِفْ مُحَمَّدَكَ اللَّهُمَّ عَرَفْنِي مُحَمَّدَكَ فَإِنَّكَ إِن
لَّمْ تَعْرِفْنِي مُحَمَّدَكَ صَلَّاتٌ عَنْ دُنْيَايَ

ناشر : اسحاق خیل امامی

شرکت جی. ای. نیکولسون

بر روی پای برآورد بدادست برانگاه او را بردی و پیر بعد از آن برای سید خضرت رسالت
عزیزه وآله کاتب سابقه اینها میفرماید بقره **وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ أَشْجَاءِ** و تحقیق که
دوازدهویس مرتبه بعد از آنوقت فرعون و یاهاج و جودوا و **وَحَمَلْنَا** و گوید اندیم

[illegible]

که مستحقین فواید است یکی به نیت حفظ چه موی و چه عی و در آید علم الهی که کتاب ایشان است
بیگانه از فرد آمد و حرا شده و در نیت ۷ بود که در این نیت است ای است پس اگر کتاب آن بکار
نازل شد حفظ آن شکل بودی و دیگر نزل آن حسب مراتب موجب مزید نصیب است و
زیادتی خاص در بعضی آن و دیگر آنکه تا هر چندی که فردی آید عی و سبباید و احیاناً قرآن و غیر ایشان
روزی بر روز ظاهر میگردد و دیگر نزل چنانچه آید تا موجب شکیان حضرتت و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ
هست و هر آنکه ناسخ سطر از منسوخ باید اجتناب آنها در زمان واحد نماید و دیگر آنکه قرآن سطر است
بر آنچو به واسطه جواب در بعضی سؤال آید از امیر المؤمنین علیه السلام که معنی قریش برسد
فرموده حفظ الوفوف و اداء الغروف و از این عباس معنی قریش برسد که کلمات توبیخ ایشانست که سبب
سازد حروف کلمات قرآنی و مراکند و سازد کلمات و حروف را چون مراکند کی خرمای زبون و
بسیار از حرکت نه هم چون حرکت دادن آن و نیز عجایب آن وقت که بخت تا مؤذیان و باید
که قصد یکی از ایشان باشد که زود حتم شود و کند مراد آنست که قرآن بر وجه تأقی بد و ف سرعت
و بیخود قرائه و در آن تأمل نماید و در دل خود جای ده **وَلَا تَقُولُ مِثْلَ هَذَا** و می آید
مشکان بری موصوفی در قیاس نبوت و طهرت که نبوت که ایشان بد آن آید باشد **أَلَمْ يَجْعَلْ لَكَ**
بِأَخِيح مگوی آیه برای توجیهی راست و درست که قول و احیاناً آنها را دو کند **وَلَمْ يَجْعَلْ لَكَ**
و می آید آن چیزی که سبک تر است از وی تبیین یعنی که قرآن هیچ نیاید تا که دو یا آن یا حل کنند یا نقد
دان بد بد آید آنکه ماحقی بیارم که مشایخ ایشان یا حل کرده اند و بیانی مگوی آیه تا اعتراض ایشان را
هم بشکند بعد از آن از حال ایشان خبر میدهد که **أَلَمْ يَجْعَلْ لَكَ** مشکان آنان که کمتر
کرده شوند **عَلَى وَجْهِهِ** بر روی و برپای ایشان یعنی در برابر زمین نهاده و یا پاد بر هوا و ند
لَا يَجْعَلُ لَكَ نبوی ده و **أَلَمْ يَجْعَلْ لَكَ** آن کوه که باین حیات ایشان را
بد و فرخ برود بد بر روی از روی مکان یعنی آنها بر فراست ایشان از قرائت مؤمنان که در پیاد
و ایشان بران طهرت میزدند که **أَلَمْ يَجْعَلْ لَكَ** **وَأَحْسَنَ بَدَنًا وَأَفْضَلُ سَبِيلًا** و
و ناصواب از از روی با وجه ناه آنها مقتضی با عقل و فرخ است و در بعضی بخاری مذکور است که حضرت
پیشی علی علیه و آله را پرسیدند که چگونه کارها را بر روی عرش و سازند فرموده **أَلَمْ يَجْعَلْ لَكَ** که فرما
برده پای بر روی برده قادر است بر آنکه او را بر روی بر او برده از آن برای تسبیح حضرت رسالت
علیه و آن حکایت سابقه انبیا میسر مینماید بگوید **وَلَمْ يَجْعَلْ لَكَ** **وَلَمْ يَجْعَلْ لَكَ** و بختی
و او بر موی را کتاب بق دانه بعد از عرق غریزه و اشباع وجود او **وَجَعَلْنَا** و کرد ایندم

[illegible][illegible]

که بدست کامیاب **عَلَيْكُمْ** یا خدایا و **الْحَمْدُ لِلَّهِ** و کوه پیشانی از این کوهی که
مقدم بر شما بوده اند از این طریق **قَالَ** گفتند اهل کوه و دیوار شیب که **إِنَّمَا أَنْتَ**
تُؤْتِنَا النَّجْوَى ای خداوندی که و شدگان یعنی آنکه اگر ایضا از امر که جاده وین کوه باشد تا همدی که
عقل از ایشان غیر شده **وَمَا أَنْتَ إِلَّا شَيْءٌ** و شتی که می توانی مانند ما و صفات شریف و بیعی که
چیز بر ما فضل می کنی وادی رسالت می کنی چه این هر دو معنای رسالتند **وَأَنْتَ تَنْظُرُ** و بدستی که
کتاب می نویسی **فَالْمَنْ كَذَبَ بَيْنَ** هر گاه او زود و بی گمان **فَأَسْفُطَ** پس فروزد او و می گن
خود را بیکدیگر **عَلَيْنَا كَذَبَ الْخُفَاءَ** باز از آسمان و مار از آن هلاک کند **إِنْ كُنْتُمْ مِنَ**
الضَّالِّينَ اگر چه از راست گویان که عذاب بر ما من و حق اهدا کند و استیضای عذاب بر چه در صوم ایشان
در بجه و در تکذیب و اگر در نشان از این که می بیند و مقصد این این معنی را در ظاهر می بیند و ایند در حجابی
طلب آن کنند **قَالَ** گفتند شعیب **وَبِأَعْيُنِنَا قَبُولُكُمْ** بروردگان و از راست بگویند و یکداز
پرسیدند و نشان و کلام و طعام و کم فروشی و سایر معاصی که کافی آن اعمال فجیه باشد بشما حق اهدا کند
و وقت مقرر آورد و اند که چون قوم شعیب و را کار و استیضای آن و در حق تعالی هفت شبانه و از آنجا که
و حرارت در نهایت سورت بر ایشان گذاشت بشما که آب چاه و چشمه ایشان بی حقی آمد و قنای آن ایشان از آن
کودت بدرون خانه را در آنجا سورت زیاد شد و در بی شبانه با و تدویر یک ساری دلیلی افتاد و از آنجا که
جنت که ناکاه ابروی ساء و در هر پدید آمد و نسیم خنک از آن و زیدی گرفت اصابی که خوشدل شد همه
بلکه یکبار از آواز دادند که سبیلند تا و زید و سالی آن ابرو ساقی که همین که مجموع ایشان در زمان ابرو جمع شد
آفتی از آن پیر و آمد و همه را با حق جنت چنانکه می فرماید **فَكَذَّبُوهُ** پس تکذیب کرد و در تعبیر **الْبَرِّ**
فَأَخْلَفْنَاهُمْ پس فراموش داشتند ایشان **عَذَابَ نَوْمِ الْقُلَّةِ** عذاب در نومه بر وقت افتراخ و ظهور و لغت
عرب سبب است و آن ابروی ساء و شکو سبب است بر زور ایشان و گویند عذاب ظلمه آن بود که هفت شبانه در روزگار
بر ایشان گذاشت تا نفس ایشان را بگرفت پس در ولایت ایشان کوی را مرکب تا از جای خود برخواست و چون
بر هوا ایستاد و در زوایای خورش و آبهای خنک و بد آمدن کی از آنجا بفرست سبب و با رخت و در و بر
آن چشمه های آب سرد و در پشت آن میوه و زمانی استراحت کرد و آب و میوه بخورد و آنوقت که گشت بر گرفت
و بخان بخوابد آمد و از ولایت و درستان خود را از آن خیره از ایشان بفرستاد و ضعیفی از آن بر گرفته و نما
اهل شهر برین داشتند که هفت شب یعنی از شهر برین آمده سبب آن کو جمع شدند تا که هیچ کس در دهن
ولایت نماند الا که در زوایای کوه پناه آورده پس آن کو بر ایشان نزود آمد و هر ده هلاک کرد و از قتل و
مستولست که حق تعالی شعیب را بد و کوه خاستاد و بود یکی اهل مدینه و یکی اهل کوه اهل مدینه و یکی اهل کوه اهل مدینه

عذاب آن شد که اصاب **إِنَّ** بدستی که عذاب در و نظر **قَالَ** گفتند اهل کوه و دیوار شیب که **إِنَّمَا أَنْتَ**
بود عذاب روزی که عذاب که آن بیرون آمدن عقل و از آن بود از ابرو
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ هر گاه نشاء اذیت بر کمال تدبیر متحق **وَمَا كَانَ أَكْثَرُكُمْ مُبْتَلًى** و بنودند پیش از اصاب
مؤمنان را در هر ایشانت که هیچ کس از اهل کوه شعیب نگردد و بدجایان اهل مدینه که هیچ کس از ایشان ایمان آورد
و ذکر اکثر اعیان بر ما رفت از آن سابقه که در آخر قصه انبیاء مذکور شد **وَأَنْتَ ذَا بَلَدٍ** و این
که از مدینه که از آن **قَالَ** اوست طالب و قاهر بر اعدای تو از ایشانت **الْحَمْدُ لِلَّهِ** هر گاه این
و ستایان ایشان و بر لاک و در کمال محبت دادند و علم تعجیل و در تعذیب ایشان تا سخت بر ایشان لازم کرد و این
قصه هفت شب است که بر سبیل اقتضای تسلیه دل سبب را بر حق تعالی علیه السلام و درین سور و غوغا و مد کوه
شد و تکذیب می گن این قریش باز هست تا معصوم کند که هر ایتی که نکن پس بفرموده کرد که نه معصوم شد و این
باز بر تکذیب می فرمود عذاب بر سبب **وَأَنْتَ** و بدستی که در کمال شد و این قصه و از آن بر تو مراد است
تَنْتَزِلُ رَبِّيَ الْأَعْلَى هر گاه فروست و در روزگار عالمی است **قَالَ** و در وقت و خدای تعالی
يَدُ بَصَاحَتِ قُرْآنِ الْأَمِينِ میریزد بر اهل کوه **عَلَى قَلْبِكَ** بر دل تو و حق تعالی را
نمایان می کند که با آن مأمور بود و در تقیم و تبدیل و قرآن آن از اکر حق اوست و در و اخذ و خدای تعالی و تقیه
چون بر روح امین میرسد آنست که او امین خداست بر روحی او و با و زنده است و این هم حضرت از آنجا که
خواهد و در حق حاق و در روح الامین بر حق تعالی یعنی فری آورده قرآن را بر سبب ابرو از دل تو **لَا يَكُونُ**
تا با حق **مِنَ الْمُنْذِرِينَ** ای مردم که در کمال بر حق را از آنچه موعود عذاب از فعل و ترک هر چنان که بر
سابقه واقع شد این کلام تقریر است برای حقیقت قصه مذکور و تنبیه بر اهل آن قرآن و بر حق تعالی علیه
چند اعیان این قصه از کوه که مستحق آن نیست نیاید که مگر بر حق تعالی حاصل می شود که حق تعالی غرور
هستاد و از آن بر دل تو بواسطه جبر بر حق تعالی **بَيِّنَاتٍ بَرْقٍ مَبِينٍ** بیزان غریبه و بی ادبی و احمق
قرنی گویند که ما سخن ترا فهم نمی گیم و می دانیم که چه می گویی و هذا امری بقری بر زبان تو و حق تعالی بر سبب
وَأَنْتَ و بدستی که ذکر قرآن و وصفت آن و با معنی آن و ذکر خبر و لغت اوستی علیه السلام مکتوب **لَقَدْ**
زَيْنُ الْأَوْدُنِ در کتب پیشینان پس حق و صدق باشد و در بعضی کتب بر آورده اند که مشران عرب و
از مدینه و کوه که شکر بودی مشورت با حق ابرو بر ابرو کرد و از سخن ایشان از کوه و این کوه که در کوه و
و حق داشتند و حق تعالی بر سبب تقدیر می فرمود که **وَأَكْثَرُكُمْ كَذِبٌ** ای ایست مشران قریش را **أَيُّكُمْ**
بر حق تعالی با حق تعالی علیه السلام و با حق تعالی مذکور و سبب را با آن دعوت می فرماید **بِقَوْلِهِ** **أَنْ**
يَعْلَمَهُ آنکه سید از قرآن با حق یا بفرست **عَلَى قَلْبِكَ** و از آن بر حق ابرو که بر کتب

[illegible]

و در بعضی از نسخاتی **تَضَرَّعَ** بدلایب خیزا و در بعضی سبزه از و استقامت طلبید و در بعضی
 قتل کردیم و می ایستادند و می روزه داشتند و می گفتند **قَالَ لَمْ يَمُوتْ** گفت او را که **لَمْ يَمُوتْ**
 بدین معنی که **لَمْ يَمُوتْ** هرگز نماند و در بعضی از نسخات **مَبْنِي** بنا و عویدات را که می توانست
 از سوی که در و را بختان ساخت کردی با نام او که ما این مرد عوام شرافت زاده و فاضل انگیزی و بیکه و در و را
 و حسن و حسن خلق و ملائمت خیر و در بعضی و در دست خونی بختی که در عویدات او بود و خلافت
 زاده و در و را که مراد می آید که هر که با او خلعت فرستاد تا به او در وجود گوشت و استخوان ایشان می ایستاد
 خلعت خواهد بود و حصول مطلوب او ایشان و دعوت و نمایند و از بعضی معهود او است از ایشان **قَاتِلَانِ**
أَرَادَ پس آن هنگام که خواست موسی آن **يَخْرُجُ إِلَيْكَ مُعَلِّمًا** آنکه بگوید آن کسی که خود
 مرده می باشد و بعضی را می یابد و او را از بعضی می کشد که آن را که در پی او می رود و تا او را بکشد یا بزند **قَالَ يَأْتِي**
 گفت یا موسی **أَتَيْدُ** آیا می آید یا **أَتَقْتُلِي** آیا بکشی یا **كَانَتْ تَسْأَلُ يَا لَيْسَ** چه
 بکشی یعنی داور بودن **أَنْ تَرِي** بخیر از این سخن **أَلَا تَكُونُ** مگر که نمی **جَاءُوا** که کوش
 نام بر این که در بعضی از نسخاتی **يَقِي** یعنی **يَكُونُ** در بعضی معهود **وَمَنْ يَزِيدُ أَنْ تَكُونَ** یعنی
 و بخیر آنکه بکشد یا از ایشان و عفو است بر وجه حسن موسی این سخن را شنید و دست کرد که چون قتل کرد
 موسی از قتل او نکرد و دست که با قتل خیزا زده شد که در بعضی از نسخاتی **وَمَنْ يَزِيدُ أَنْ تَكُونَ** یعنی
 چه می آید یا موسی که قتل کرد و در بعضی از نسخاتی **وَمَنْ يَزِيدُ أَنْ تَكُونَ** یعنی
وَمَنْ يَزِيدُ أَنْ تَكُونَ یعنی **وَمَنْ يَزِيدُ أَنْ تَكُونَ** یعنی **وَمَنْ يَزِيدُ أَنْ تَكُونَ** یعنی
 که او می رود **يَقِي** و سبب می کشد تا او در بعضی از نسخاتی **وَمَنْ يَزِيدُ أَنْ تَكُونَ** یعنی
يَأْتِي گفت ای موسی **إِنَّا لَمَدَّة** بدین معنی که اگر مرا می کشد که در بعضی از نسخاتی **وَمَنْ يَزِيدُ أَنْ تَكُونَ** یعنی
 مشاورت بکنم **بِكَ** سبب قول **يَقْتُلُونَكَ** بکنند که ترا بعضی قتل مقول **فَأَخْرَجَ** میراند
 از دهان **يَقِي** گفت بدین معنی که **تَمَامِ** از آنکه خواست و در بعضی از نسخاتی **وَمَنْ يَزِيدُ أَنْ تَكُونَ** یعنی
 از حلقه **فَخَرَجَ** پس می رود و در بعضی از نسخاتی **وَمَنْ يَزِيدُ أَنْ تَكُونَ** یعنی
 ترسان بر نفس خود **يَقَرَّبُ** و در بعضی از نسخاتی **وَمَنْ يَزِيدُ أَنْ تَكُونَ** یعنی
 می رود **يَقِي** گفت در بعضی از نسخاتی **وَمَنْ يَزِيدُ أَنْ تَكُونَ** یعنی
 و مراد حفظ خود و که در آن از ایشان خبری که پس نرسد و در بعضی از نسخاتی **وَمَنْ يَزِيدُ أَنْ تَكُونَ** یعنی
 که در بعضی از نسخاتی **وَمَنْ يَزِيدُ أَنْ تَكُونَ** یعنی **وَمَنْ يَزِيدُ أَنْ تَكُونَ** یعنی
 سبب و این معنی بود که **يَقَرَّبُ** گفت که در بعضی از نسخاتی **وَمَنْ يَزِيدُ أَنْ تَكُونَ** یعنی

بشود و از خود و کس و غیره جدا شود و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
و در حق او هیچ کس و چیزی نیست و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
وَدَعَلَتْ دُوشَن اَدَبُ مَن تَبَكَ و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
و در حق او هیچ کس و چیزی نیست و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
وَكَرِهَهُ اَوَّلَهُ كَلَامًا و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
و در حق او هیچ کس و چیزی نیست و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
لَا تَخْلُفُ اَنْ يَتَّخِلُوْنَ و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
و در حق او هیچ کس و چیزی نیست و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
مَتَى و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
و در حق او هیچ کس و چیزی نیست و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
اَنْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
و در حق او هیچ کس و چیزی نیست و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
سَتَدْعُهُمْ و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
و در حق او هیچ کس و چیزی نیست و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
اَتَعْلَمُ الْغَالِيُونَ و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
و در حق او هیچ کس و چیزی نیست و در حق او هیچ کس و چیزی نیست

موسی

و در حق او هیچ کس و چیزی نیست و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
و در حق او هیچ کس و چیزی نیست و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
وَدَعَلَتْ دُوشَن اَدَبُ مَن تَبَكَ و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
و در حق او هیچ کس و چیزی نیست و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
وَكَرِهَهُ اَوَّلَهُ كَلَامًا و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
و در حق او هیچ کس و چیزی نیست و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
لَا تَخْلُفُ اَنْ يَتَّخِلُوْنَ و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
و در حق او هیچ کس و چیزی نیست و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
مَتَى و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
و در حق او هیچ کس و چیزی نیست و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
اَنْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
و در حق او هیچ کس و چیزی نیست و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
سَتَدْعُهُمْ و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
و در حق او هیچ کس و چیزی نیست و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
اَتَعْلَمُ الْغَالِيُونَ و در حق او هیچ کس و چیزی نیست
و در حق او هیچ کس و چیزی نیست و در حق او هیچ کس و چیزی نیست

موسی

ویرینه از ایشان و پیغمبران و غیره از آن خود **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** آنکه ایشان را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
بیمه از خود و خود و غیره از آن خود میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
آن علیا مشاهده میگردند و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
تقریب و تفریق **مَاذَا الْعِثَمُ الْمَرْسَلِينَ** چه جواب دادید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
عَلَيْهِمُ الْآثَانَةُ يَوْمَئِذٍ چه پوشیده شده و ایشان از او و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
الْآثَانَةُ يَوْمَئِذٍ پس ایشان پس سزاوارک و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
برای بر سرش کشند و بعد از آن که ایشان را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
أَمِنْ و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
وَالْمُتَّقِينَ از دست ایشان و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
الغیر از آنست چه آنست که سزاوارک و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
قرآن یعنی وجودت آورده اند که سزاوارک و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
استیضای علی بر روی آن ظاهر و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
تو را آفریده اند و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
بیت و نشان **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ ظُلُمَاتٍ إِلَى نُورٍ** و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
کسی را بزرگتر از او چه تمام اختیار در حق او است و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
دهد و هرگاه حکمت تقاضای آن کند این در حق او است و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
خبر و صحت و دان **يَوْمَئِذٍ يَخْلُفُ اللَّهُ عَنْهُ** و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
منازق و خلق را اختیار و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
برق است **يَوْمَئِذٍ يَخْلُفُ اللَّهُ عَنْهُ** و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
میرزا به برکت اختیار و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
سپهانی ایشان یعنی تقاضای آن میرزا به برکت اختیار و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
در تفریق و تکرار و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
تقریب و تفریق و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
هم معبودی سزاوارک و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
فَالْآخِرَةُ و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
حاصل آورده و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
بیت و نشان **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ ظُلُمَاتٍ إِلَى نُورٍ** و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
کسی را بزرگتر از او چه تمام اختیار در حق او است و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
دهد و هرگاه حکمت تقاضای آن کند این در حق او است و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
خبر و صحت و دان **يَوْمَئِذٍ يَخْلُفُ اللَّهُ عَنْهُ** و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
منازق و خلق را اختیار و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
برق است **يَوْمَئِذٍ يَخْلُفُ اللَّهُ عَنْهُ** و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
میرزا به برکت اختیار و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
سپهانی ایشان یعنی تقاضای آن میرزا به برکت اختیار و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
در تفریق و تکرار و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
تقریب و تفریق و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
هم معبودی سزاوارک و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
فَالْآخِرَةُ و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را
حاصل آورده و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را **كَافِرِينَ** میگوید و چون که او را

[illegible]

[illegible][illegible]

۴۰

وہیودان

آران مایف سوندوم

مِلَّةُ الدَّاسِ

نمودگار که تبار خود را فرمود

[illegible]

[illegible][illegible]

قوله اوردی کورمستقیم
یعنی در این خط است

۵۲

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الحق
والله اعلم بالصواب
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الحق
والله اعلم بالصواب

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الحق
والله اعلم بالصواب
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الحق
والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الحق
والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الحق
والله اعلم بالصواب

اللهم جعد لي

سلام برساند

سید محمد
بن محمد
بن محمد

اللهم جعد لي فرجا ونجاة وارقني من حيش

لا احشب

این کتاب از مال

العالم



